یافت شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۳۰۲۱

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷٫۴۷۳ ک ۵۱۳ ع ۱۳۳۲

سرشناسه: عرب باغی، حسین، ۱۲۵۶-۱۳۲۹.

عنوان قراردادی:

عنوان: کشف الحجاب عن نجاسة اهل الکتاب به ضمیمه تحفة الاخوان

کاتب: صمد بن احمد تبریزی تاریخ کتابت:

محل نشر: تبریز ناشر: مطبعه مشهدی اسماعیل تاریخ نشر: ۱۳۳۲ ق.

صفحه شمار: ۱۲۷، ۹۱ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۸ × ۱۱ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐

توضیحات: خریداری / الجعی تاریخ ثبت: آبان ۱۳۸۰

یادداشتها: شرح ضمیمه: تحفة الاخوان در نفی جبر و تفویض / للمؤلف

موضوع(ها): ۱. اسلام و مسیحیت. ۲. اسلام و یهودیت. ۳. طهارت. ۴. جبر و اختیار.

شناسه(های) افزوده: الف. تبریزی، صمد بن احمد، کاتب. ب. عنوان.

فهرستنگار: [signature] تاریخ فهرستنگاری: دی ۸۸

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۰۳۳۳
تاریخ آذر ۸۰

فهر...

شماره ثبت:
رده‌بندی دی...
سرشناسه: ع...
عنوان قراردادی:
عنوان: لمع...
کاتب: ...
محل نشر:
صفحه شمار...
زبان: فار...
روش تهیه:
توضیحات:
یادداشتها: شرح...
موضوع(ها):
۳. طهارت
شناسه(های)...
فهرستگار: ...

کشف الحجاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله القادر الوهاب الذی یرزق العلم من یشاء بغیر حسابا والذی له المبدء والیه المآب والصلوة والسلم علی من بعثه الله بالآیات والکتاب واعطاه الشریعة والحکمة فصل الخطاب وارشدنا الی الله ببیان طریق الصواب وعلی آله الائمة النجباء الاطیاب الذین امرونا بما یوجب الثواب ونهونا عما یورث الذم والعقاب واللعن علی اعدائهم من الان الی یوم الحساب وبعد این رساله ایست در بیان اثبات نجاسة اهل کتاب جمع کردم آنرا از جهة التماس جمعی از احباب مسمی نمودم این رساله را کشف الحجاب فی نجاسة اهل الکتاب پس میگویم بعون الله الملک الوهاب وبه برکت محمد وآله الاطیاب که دلیل بر نجاست یهود ونصاری از چند وجه بشمار

موجود است مگر اینکه در اینجا اکتفا میشود بذکر مختصری از ان دلیلها تا انکه ناظر بصیر وشخص خبیر یقین حاصل نماید بر نجاست انها وعلم کامل داشته باشد از دین بصیرت بر اینکه یهود ونصاری در شریعت سید انبیا نجس وواجب الاجتناب اند وانها مثل سگ وخوک وبول وغایط نجسند در دین شیعه اثناعشریه بلکه دلیل نجاست انها زیادتر است از دلیل نجاست بول وغایط ودلیل اول بر نجاست ایشان ایه مبارکه است که در سوره برائة میفرماید انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا وترجمه اش انست که انها ایکه بر خداوند عالمیان شریک قرار میدهند ایشان نجس وواجب الاجتناب اند پس نباید انها داخل مسجد حرام بشوند بلکه نشاید که ایشان نزدیک بمسجد باشند بعد ازین سال پس این ایه دلالت واضح دارد ونص است بر اینکه مشرکان نجسند وواجب است از انها اجتناب نمودن پس در اینجا لابد است از بیان دو امر یکی در معنی مشرک ودیگری در معنی نجس تا معلوم واضح شود وبر همه یقین باشد دلالت ایه شریفه بر نجاست

شماره ثبت
رده‌بندی
سرشناسه
عنوان قرار
عنوان:
کاتب:
محل نشر
صفحه ش
زبان:
روش تهیه
توضیحات
یادداشتها
موضوع(
شناسه(ها)
فهرستگان

یهود و نصاری و در این مقام شبهه برای عوام نماند امر
اوّل در بیان معنی مشرک است بدانکه مشرک مشتق و مأخوذ
است از شرک و معنی شرک واضح و روشن است از برای عوام
فضلا از خواص زیراکه همه مردم میدانند که معنی شریک
و شراکت و شرکة چیست بجهة آنکه همیشه با همدیگر میگویند
که فلانکس با فلان شخص شریک است و یا آنکه میگویند با
هم شرکت و یا شراکت دارند در تجارة و یا در دکان و یا
در ملک و خانه و مال و غیر اینها و از کسی نمیپرسند که معنی
شرکة و شراکة چیست زیراکه همه میدانند معنی اینرا و اگر
کسی پرسد از معنی آن او را مذمت میکنند و میگویند
که معنی اینرا زنها و اطفال هم میدانند پس معنی شریک
که از شرک مشتق و ماخوذ است معلوم گردید و شریک بر وزن
فعیل است و در لسان عرب بمعنی حامل شرکت و شراکت
است و امّا مشرک پس او از باب افعال است و ماخوذ از اشراک
و یک همزه در اوّل او زیاد شده تا دلالت بر معنی زیاده از معنی

اوّل نماید و معنی اشراک که از باب مذکور است شریک
قرار دادن و شریک نمودن نه شریک شدن زیراکه شریک
شدن معنی شرکت است نه معنی اشراک و در اشراک معنی زیاد
میباشد زیراکه معنی اشراک شریک قرار دادن و شریک نمودن
کسی با کسی و معنی مُشرِک یعنی شریک قرار دهنده و شریک
کننده چیزی با خداوند عالم و مُشرکین که در قران و یا در احادیث
ائمه علیهم السّلام وارد است مراد از ایشان آنهائیکه بخدا شریک
قرار میدهند غیر خدا را و مدخلیت میدهند در کارها
خداوند عالمیان غیر او را هرچه باشد از ملئکه و یا از انبیا
و یا از ائمه و یا غیر ایشان و بودن مُشرک باینمعنی در نزد
هرکس که فی الجمله سواد فارسی داشته باشد واضح است و محل
شبهه نیست فضلا از کسی که بهرة از عربی هم دارد پس واضح
گردید که مشرک آنکسی را میگویند که بر خدا شریک قرار دهد
در کارها و فضلا از آنکه شریک قرار دهد در ذات خدا
و غیر خدا را نیز خدا بداند زیراکه این بدتر از اول است و اهل

شریک قرار دادن برای خدا انکار است؛ مشرک میکفتند در زمان سابق جهته ان بود که
بتهارا شریک خداوند نموده بودند در عبادة نه انکه خدا
را بالمرّه انکار میکردند زیرا که کعبه را اول خانه خدا
میدانستند و بتهارا در انجا کذاشته بودند و برای انها نیز عبادة
میکردند پس چیزیرا در عبادة شریک خدا قرار دادن نیز
باعث مشرک بودن میشود واما کسی که خدارا بالمرّه انکار
کند و بوجود خدا اعتقاد نماید پس انکس کافر و جاحد
است واز مشرک یک درکه اسفل است واما
پس در معنی نجس و بیان معنی است بدانکه نجس و نجاست
مانند شریک و شراکت معنی واضح وامر ظاهر
است و در بین خواص و عوام معنی ان معلوم
و روشن است تا زنها هم میدانند که معنی نجس
و نجاست چیست مثل انکه میکویند بول نجس
است یا منی نجس است یا خون یا میته یا سک
یا خوک یا فضلهٔ موش یا بول کربه نجس است و اینها
نمی پرسند که معنی نجاست در انها چیست و
مراد چه باشد وچه خواهد شد زیرا که همه

میدانند

میدانند معنی نجس و نجاسترا واما اطفال هم میدانند و
زمانی که کفتند که فلان شئ نجس است تمام عوام و زنها
و بچّها میدانند یعنی واجبست اجتناب کردن از انشئ
و یقین میکنند که بارطوبت نباید انشئ را ملاقات کرد
واکر ملاقات شد باید از او اجتناب نمود تا شسته شود و
وقتیکه یقین کردند که صاحب شریعة فرموده که البول نجس
و یا الغایط نجس و یا المیتة نجس جمیع اهل شرع یقین می
کنند که از انها اجتناب واجب است و نباید یکی از انها
را بارطوبت ملاقات نمود و این مطلب در دین شیعه
واضح و اشکار است بلکه از ضروریات دین
است و از این جهته در مجمع البحرین فرموده وهي في
عرف الشرع قذر مخصوص يمنع جنسه الصلوة كالبول
والدّم ونحوهما یعنی نجاست در نزد صاحب شرع
قذارة و کثافة و چیزی خبیث است که جنس ان نجاسة
مانع میشود شخص را از نماز مثل بول و خون و
مثل انها و ایضًا مرحوم شیخ مرتضی در کتاب طهارة
فرموده النجاسة لغة القذارة و شرعًا قذارة خاصّة

شماره ث
رده‌بندی
سرشناس
عنوان ق
عنوان:
کاتب
محل نش
صفحه
زبان:
روش ت
توضیحا
یادداشت
موضوع
۳. طها
شناسه (ه
فهرستگ

خاصة فی نظر الشارع اقتضت ایجاب هجرها فی امور مخصوصة
یعنی نجاسة در زبان عرب مطلق کثافة وخباثة است واما در
لسان صاحب شریعة خباثة وکثافة خاصة است که در نظر شرع
واجبست اجتناب از آن در امور مخصوصه مثل نماز وطواف
ومسجد وغیر اینها وحاصل اینست که نجس ونجاسة در نزد صاحب
شرع واهل شرع معنی واضح وروشن است بحیثیکه معنی
آن بر همه اهل اسلام وایمان مخفی نیست ودر این هم خلافی
ندارد پس از آنچه ذکر شد تا بحال واضح گردید معنی مشرک و
نجس ومعلوم شد که مشرک ونجس چه معنی دارد پس از بیان
این دو امر ثابت گردید که آنهائیکه بخداوند عالمیان شریک
قرار میدهند ایشان نجس ودر نظر صاحب شریعة واجب
الاجتنابند وملاقات آنها با رطوبت باعث وجوب پاک کردن
وشستن میباشد زیراکه معنی نجاسة مشرکین همین است پس واضح
شد دلالة آیه مبارکه بر نجس بودن آنکس که بخدا شریک قرار
دهد چنانچه جمعی از علما نیز چنین فرموده اند قال فی المجمع و

فی الآیة دلالة علی ان المشرکین انجاس نجاسة عینیة لا حکمیة وهو
مذهب اصحابنا وبه قال ابن عباس قال ان اعیانهم نجسة کالکلاب
والخنازیر وروایات اهل البیت واجماعهم علی نجاستهم مشهور
انتهی کلامه یعنی صاحب مجمع البحرین فرموده که در آیه دلالة دارد
بر آنکه مشرکین نجس العین میباشند واین قول مذهب تمام
شیعهٔ اثنی عشریه است وابن عباس از عامه نیز مثل ما
قائل شده که آنها نجس العین ومثل سگ وخوک هستند
وروایات کثیره از اهل بیت واجماع اهل بیت بر نجاسة آنها
مشهور ودر بین شیعه معروف وواضح است وقال فی الکنز
فلو غسلوا ابدانهم سبعین مرة لم یزیدوا الا نجاسة وروایات
اهل البیت واجماعهم علی نجاستهم مشهورة یعنی اگر مشرکین
بدن خود ایشانرا هفتاد مرتبه بشویند زیاد نمیشود بر ایشان
مگر نجاسة وبر این مطلب روایات زیاد از اهل بیت وارد
شده وعلاوه از این اجماع اهل بیت هم بر این مشهور است و
همچنین کلام غیر از اینها از سایر علماء اعلام اعلی الله لهم

شماره ث
رده‌بندی
سرشناس
عنوان قرا
عنوان:
کاتب:
محل نش
صفحه
زبان:
روش ته
توضیحا
یادداشته
موضوع
۳. طها
شناسه
فهرستگ

المقام وذکرهمهٔ انها باعث تطویل میشود واین مختصر
زیرا که دلالت آیهٔ شریفه واضح است بر نجاست مشرک و
این هم ضروری دین است در بین شیعه و شک و شبهه
در این نیست در میان ایشان پس وقتیکه ثابت شد
نجاست مشرک بنصّ قران و باجماع ائمهٔ انام و بضرورت
مذهب شیعه از خواص و عوام پس لابدّ است از اینکه
دانسته شود اینکه یهود و نصاری مشرک میباشند یا نه
زیرا که اگر ثابت کردید که ایشان مشرک و بر خداوند عالم شریک
قرار میدهند معلوم میشود نجاست ایشان بالضّرورة
من الدّین پس میگوئیم در این مقام بعون الله الملک
العلّام که تمام یهود و نصاری مشرک هستند و ابدًا
بر توحید قائل نیستند و دلیل بر اینکه مشرک
میباشند اوّلًا قران مبین و کتاب کریم ما مسلمین
است و در ان چند آیه بر این مطلب دلالة واضح
دارد آیهٔ اوّل قوله تعالی وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ
اللهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ الی ان قال اتَّخَذُوا أَحْبَا
رَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ

مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى
عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی جماعة و طایفهٔ یهود گفتند که عزیر پسر
خداست و جماعة نصاری گفتند که عیسی پسر خداست
و اخذ نموده اند علماء خود را و رهبان و عبّاد خودشان
را ارباب و ربّ و خدا از برای خود و همچنین مسیح بن مریم
را از برای خود ربّ و خدا اخذ نموده اند در عبادت کردن
برای الها و حال انکه امر نشده بود بر ایشان مگر انکه عبادة
نمایند بر خدای واحد نه بر غیر او و نیست خدا مگر خداوند
احد و واحد و خداوند عالم منزّه و متعالیست از انچه برای او
شریک قرار دهند و چند کلمهٔ این آیهٔ شریفه دلالة
واضح دارد بر اینکه یهود و نصاری مشرکند اوّل قوله تعالی
اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ وَ
الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ بجهة انکه اینکلام دلالة میکند بر اینکه ایشان
بر علماء خود و عبّاد و رهبان خودشان را و
حضرت مسیح را عبادت نمودند و خدا را کنار گذاشتند
و از حضرت امام جعفر صادق ع در تفسیر این وارد
گردیده و در تفسیر عیاشی و کتاب کافی نقل

شماره
رده‌بندی
سرشناسه
عنوان
عنوان:
کاتب
محل نش
صفحه
زبان:
روش ته
توضیحا
یادداشت
موضوع
۳. طها
شناسه (ه
فهرستگ

نقل شده که فرمود بخدا قسم دعوة نکرد احبار و رهبان ایشان
براینکه برانها عبادت نمایند واگر اینطور میکردند از ایشان
قبول نمیکردند ولکن این احبار و رهبان حلال کردند حرام
خدا را و حرام نمودند حلال خدا را پس جماعة یهود و نصاری
اطاعت کردند و از ایشان قبول نمودند پس با ایشان عبادت
کردند از حیث لا یشعرون و اما المسیح پس او را اهل عبادت
دانستند و او را معبود قرار دادند دوم قوله تعالی وما
امروا الا لیعبدوا الها واحدا زیرا که اینکلام دلالة دارد بر
اینکه ایشان بر غیر خدای واحد عبادت کردند والا ایشان را
منفعت نمیکرد سیم قوله تعالی لا اله الا هو بجهة انکه اشاره بر
توحید دلیل است در خصوص این مورد بر شریک قرار دادن
ایشان برای خدا خصوصا با انچه گذشت از فعل و کردار ایشان
از عبادت کردن انها برای رهبانها و احبارها و اخذ نمودن
انها و مسیح را ارباب و رب و خدا چهارم قوله تعالی سبحانه
و تعالی عما یشرکون بجهة انکه اینکلام معجز نظام دلیل واضح و

برهان لایح است براینکه جماعة یهود و نصاری برخداوند
عالم شریک قرار دادند و خدای دیگر غیر از خدا یتعالی اعتقاد
نمودند و از همین جهة خداوند در این اخر ایه شریفه نفی
شریک فرمود و خود را از این شرکت منزه نمود و اگر ایشان
برخدا شریک قرار نمیدادند اینکلام در اخر ایه معنی نداشت
و صحیح نبود و جماعة یهود و نصاری بر حضرت رسول صلی
الله علیه و اله ایراد میکردند و میگفتند که ما کی برخداوند
شریک قرار دادیم که قران شما ما را مشرک میگوید و نسبت
شرک بر ما میدهد پنجم قوله تعالی در اول ایه قالت الیهود
عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله زیرا که این کلام
دلیل است براینکه ایشان حضرت عزیر و حضرت مسیح را پسر خدا
دانستند و از برای خدا پسر قرار دادند و اعتقاد نمودند بر
خدا تولد و تناسل را و این اعتقاد باعث است ممکن بودن خدا
را و واجب الوجود نبودن او را و این شرک محض است و کفر
صرف و اعتقاد است بر زوال خدا و نبودن خداوند بعد از

نمائی دیکر بجهة انکه تو الد و تناسل سبب زوال و حدوث
خداوند عالم است باجماع جمیع حکما و متکلمین و شرک
بالاتفاق بر چه بوده باشد که حدوث و زوال خدا قائل باشند
و بعد از فانی بودن از خدای دیکر باشد و در تفسیر جوامع
و صافی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر این
ایه نقل کردند که وقتیکه این ایه نازل شد حضرت از یهودها طلب
حجة نمود و فرمود که چرا عزیر را پسر خدا میدانید پس جماعة
یهود عرض کردند که بجهة اینکه حضرت عزیر زنده کرد توراة را از
برای بنی اسرائیل بعد از انکه توراة بالمرة رفته بود و نکرد بر توراة
این را مکر انکه عزیر پسر خدا هست پس حضرت جواب دادند و
فرمودند بر ایشان که چه طور عزیر پسر خدا کردید
و موسی پسر خدا نشد و حال انکه حضرت موسی
توراة را اورده بودند از موسی معجزات زیاد
را پس چرا او پسر خدا نشد پس یهود سکوت کردند و
بعد از ان بر جماعة نصاری فرمودند چرا شما
ها عیسی را پسر خدا میدانید نصاری کفتند
بجهة انکه وقتیکه خداوند ظاهر ساخت بدست

عیسی

عیسی انچه ظاهر ساخت از معجزات پس اخذ نمود او را پسر از برای
خود پس حضرت فرمود بر نصاری ایا شمید بانچه را که در
خصوص یهودها کفتم یعنی باید عیسی بنا بر این پیغمبر
باشد نه انکه پسر خدا باشد پس ایشان سکوت نمودند و در
مجالس صدوق و تفسیر عیاشی نقل نموده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند شدید شد غضب خدا بر یهودها
انوقتیکه کفتند عزیر ابن الله و شدید شد غضب خدا
بر نصاری انوقتیکه کفتند که مسیح ابن الله و شدید شد غضب
خدا بر کسی که خون مرا ریخت و مرا اذیت نمود در عترة من و ازین
دو حدیث ظاهر کردید که اعتقاد یهود و نصاری انست که حضرت
عزیز و حضرت مسیح پسران خدا یند و از این جهة
غضب خدا بر ایشان شدید کردید و از همین
جهة حضرت الهها را خواستند و با الهها سوال
و جواب نمودند پس از چند کلمهٔ این ایهٔ شریفه
ثابت شد که ایشان مشرکند و بر خدا شریک قرار
میدهند و از ین سبب صاحب کنز العرفان
فرموده لِاَنَّ اَهْلَ الذِّمَّةِ مُشْرِكُونَ

الهود

شماره
رده‌بند
سرشناس
عنوان
عنوان:
کاتب
محل
صفحه
زبان:
روش
توضیح
یادداشت
موضوع
شناسه
فهرستن

لقوله تعالی وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح
ابن الله الایة یعنی اهل ذمه بر خدا شریك قرار میدهند بجهة نص
وصریح این ایهٔ شریفه خصوصا اخرش که نص واضح ودلیل روشن است بر
مشرك بودن ایشان ایهٔ دیگر که دلیل است بر مشرك بودن یهود
ونصاری قوله تعالی در سورهٔ مریم وقالوا اتخذ الرحمن ولدا
لقد جئتم شیئا ادا الی قوله ان دعوا للرحمن ولدا وما ینبغی
للرحمن ان یتخذ ولدا ان کل من فی السموات والارض الا اتی
الرحمن عبدا یعنی گفتند که اخذ کرده خداوند رحمن از برای
خود ولد واولاد وبتحقیق اورده اید در گفتن اینطور سخنها یك
چیزی بدی ومنکری نزدیك شد که زمین منشق شود
از اینکه خوانده اید از برای خدا ولدی ونیست سزاوار از برای
خدا اینکه اخذ کند برای خود ولدی ونیست انچه در اسمانها و
زمین است مگر انکه همهٔ انها بیایند بر بندگی خدا واقرار بر عبودیت
او میکنند وترجمهٔ ظاهرش این بود واین ایهٔ مبارکه دلیل واضح
است بر اینکه کفار نسبت ولد بر خداوند داده اند وخداوند تعالی

در جواب ایشان نهایت تکذیب وبر انها تشنیع وسرزنش کرد
وفرمود که تمام انچه در اسمان وزمین است همه مخلوق خدایند
وچطور میشود که مخلوق او برای او اولاد باشد وسزاوار نیست
که خدا برای خودش ولد اخذ کند زیرا که هر که اولاد داشته
باشد او فانی وزایل میشود ونیست ونابود میگردد و
اولاد وارث او میشود چنانچه بر این معنی در حدیثیکه در
کافی است اشاره فرموده قال لم یلد فیکون فی العز مشارکا و
لم یولد فیکون موروثا هالکا وقال ع فی نهج البلاغة لم یولد فیکون
فی العز مشارکا ولم یلد فیکون موروثا هالکا وحاصل معنی
انکه از خدا ولدی بوجود نیامده که ان ولد شریك خدا باشد
در عزت عظمة کبریائی او ویا انکه خدا ولد ندارد تا انکه خدا هلاك
شود وولد از او ارث ببرد ووارث او باشد پس معلوم شد که
هر کس بگوید خداوند عالم ولد دارد ویا اخذ ولد نموده پس او
بر خداوند شریك قرار داده است چنانکه معنی اینند وحدیث
همین است واز همین جهة خداوند عالمیان نهایت تکذیب

۲۴۰۳۳۳
۱۳۰۲۱

وسر زنش بر جماعت یهود و نصاری نموده والحاصل این آیه
شریفه نیز دلیل است بر اینکه ایشان نسبت اخذ ولد و اولاد
بر خدا دادند واظهر شرک محض وکسی که بر این اعتقاد باشد
مشرک است و معلومست که گوینده این سخن از یهود و نصاری
میباشد زیرا که از غیر ایشان این سخن معروف و معهود نیست
بجهة آنکه ملاقات وگفتگوی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله اکثر اوقات با ایشان بود چنانکه در آیه اول گذشت آیه
سیم قول الله تعالی در سوره مریم ذلک عیسی ابن مریم قول
الحق الذی فیه یمترون ما کان لله ان یتخذ من ولد سبحانه
اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون این آیه واقع است بعد از
بیان کیفیة تولد حضرت عیسی از مریم از اول تا آخر و ترجمه
آن اینست که میفرماید که این بود کیفیة وجود آمدن عیسی بن
مریم و قول حق اینست که بیان شد کیفیة ولادة او همچنان حجت
که در او مخاصمه و گفتگو میکنند و سزاوار نیست از برای خدا
اینکه اخذ کند ولد را منزه است خدا و شان او اجل و اعلی است از

از آنکه

۱۰ از آنکه ولد اخذ کند و اولاد داشته باشد زیرا که خداوند عالم
وقتیکه اراده انجام دادن کاری داشته باشد پس میگوید به آن
چیز بر او بشو پس میشود بمجرد گفتن بلکه بمجرد اراده پس از کلمه آیه
این آیه مبارکه رد بر نصاری است زیرا که ایشان بر خدا شریک
قرار میدادند به نسبت ولد برای خداوند و خدا تعالی خود
را منزه کرد از این نسبت بقول خود سبحانه زیرا که لفظ سبحان در
یا قرآن بجهة منزه شدن است از شرک و شریک قرار دادن
آیه چهارم قول الله تبارک و تعالی در سوره مائده لقد کفر
الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم وقال المسیح یا بنی اسرائیل
اعبدوا الله ربی وربکم انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه
الجنة الآیه و این آیه مبارکه نص صریح و برهان لایح است
در اینکه مشرک میباشند زیرا که ترجمه آیه اینست هر آینه بتحقیق
کافر شدند آنکسانیکه گفتند بدرستیکه خدا مسیح پسر مریم است
و حال آنکه حضرت مسیح فرمود بر بنی اسرائیل که عبادت کنید خصوص
خداوند عالمیان که او است پروردگار من و خالق شما ها بدرستیکه

هر

هر کس بر خدا شریک قرار دهد پس بتحقیق حرام کرده است خداوند
جنت را برا او پس از دو جهة نصاری مشرک میباشند بمضمون
این آیه اول آنکه ایشان حضرت مسیح را خدا دانستند دوم آنکه
حضرت عیسی فرمود برایشان بعد از آنکه شنید که ایشان او را خدا
میدانند اِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ و این کلام
نص واضحیست در اینکه ایشان مشرک شدند مجرد اینکه
گفتند خدا مسیح است و ایضا در نزد حضرت عیسی نیز مشرک گردیدند
چنانچه در نزد خدا مشرک بودند پس لفظ مشرک مَنْ یُشْرِکْ بِاللهِ
واضح الدلالة است در شریک قرار دادن نصاری تا چه برسد
بگفتن ایشان اِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِیحُ بْنُ مَرْیَمَ و لفظ انه من یشرک بالله
یا از کلام حضرت عیسی است و یا از کلام خداوند جل و علی است
و بر هر دو تقدیر دلالة واضح دارد بر شریک قرار دادن نصاری
و مشرک بودن ایشان آیه پنجم قوله تعالی ایضا در سوره مائده
لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُوا اِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ وَ مَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اِلٰهٌ وَاحِدٌ
یعنی بتحقیق کافر شدند آنهائیکه گفتند بدرستیکه خدا سیمی از

سه

سه نفر است و حال آنکه نیست خدائی مگر خداوند واحد و منفرد و
این آیه شریفه نیز نص واضح و برهان لایح است در اینکه جماعة
نصاری خدای واحد را قائل نیستند زیرا که اینکلام معجز نظام
در رد ایشان است باتفاق جمیع مفسرین از سنی و شیعه و صریح
به دلالة دارد بر اینکه ایشان خدا را یکی از سه نفر میدانند
که همه آنسه نفر باهم خدایند و مراد ایشان از آن سه نفر اَب است
و ابن و روح القدس و مقصود ایضا اینست که الوهیة مرکب
و مجتمع میباشد از سه چیزی و این سه چیز باهم خدا و مدبر عالمند
و امور خدائی منسند است باین سه چیز و چونکه ایشان در این
اعتقاد بودند خداوند جل جلاله از عقیده ایشان خبر داد و ایشان
را از این اعتقاد فاسد رد و منع فرموده بقول خودش وَ مَا مِنْ
اِلٰهٍ اِلَّا اِلٰهٌ وَاحِدٌ یعنی اینطور نیست که خدا مرکب از سه چیزی باشد
بلکه نیست خدا مگر خداوند واحد و معلوم است بالضرورة
که این عقیده شرک محض و شریک قرار دادن صرف است و
در تفسیر صافی در تفسیر این آیه فرموده قیل القائلون بذلک

جمهور

شماره
رده‌بند
سرشن
عنوان
عنوان
کاتب
محل
صفح
زبان:
روش
توضیح
یادداش
موضو
شناسه
فهرست

جمهور النصارى يقولون ثلاثة فانهم جوهر واحد اب وابن و
روح القدس اله واحد ولا يقولون ثلثة الهة ومضمون من هذه
العبارة وان كان يلزمهم ذلك لانهم يقولون الابن اله والاب اله
روح القدس اله الابن بن هو الاب يعنى قائل باين اعتقاد بيشترى
از نصارى ميباشند وايشان به اقنوم قائلند وميكويند
كه اين سه اقنوم يك جوهر است پدر است وپسر وروح القدس
ونميكويند كه خدا سه نفر است وهرچند كه اين سه بودن خدا
بر انها لازم ميايد ولازم قول ايشان سه بودن خدا است و
نيز نقل نموده از حضرت باقر عليه السلام در حديثى كه فرموده
لما اللئيم فقصوه وعظموه فى انفسهم حتى زعموا انه اله وانه ابن
الله وطائفة منهم قالوا ثالث ثلثة وطائفة منهم قالوا هو الله يعنى
اما حضرت مسيح پس عصيان كردند براو وجليل بزرك شماردند اورا
در نفس خودشان حتى كمان وخيال نمودند كه او خدا است و
طايفه از ايشان كفتند كه خدا يكى از سه نفر است وطايفه از
انها كفتند كه مسيح خود خدا ميباشد مؤلف ميكويد انچه از

معانى نقل شده در تفسير ايه كه مطابق مضمون ايه هم بود ان اعتقاد
بيشتر نصارى بود وانچه درين حديث بيان شده اين عقيده
طوايف مختلفه از انها است ودر حديث خبر از عقايد جميع انها
داده بجهة انكه جمعى از انها عيسى را خدا ميدانند چنانكه در ايه
چهارم كذشت وجمعى از ايشان عيسى را پسر خدا ميدانند چنانكه
در ايه اول اشاره شد وجمعى كثير از انها قائلند كه مركب از
سه اقنوم است چنانكه در اين ايه بيان شد واقنوم لفظ سريانى
هست ومعنى ان اصل است يعنى ايشان ميكويند كه خدا از
سه اصل مركب ومجتمع ميباشد واين عين شرك وصرف شريك
قرار دادنست وكدام شرك بدتر از اين ميشود كه ميكويند و
اعتقاد ميكنند ايه ششم قول الله عز وجل در سوره نساء يا اهل
الكتاب لا تغلوا فى دينكم ولا تقولوا على الله الا الحق انما المسيح
عيسى بن مريم رسول الله الى قوله ولا تقولوا ثلثة انتهوا خيرا لكم
انما الله اله واحد يعنى اى اهل كتاب غلو نكنيد در دين خود
ونكوئيد بر خدا مكر حق را وبتحقيق عيسى بن مريم پيغمبر خدا است

نه آنکه او پسر خدا و خدای سیم است و نگوئید خدا سه است و مرکب از
سه چیزی میباشد و از این اعتقاد برگردید که از برای شما خیر است
و بدرستیکه خدا خدای واحد است نه آنکه مرکب از سه است و نه
آنکه سه نفر است و این آیهٔ شریفه دلیل واضحیست که جماعهٔ نصاری
مشرکند و بر خدا شریک قرار میدهند و از همین جهة است
که ایشان را نهی فرموده در اول آیه از غلو و بعد از آن بر این امر
کرد که بر خدا حق بگوئید یعنی چنانکه حضرت عیسی شما را امر نمود
بر توحید شما هم قائل بر توحید باشید که آن حقست نه شریک
قرار دادن زیرا که آن برخلاف حقست و بعد از این نهی نمود
ایشان را از قائل شدن بر سه خدا و تمامی این کلمات دلیلست
بر آنکه ایشان شریک قرار دادند و مشرک شدند و کدام شرک
بالاتر از این باشد که ایشان قائل بر سه اقنوم باشند و خدا را
مثل عیسی که بنی آدم ضعیف ناتوان بود بدانند و الوهیة را
مرکب از سه چیزی اعتقاد کنند آیهٔ هفتم قول الله تبارک و تعالی
است در سورهٔ مائدة وَإِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ

لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ
لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ الی قوله مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا
اللّٰهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ و این آیهٔ شریفه دلالت دارد بر اینکه جماعهٔ نصاری
بر خدا شریک قرار دادند و مشرک شدند زیرا که ترجمهٔ او اینست
وقتیکه خداوند عالم در روز قیامت میفرماید ای عیسی بن مریم آیا تو
گفته بودی یعنی بنصاری که مرا و مادرم را خدا اخذ کنید و غیر خدا
مادر را نیز خدا بدانید و خدای را منحصر بر او ندانید بلکه ما را
هم مثل خدا بلکه ما را خدا بدانید پس در اینمقام عیسی عرض
میکند سبحانک یعنی ای خدای من منزه از شرک و شریک قرار
دادن میباشی و من ترا منزه میدانم از اینکه تو شریک داشته باشی
و خدایا این نسبت بمن لیاقت و مناسبت ندارد و نمیشود از برای
من اینکه بگویم چیزی را که نیست برای من حق و نگفتم بر ایشان مگر
آنچه که امر فرموده بودی مرا بر آن که بگویم بر ایشان که عبادت کنید
بر خداوند عالمیان که خدای من و شما هست پس از ترجمهٔ آیهٔ مبارکه
معلوم کردید که جماعهٔ نصاری مشرک میباشند و کسی را که غیر خدا

است عبادة میکنند و عیسی بن مریم را خدا میدانند و از برای
ایشان عبادة میکنند و در تفسیر مجمع نقل نموده که وقتیکه
روز قیمة میشود خداوند عالم جمع میکند میان حضرت عیسی
و نصاری را پس بعیسی میفرماید در حضور نصاری ءَأنتَ
قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ اُمّی اِلٰهَینِ مِن دُونِ اللهِ و این سؤال
را بجهة آن میکند که نصاری میگویند که ما را حضرت عیسی
امر کرده بود که براو و مادرش عبادت بکنیم و ایشان را خدا
اخذ نمائیم پس حضرت عیسی اظهار تکذیب میکند و قول ایشان
را بدروغ نسبت میدهد زیرا که ایشان در این نسبت دروغ
گو و کاذب میباشند پس از آیه شریفه واضح شد که جمعی از نصاری
مریم را خدای سوم میدانند چنانکه جمعی کثیر از ایشان روح
القدس را خدای سیم میدانند و یا شریک قرار دادن برای
خدا زیادتر از این میشود پس از این آیه نیز شرک الها و مشرک بودن
ایشان ظاهر گردید آیه هشتم قوله جل و علی قُل اَتَعبُدُونَ مِن
دُونِ اللهِ ما لا یَملِکُ لَکُم ضَرّاً وَ لا نَفعاً وَ اللهُ هُوَ السَّمیعُ العَلیم

یعنی آیا عبادت میکنید بغیر از خداوند عالم آن چیزی را که
مالک نمیشود و قادر نمیباشد بر ضرر رساندن شما و دفع ضرر از
شما نمی تواند بکند و جلب نفع بر شما نمیکند و خداوند بشنود
آنچه میگوئید و میداند آنچه اعتقاد میکنید و در تفسیر صافی
فرموده یعنی عیسی را عبادت میکنند و حال آنکه بدرستیکه
او مالک نفع و ضرر نیست بخود خودش از نفس خود و اگر چیزی
از دست او جاری شود آن از خدا خواهد شد نه از خودش
و از این آیه شریفه هم واضح گردید که جماعه نصاری بر غیر خداوند
عالم عبادت میکنند بعلت آنکه اگر بغیر خدا عبادت نمیکردند
چرا خداوند ایشان را در این آیه مذمت نموده بجهة عبادت کردن
الها غیر خدا را پس معلوم میشود که ایشان بر غیر خدا عبادت میکردند
و واضح است که عبادت نمودن بر غیر شرک و شریک قرار دادن
است پس مشرک بودن ایشان از این آیه نیز ظاهر و آشکار شد
آیه نهم قوله تعالی در سوره برائة هُوَ الَّذی اَرسَلَ رَسُولَهُ
بِالهُدی وَ دینِ الحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَ لَو کَرِهَ المُشرِکُونَ یعنی

خداوند عالم اینچنان خدای هست که فرستاد پیغمبر خود را
بهدایت کامله و با دین حق و راست و درست تا آنکه ظاهر
کند همین دین حق را بر جمیع دینها و غالب کند از تمام ادیان
ملل سابقه و این را خواهد کرد هر چند بکه مشرکون و
اشخاصیکه بخدا شریک قرار میدهند این مطلب را مکروه
میدارند و از برای ایشان اکراه و بی میلی حاصل می
شود و در تفسیر این آیهٔ شریفه احادیث بسیار وارد شده
و حاصل معنی همهٔ آنها اینست که غالب شدن دین اسلام
بر سایر ادیان و ظاهر گردیدن شریعت حضرت سید الانام
در تمام عالم از مشرق تا مغرب و رفع شدن سایر دینها از روی
زمین بالکلیه در زمان ظهور امام العصر و الزمان عجل
الله فرجه و روحی و ارواح العالمین له الفداء خواهد شد
و اگر آنحضرت ظاهر شود و بعد از آن یک یهودی و یا
مسیحی در تمام عالم باقی ماند اینوقت ایشان بر ما و دین ما
ایراد کنند بلکه همهٔ اسلام را کافر بدانند و قران ایشان رد

نمایند و از جملهٔ آن احادیث حدیث عیاشی از حضرت باقر
است که فرمود آن امام غائب قائم که از ما است پس منصور
برعب است و مؤید است بنصرة خداوند و زمین از
برای او ذلیل و منقاد میشود و ظاهر میکند خزینهارا
بجهة او و میرسد سلطنة او بمشرق و مغرب و ظاهر می
کند خدا بدست او دین اسلام را بجمیع دینها پس عمارت میکند
تمام زمین خرابه و همه را آباد میکند و نازل میشود عیسی
و در پشت سر او نماز میکند و الحاصل قران و احادیث
بسیار که همهٔ آنها معتبرند دلالة دارد بر اینکه دین اسلام
بر تمامی دینها غالب خواهد شد و آنها زایل میشود و
مشرکین این مطلب را مکروه خواهند داشت و از ظاهر شدن
اسلام در تمام عالم بد ایشان خواهد[۲] دین محمد را صلی
الله علیه و آله این مضمون قران و احادیث و از واضحات است
که جماعت یهود و نصاری هستند آن اشخاص که ظاهر شدن
دین اسلام را و غلبهٔ آن بسایر دینها را مکروه میدارند و

۲ امد و ایشان بهم [illegible]

و این هیچ نمیخواهند و ابداً دوست ندارند که دین اسلام ترقی
نماید و کدام یکی از یهود و کدام شخصی از نصاری و مسیحی مکروه
ندارد که دین اسلام غلبه بر دین ایشان بکند و آیا پیدا میشود
یک کسی از آنها که این مطلب را دوست بدارد پس معلوم شد
که ایشان مشرک و برای خدا شریک قرار میدهند بنص این آیه
و الی هذا آیه دهم قوله تعالی در سوره بقره وَلَا تَنكِحُوا
الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ
أَعْجَبَكُمْ یعنی بزن دائمه نگیرید زنهای مشرکات را تا اینکه
ایمان آورده خوبست از زنیکه او مشرکه باشد هر چند یکه
بتعجب بیاورد شما را جمال آن زن مشرکه و بزن دائمه ندهید
زنهای یکه ایمان آورده اند بمردمان مشرک تا اینکه آن مردها
ایمان بیاورند بدرستیکه مرد مؤمن بهتر است از مرد مشرک
و هر چند یکه بتعجب آورد شما را مال و جمال آن مرد مشرک و
این آیه نیز دلیل واضحست براینکه یهود و نصاری مشرک

[illegible]

هستند

هستند بعلت اینکه خداوند عالم حرام فرموده زن گرفتن را
از یهود و نصاری بعقد دائم و دلیل این حکم و علت این
حرمت که از برای مسلم حرام است عقد نمودن بعقد دائم
از یهود و نصاری همین آیه است و اگر آنها مشرک نبودند چرا
حرام باشد زن گرفتن از ایشان و هرگاه آنها بر خداوند شریک
قرار نداده بودند بچه جهة حرام شد در شریعة زنهای ایشان
بر اهل اسلام و حال آنکه خدا فقط زن مشرکه را حرام فرموده
در این آیه و نیز حرام نموده که مرد مشرک زن مؤمنه را عقد
کند و اگر جماعة یهودیها و طایفه نصاری مشرک نبوده
باشند پس چرا مسلمین بر آنها زن نمیدهند و آنکس که
میگوید ایشان مشرک نیستند پس چرا خواهرش را و دخترش
را بانها نمیدهد و خودش زن یهودیه و نصرانیه نمیگیرد با وجود
اینکه صاحب قران ما زن مسلمه را بر مشرک حرام نموده و بر مسلم
و مؤمن زن مشرکه را جایز نفرموده والحاصل این آیه وافی
هدایه دلیل واضح شد بر مشرک بودن ایشان و از این جهة

حرام

حرام کردید زن ایشان بر مسلمین و زن مسلمه بر ایشان و دلالة اشکال
میکند بر شرک ایشان حدیث حسن بن الجهم در کافی در
تفسیر این آیه که گفت حضرت امام رضا علیه السلام یا بن فرمود
ابا الحسن چه میگوئی در حق کسیکه تزویج کند زن نصرانیه را
عرض کردم فدایت شوم چه بگویم در حضور شما یعنی در حضور
امام من میتوانم حرف بزنم پس حضرت فرمود که لا بد است باید
بگوئی تا آنکه بدانی حکم مرا پس من عرض کردم که جائز نیست که
مرد مؤمن زن نصرانیه بگیرد فرمود چرا جائز نباشد این عرض
کردم بعلت قول خداوند عالم که میفرماید وَلَا تَنْكِحُوا
الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ پس فرمود چه میگوئی در این آیه وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ یعنی
این آیه دلالة میکند بر اینکه زن اهل کتاب بر مؤمن حرام نیست
پس عرض کردم که این آیه منسوخ شده است بآیه اول که
فرموده وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ پس امام علیه السلام
تبسم فرمود و بعد ساکت شد و در تفسیر مجمع البیان از

نقل نموده که آیه والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب منسوخ شده
بآیه ولا تنکحوا المشرکات و حاصل این حدیث و همین تفسیر اینست
که آیه والمحصنات دلالة میکند که زن یهود و نصاری جائز است گرفتن
لفظا و حرام نیست مگر آنکه این آیه منسوخ شده و حکمش برطرف گردیده
بآیه ولا تنکحوا المشرکات پس و اگر میگویند که یهود و نصاری
مشرک نبودند و برخدا شریک ترتیب نداده بودند پس چرا آیه ولا
تنکحوا المشرکات تزویج ایشان را حرام نمود و اگر انها مشرک نباشند
پس چطور شد که مشرکین و مشرکات بر ایشان صدق نمود و آیه اوتوا
الکتاب بآیه ولا تنکحوا المشرکین نسخ شد و اگر آنها مشرک نبودند پس
ربطی بهم نباشد و لیکه کمی اینکه بگوئی که نسخ نماید و زن گرفتن حرام
باشد از انها بعد از نزول ولا تنکحوا المشرکات با همچه و آیه زنها
خاص نیست بآنها هم قوله تبارک و تعالی فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم ... ای
حرام تمام شد و باخر رسید پس بکشید آن اشخاص را که بر خداوند
عالمیان شریک قرار میدهند در هر جائیکه آنها را یافتید

حدنکنید با ایشان و صبر نمائید انشاءاو این ایه شریفه نیز دلیل واضحست بر اینکه یهود و نصاری مشرک هستند بعلة انکه از صحیح روایات سنی و شیعه است که حضرت رسول صلی الله علیه واله در ماههای حرام که چهار ماه معهود باشد باجماع یهود و نصاری و سائر کفار جنگ نمیکرد و بعد از انکه ماههای حرام تمام میشد شروع مینمود بجنگ یهود و نصاری و باقی کفار و اگر ایشان مشرک نبودند و برخدا شریک قرار نمیدادند چرا پیغمبر ما با ایشان جنگ نمیکرد و بر ایشان در هر سال چهار ماه مهلت میداد و بعد از انقضاء چهار ماه جنگ میکرد و الحاصل اگر مهلت نمیداد و دست از ایشان بر نمیداشت و چرا پیغمبر حرص میکرد بانکه اصحاب او نیز نتوانند با ایشان جنگ نمیکنی تر پیغمبر اصحاب خود منع نمود که نباشد در ماههای حرام با ایشان جنگ کنیم زیرا که ایشان مشرک نیستند و خداوند حرام نموده در این ماهها جنگ با مشرکین را تا انکه جنگ با یهود و نصاری را نیز از همین مطلب معلوم میشود که

ایشان

ایشان مشرک میباشند و نزول این ایه هر چند یکه در طایفه خاص است ولکن حکم ان عام است و در هر مشرک جاری و واقع است چنانکه در اکثر ایات قران همین است باجماع جمیع مفسرین از شیعه و سنی و همچنین قوله تعالی وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ یعنی اگر کسی از مشرکین یا رسول الله صلی الله علیه واله بتو پناه اورد پس باو پناه بده و نزول این هر چند یکه در مشرک خاص است ولکن حکم ان در هر مشرک جاریست و از همین جهة پیغمبر بعد از نزول این ایه بر یهود و نصاری نیز پناه میداد در روقتیکه باو پناه میبردند و همچنین طور است قوله سبحانه اَنَّ اللّٰهَ بَرِیْءٌ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ وَرَسُوْلُهُ یعنی بدرستیکه خداوند بری هست از مشرکین و پیغمبرش نیز از ایشان بری است و نزول این هر چند یکه در طایفه مخصوص بود ولکن حکم ان عام است و از این جهة بود که رسول خدا صلی الله علیه واله از یهود و نصاری برائة میکرد و ایا ممکن میشود بر احدی از مسلمانان که بگوید خدا

ان

از یهود و نصاری بری نیست پیغمبر از ایشان برائة ندارد
پس از برائة خدا و رسولش از انها معلوم میشود که ایشان
مشرك و بخدا شریك قرار میدهند ایه دوازدهم قوله
تعالی در سورهٔ مؤمن فَلَمّا جاءَتهُم رُسُلُهُم بِالبَيِّناتِ فَرِحُوا
بِما عِندَهُم مِنَ العِلمِ الی قوله فَلَمّا رَأَوا بَأسَنا قالُوا آمَنّا بِاللهِ وَحدَهُ
وَكَفَرنا بِما كُنّا بِهِ مُشرِكينَ فَلَم يَكُ يَنفَعُهُم إيمانُهُم لَمّا رَأَوا بَأسَنا یعنی
پس وقتیکه امد بسوی ایشان پیغمبران انها با ایات و معجزات پس
شاد شدند بانچه در نزد ایشان بود از علم خودشان تا قوله
دیدند شدة عذاب ما را گفتند که ما ایمان اوردیم بخدای واحد
وكافر شدیم بانچه بودیم ما بسبب انچیزی مشرك پس نشد كه
نفع بخشد ایمان ایشان برایشان در ان زمان که دیدند عذاب ما
را دلیل که ایمان اوردن ایشان بعد از گرفتار شدن ایشان
بود بعذاب و این ایه شریفه در مذمت و بیان حال انکسانست
که از برای ایشان پیغمبر امد و کتاب و معجزات اورد و معلوم
است که یهود و نصاری پیغمبر داشتند و کتاب بر ایشان

اورده بودند و بانکه انها منکر بودند پیغمبر خود را انکار کردند
و بلائی بر ایشان نازل شد انوقت از شرك خود توبه
كردند پس نفع نداد توبهٔ انها از شرك سابق و این ایه
نیز دلیل واضحست در مشرك بودن ایشان زیرا که
انها نیز بعد از غلبهٔ پیغمبر ایشان و اسیر نمودن ایشان ایمان
میاوردند و ایمان انها از اسیری و دستگیری نفع
نمیداد و با انکه یك معصیت از ایشان صادر میشد
در بلاد اسلام و اهل اسلام میخواستند که بر ایشان
مجازات نمایند انها از شرك سابق خود توبه میکردند
و ایمان میاوردند و ایمان ایشان بعد از تسلط بر انها
فائده نمیداد و دلالة دارد بر این مطلب حدیثی که در
کافی نقل فرموده و در کتاب تفسیر صافی موجود است
ترجمه اش اینست که فرمود اوردند نزد متوکل مرد نصرانی
را که زنا نموده بود با زن مسلمه پس اراده کرد متوکل اینکه
اقامه حد نماید بر او پس او ایمان اورد بعد از ان یحیی

در نزد متوکل بود بعد از اشراف و علما و دانایان اختلاف
کردند در نقض نمودن ایمان او جمعی گفتند که هدم کرد ایمان
او شرک او را و دیگران و جمعی گفتند که شرع خدا باید زد
و جمعی چیز دیگر گفتند پس متوکل کتابت فرستاد بخدمت حضرت
امام علی النقی علیه السلام که این مسئله سؤال نماید پس حضرت
در جواب نوشته و فرمود که ایشان نصرانی که بعد از اقرار و حد
بر او مسلط زده شود تا بمیرد و بعد از آن این جواب آنحضرت
علما انکار ایراد کردند و این را قبول نکردند پس دو باره از
حضرت دلیل خواستند و وجه این را سؤال نمودند پس آنحضرت
این آیه شریفه را دلیل آورده و آیه را نوشت و متوکل فرستاد
فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین
پس متوکل امر کرد بردن آن مرد تا زد چنانکه حضرت فرموده بود
و این بود ترجمه حدیث پس از این حدیث معلوم شد که مراد
خداوند عالم از مشرکین در این آیه نصاری هم هست و اگر
نصاری مشرک نبودند چرا اول گفتند که ایمان او هدم کرد

شرک

شرک او را و چرا حضرت فرمود که ایمان او فایده ندارد و در
دلیل این فرمایش این آیه را فرمود و با ایشان فرستاد و همه
اینها با آنکه در نزد متوکل بودند قبول کردند و اگر نصاری مشرک
نبودند چرا ایشان با آنحضرت ایراد نکردند با وجود آنکه اکثر اینها
دشمن حضرت بودند چنانکه در مرتبه اول ایراد نمودند و بآن
دلیل قبول نکردند چرا ایشان نگفتند که نصاری مشرک
نیستند و با همه اینها چرا حضرت این آیه را در این مقام دلیل
آوردند اگر نصاری مشرک نبودند پس لازم میشود که امام
علیه السلام دلیل بی ربط آورده باشد و العیاذ بالله پس از
آنچه ما ذکر نمودیم واضح گردید که مراد از مشرکین در این آیه
و فی هدایه نصاری هم میباشند و الحاصل از این دو
آیات معلوم گردید که جماعت اهل کتاب مشرک هستند و
ایشان بر خداوند عالم شریک قرار میدهند زیرا که مضمون
این آیات خبر دادن بود از شرک و شریک قرار دادن ایشان و
مشرک بودن اینها یا در ذات خدا و یا در عبادت از برای خدا

علاوه بران احادیث که در تفسیر این آیات نقل نمودیم و بیان
کردیم و اما احادیثیکه دلالت میکند بر شرک ایشان و آنها را
مشرک میگویند پس آنها نیز بسیار است و هر یکی از آنها دلیل
واضح و برهان لایح است بر شرک ایشان و مشرک شدن
آنها بجهتیکه قابل انکار نیست زیرا که همه آن احادیث محل
اعتبار و در نزد علماء ابرار در کمال صحت و سلامت سند
است پس میگوییم بعون الله القادر المختار و به برکة ائمة اخیار
حدیث اول صحیحه ابی البختری که نقل شده از تهذیب از حضرت
صادق از پدرش و او نیز از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلم
قَالَ القِتَالُ قِتَالانِ قِتَالُ اَهلِ الشِّرْكِ لا یُنفَرُ عَنهُم حَتّی یُسلِمُوا
اَو یُؤَدُّوا الجِزیَةَ عَن یَدٍ وَهُم صَاغِرُونَ وَقِتَالٌ لِاَهلِ الزَّیغِ
لا یُنفَرُ عَنهُم حَتّی یَفِیئُوا اِلَی اَمرِ اللهِ اَو یُقتَلُوا یعنی جهاد و جنگ
با کفار دو نوع است یک جنگ و جهاد هست با اهل شرک
و کسانیکه برخدا شریک قرار میدهند پس دست از ایشان
برداشته نمیشود تا اینکه ایمان بیاورند و یا اینکه جزیه

بدهند بخواری و ذلت و دیگری جهاد اهل ضلالت از مسلمین
است مثل خوارج پس دست از آنها برداشته نمیشود تا اینکه بر
گردند بسوی طاعت خدا و یا اینکه کشته شوند و جزیه از اینها قبول
نیست و این حدیث دلیل واضحیست در اینکه یهود و نصاری
اهل شرکند و شرک بعلت اینکه حضرت فرمود قتال اهل
الشرك و بعد فرمود که ایشان یا ایمان میاورند و یا اینکه جزیه
بدهند در حالت حقارت و ذلت پس از واضحات است که این
حکم مختص باهل کتاب است و خصوص ایشان مخیر هستند
در بین اینکه یا ایمان بیاورند و یا جزیه بدهند زیرا که احادیث
متواتره بر این دلالت دارد و در بین تمامی اهل اسلام از سنی
و شیعه مسلم میباشد و شک از احدی در این نیست پس معلوم
شد که امام علیه السلام بر اهل کتاب که یهود و نصاری باشند
اهل شرک و مشرک فرموده حدیث دوم صحیحه زراره عن عبد
الکریم که منقول است از کافی و تهذیب قال ابو عبدالله علیه
السلم اِنَّمَا نَسخَطُ اِذَا عُصِیَ اللهُ فَاَمَّا اِذَا اُطِیعَ رَضِینَا اِلَی اَن قَالَ

عرض کردم بحضرت صادق ع [illegible] روایت
میکنند و میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
کشت اهل بصره را در جنگ جمل و ترک نمود مال ایشانرا
و مال انها را غنیمه نکرد یعنی مقصود سائل اینست پس چرا
حضرت امیر المؤمنین مثل پیغمبر نکرد زیرا که پیغمبر با هر طایفه
که جنگ میکرد بعد از غلبه بر ایشان مال انها را غنیمه میکرد
و در بین اصحاب قسمت مینمود و اما حضرت امیر بعد از غلبه
~~بر ایشان مال انها را غنیمه میکرد~~ و بعد از غلبه بر اهل بصره مال
ایشان را قسمت نمود این حاصل سؤال انشخص راوی فقال پس
حضرت صادق ع در جواب فرمود بلد سیکه دار الشرک
یعنی مملکت که اهل ان مشرک هستند حلال میشود بعد از
غلبه بر ایشان انچه در ان ولایت است و اما ولایت اسلام حلال
نمیشود انچه در او هست بعد از غلبه بر ایشان یعنی جنگ
جمل در ولایت اسلام بود و جنگهای پیغمبر در ولایات
مشرکین واقع شده بود پس معلوم شد ازین حدیث که یهود

ونصارى مشرک میباشند زیرا که پیغمبر [illegible]
اورده اند و اگر انها مشرک نبودند مال ایشان [illegible] حلال
شد و حال انکه امام ع [illegible] مال مشرک
در دار الشرک حلال است نه غیر ان اگر اهل خیبر مشرک نبودند
و شهر خیبر دار الشرک نبود چرا پیغمبر اموال ایشانرا غنیمه نمود
حدیث چهارم صحیحه محمد بن مسلم از کافی قال قلت لابی
جعفر علیه السلام قول الله تعالی وقاتلوهم حتی لا تکون
فتنة ویکون الدین لله فقال لم یجئ تاویل هذه الآیة بعد
ان رسول الله صلی الله علیه واله رخص لهم لحاجته وحاجة
اصحابه فلو قد جاء تاویلها لم یقبل منهم ولکن یقتلون حتی
یوحد الله وحتی لا یکون شرک یعنی عرض کردم بحضرت امام
محمد باقر که معنی قول خداوند چیست که میفرماید بکشید
این کافران را تا انکه فتنه در زمین نباشد و بوده باشد
تمام دین از برای خدا و دین دیگری نماند پس حضرت فرمود که
تاویل این آیه نیامده است تا بحال یعنی حالا وقت ان نیست که

تمام یهود و نصاری را بکشند و دین منحصر شود بدین
اسلام بلکه این مطلب بعد از زمان دیگر خواهد شد پس
فرمود بدرستیکه پیغمبر خدا رخصت داد بر یهود و نصاری
و ایشان را نکشت بجهة حاجة خود و اصحابش یعنی آنحضرت
لابد گشت در صلح کردن با ایشان و جزیه گرفتن از آنها پس هرگاه
تاویل این آیه بیاید قبول نشود جزیه از ایشان بلکه کشته میشوند
تا انکه بتوحید قائل شوند و تا انکه نباشد شرک در روی زمین
این ترجمهٔ حدیث بود مختصراً و در تفسیر صافی فرموده که مراد
از فتنه شرک است و احادیث زیاد در تفسیر این آیه وارد شده
که مضمون این در زمان حضرت حجة عصر عجل الله فرجه ظاهر
خواهد شد چنانکه در این حدیث فرموده که تاویلش نیامده
و محل شاهد در این حدیث در فرمایش حضرت است که فرمود هرگاه
تاویلش بیاید قبول نمیشود از ایشان ولکن کشته میشوند تا انکه
خدا را توحید کنند و تا انکه نبوده باشد شرک پس اگر ایشان
مشرک نبودند چرا ایشان را بکشند تا انکه اقرار بتوحید الله

شود و تا انکه نبوده باشد شرک در روی زمین و اگر ایشان
مشرک نباشند با آنها چه دخل دارد پس از اینجا معلوم شد که مراد
از فتنه شرک است چنانکه در صافی فرموده و این را وی باتفاق
جمیع شیعه باشد نیز از صاحب اسرار امام است و از خمیر
بوده که این آیه در حق اهل کتابست و مراد از فتنه شرک است
و سوالش از این بوده که تاویلش چه وقت خواهد شد و چه زمان
شرک ایشان برطرف میشود پس حضرت فرمود که تاویلش در
زمان امام عصر خواهد شد و شرک ایشان انوقت مرتفع
خواهد گشت پس معلوم شد از این حدیث که ایشان بخدا
شریک قرار میدهند و مشرکند حدیث پنجم صحیحهٔ حفص بن
غیاث منقول از کافی و تهذیب و من لا یحضره الفقیه و غیر
آنها از کتب معتبره قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ النِّسَاءِ
كَيْفَ سَقَطَتِ الْجِزْيَةُ عَنْهُنَّ قَالَ لِاَنَّ رَسُولَ اللهِ نَهَى عَنْ
قَتْلِهِنَّ وَلَوِ امْتَنَعْنَ اَنْ يُؤَدِّيَ الْجِزْيَةَ لَمْ يُمْكِنْ قَتْلُهَا فَلَمَّا لَمْ يُمْكِنْ
قَتْلُهَا رُفِعَتِ الْجِزْيَةُ عَنْهَا وَلَوِ امْتَنَعَ الرِّجَالُ اَنْ يُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ

[illegible]

كانوا اذا تضيعن للعهد و ملكت دماءهم و قتلهم لان قتل الرجال مباح في دار الشرك يعنى سؤال نمودم از علة انكه از زنهاى اهل كتاب جزيه ساقط شده پس فرمود بعلة انكه پيغمبر منع فرمود از كشتن زنهاى ايشان پس اگر بر انها نيز جزيه ميبود و ان زنها از دادن جزيه امتناع ميكردند كشتن انها ممكن نبود پس وقتيكه كشتن انها ممكن نشد رفع شد از ايشان جزيه بخلاف مردهاى انها بعلة اينكه اگر مردها جزيه ندهند نقض عهد ميكنند و حلال ميشود خون ايشان و كشتن انها بجهة اينكه كشتن مردها در بلاد مشركين و در دار شرك مباح رجالى است و اين حديث دلالة واضح دارد بر اينكه اهل كتاب مشركند بعلة اينكه راوى سؤال نموده از علة جزيه ندادن زنهاى اهل كتاب پس در جواب فرمود چونكه كشتن ايشان جائز نبود لهذا جزيه از انها برداشته شد و اما مردها چونكه كشتن ايشان جائز بود در بلاد شرك پس كشتن انها جائز است در بلاد اسلام اگر جزيه ندهند پس اگر ايشان مشرك

نبودند چرا امام عليه السلام فرمود كشتن ايشان مباح است در دار شرك و وقتيكه خود شان مشرك نشدند چرا ولايه ايشان دار شرك ميشود حديث ششم حسنه هشيم بن عبد الله است و نقل شده از عيون و علل الشرايع صدوق قال سئلت الرضا عليه السلام فقلت له اخبرني عن على عليه السلام لم لم يجاهد اعدائه خمسا و عشرين سنة بعد رسول الله صلى الله عليه و آله ثم جاهد في ايام ولايته فقال لانه اقتدى برسول الله ص في ترك جهاد المشركين بمكة بعد النبوة ثلاث عشرة سنة و بالمدينة تسعة عشر شهرا و ذلك لقلة اعوانه عليهم و كذلك على ع ترك جهاد اعدائه لقلة اعوانه عليهم يعنى سؤال نمودم از حضرت رضا ع از علة جهاد نكردن حضرت امير المؤمنين ع بعد از پيغمبر بيست و پنجسال پس در جواب فرمود كه انحضرت اقتدا كرد به پيغمبر خدا در ترك جهاد مشركين در مكه سيزده سال و در مدينه نه ماه و جهة اين هم نبودن اعوان و انصار انحضرت بود در مكه و در مدينه اول ورودش و هم چنين بود حضرت امير المؤمنين ع ترك نمود جهاد دشمنانش را بجهة عدم وجود اعوان براى انحضرت پس از

این حدیث ظاهر شد که یهود و نصاری مشرکند بعلت آنکه حضرت
فرمود که حضرت پیغمبر تَرَکَ جِهَادَ الْمُشْرِکِینَ یعنی ترک نمود جهاد مشرکین
را و معلوم است که پیغمبر در مکه و در مدینه نه ماه با یهود و نصاری
جهاد نکرد و واضح است که عمده جهاد او در جنگها با یهود و نصاری
بود و ایشان ریاست و سلطنت داشتند و سایر مشرکین نسبت با ایشان
سلطنت نداشتند پس فرمایش حضرت که ترک نمود جهاد مشرکین را
دلیل است بر آنکه اینها مشرک بودند و آیا ممکن میشود که کسی بگوید
که مراد امام ع از مشرکین غیر از یهود و نصاری است حاشا و کلا زیرا
که پیغمبر چنانکه با مشرکین عرب جهاد نکرد در این مدت مزبوره و همچنان
با یهود و نصاری نیز جهاد نکرد و چطور میشود که مراد این باشد
که پیغمبر ترک نمود جهاد غیر یهود و نصاری را در این مدت و بالجمله معلوم
است که پیغمبر با هیچکس جنگ و جهاد نکرد در مکه و نه ماه در مدینه
و بعد با یهود خیبر و غیر خیبر و با طوایف نصاری و کفار قریش
جهاد کرد پس معلوم میشود که همه اینها مشرکند چنانکه لفظ
مشرکین جمع است حدیث هفتم حسنه اسمعیل بن الفضل است
نقل شده از تهذیب قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن سبی الاکراد
اِذَا حَارَبُوا وَمَنْ حَارَبَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ هَلْ یَحِلُّ نِکَاحُهُم وَشِرَاؤُهُم قَالَ نَعَم

یعنی سوال نمودم از حضرت صادق ع از اسیر نمودن کردها و اهل
بادیه و کوهها در وقتیکه ایشان با مسلمین جنگ نمایند و بر
سر مسلمانان بریزند و از اسیر کردن کسی که با ما جنگ کند از
مشرکین و آیا حلال میشود بعقد نکاح آوردن آنها و حلال است
خریدن ایشان حضرت فرمود بلی نکاح آنها و بیع و شراء ایشان
حلال است و محل شاهد در این حدیث ذکر حلال شدن
نکاح مشرکین است که امام علیه السلام فرمود حکم بجواز این نکاح
نمودن ایشان فرمود و این دلیل واضح است بر اینکه مراد از مشرکین
یهود و نصاری است یقیناً و جزماً بعلت آنکه نکاح غیر اینها در
شریعت جایز نیست و مراد از نکاح نیز نکاح متعه است نه نکاح
بعقد دائم زیرا که نکاح متعه و منقطعه نمودن زنهای یهود و
نصاری جایز است نه غیر ایشان از سایر مشرکین و نه عقد دائم
خصوص یهود و نصاری و این مسئله اجماعی است در بین علماء
و احدی از ایشان قائل نشده بجایز بودن نکاح غیر ایشان از
مشرکین و نه بعقد دائم کردن خصوص اینها بنابر مشهور در
بین علماء پس از این قرینه معلوم شد که مراد از مشرکین در این حدیث
یهود و نصاری است حدیث هشتم صحیحه منصور بن حازم است

و نقل شده از کافی قال سألت ابا عبد الله عن رجل مجوسی او
مشرک من غیر اهل الکتاب کانت تحته امرأة فاسلم او اسلمت قال ینتظر
بذلک انقضاء عدتهما فان هو اسلم او اسلمت قبل ان تنقضی عدتها
فهما علی نکاحهما الاول یعنی پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از مردی
مجوسی یا مرد مشرکی که او غیر اهل کتاب است که بوده باشد در حباله او
یک زن پس زن اسلام قبول کند مرد یا آن زن عقد اول ایشان چه
طور میشود پس حضرت فرمود نظر میشود در این صورت بانقضاء عدة
ایشان اگر آن دیگری نیز مسلم شد قبل از گذشتن زمان عده پس ایشان
در نکاح اول باقی باشند و محل شاهد در حدیث قول او و مشرک من غیر اهل
الکتاب زیرا که معنی آن اینست که یک مشرک باشد و آن مشرک
از اهل کتاب نباشد و اگر اهل کتاب مشرک نباشند این نحو
استثناء معنی ندارد زیرا که اگر آنها مشرک نبودند احتیاج بلفظ
من غیر اهل الکتاب نداشت و این کلمه غلط میشد پس معلوم میشود
که در این حدیث با ایشان اطلاق مشرک شده حدیث هفتم روایتی
است که از سید مرتضی و تفسیر نعمانی نقل شده عن علی علیه السلام
فقال فیها قوله تعالی ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن الایة وذلک
ان المسلمین کانوا ینکحون فی اهل الکتاب من الیهود والنصاری وینکحون

ثم نسخ ذلک بهذه الایة فهذا ان نسخ [illegible] المسلم من المشرکات ان ینکحوا [illegible]
قول خداوند که میفرماید زن نگیرید از زنهای که مشرکند تا ایمان
بیاورند جهت و سبب نزول این آیه این بود که مسلمانان بودند که از اهل
کتاب که یهود و نصاری باشند زن میگرفتند و با ایشان جماع
میکردند تا آنکه این آیه نازل شد بجهت منع مسلمانان از اینکه زن بگیرند
از زنهای مشرک را از اینکه با زنهای مشرک جماع کنند پس این حدیث دلالت
واضح نمود بر اینکه یهود و نصاری مشرکند زیرا که میفرماید این آیه
نازل شد و مسلمانان را منع نمود از گرفتن زن که مشرک است پس از یهود
و نصاری زن گرفتن جایز نشد اگر آنها مشرک نبودند این نهی بر
ایشان شامل نمیشد و زن یهود و نصاری بر مسلم حرام
نمیگردید تا آنکه بعد از این آیه حرام شد بنص این حدیث شریف
حدیث دهم صحیحه زراره منقول از کافی عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث
قال الکفر اعظم من الشرک فمن اختار علی الله عز و جل و ابی الطاعة
واقام علی الکبائر فهو کافر ومن نصب دینا غیر دین المؤمنین فهو
مشرک یعنی کفر بزرگتر است از شرک پس هر کس اختیار کند بر خداوند
چیزی را و امتناع کند از طاعت او و اقامت کند در کبائر از گناهان
پس همین شخص کافر است و هر کس نصب کند و اختیار نماید دینی را

کسی غیر دین مؤمنین باشد پس او مشرکست و بوند الست بلی قرار داده
نه بجهالت بل به تاویل و اینحدیث برانیکه یهود و نصاری مشرکند
بعلة اینکه هر کس خوشگند بکد بنی غیر از دین مؤمنین پس او
مشرک است و از واضحاتست که ایشان در دینی بر قرار هستند
که آن دین از دین مؤمنین خارج است و ایا میشود گفت که دین الها
با دین مؤمنین فرق ندارد و یا دین ایشان دین مؤمنین است حاشا
و کلا و نعوذ بالله از اینکلام پس صریح اینحدیث است که هر کس بر قرار
باشد در غیر دین مؤمنین پس او مشرک است پس معلوم شد که ایشان
مشرکند حدیث یازدهم حدیث است که حسین بن علی بن شعبه در تحف
العقول از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده قال فیها و ان هو مال بهواه
الی الدین بجهة التأویل و التقلید و التسلیم و الرضا بقول الآباء
و الاسلاف فقد اشرک یعنی فرمود در اینحدیث و اگر شخصی میل
کند بهوای خودش بسوی تدین و اخذ نمودن دین بنا و یل و با تقلید
و تسلیم و رضا بگفته پدران گذشته و دین او عبارت از گفته آباء
سابق باشد بدون اینکه از تقلید دست بکشد پس همین شخص
مشرک شده و بر خدا شریک قرار داده پس از همین حدیث شریف
معلوم گردید که یهود و نصاری مشرکند زیرا که ایشان در دین خود

بقول آباء و اجداد خود اخذ نمودند و با تقلید و تسلیم اسلاف قائل
شده اند و رضا بگفته پدران خود گشته اند و ایشان گفتند که
انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون و از واضحات
است که ایشان در دین خود تقلید آباء خود نمودند و مضمون این
حدیث اینست که همچنین کس مشرکست و معلوم است که جماعت مسلمین
در اصول اعتقادات و اصل دین ایشان تقلید نمیکنند و خود
شان در توحید و نبوت و امامت و معاد اجتهاد و جد و جهد میکنند
و تقلید ایشان در فروع دین باشد و تقلید در اصول دین مختص
است بر یهود و نصاری زیرا که ایشان بگفته اجداد و اسلاف متمسک
میشوند و این شرک است چنانکه حدیث بیان نمود حدیث
دوازدهم صحیحه زرارة نقل شده از محاسن برقی از حضرت امام محمد
باقر قال من اجترئ علی الله فی المعصیة و ارتکاب الکبائر فهو کافر و
من نصب دینا غیر دین الله فهو مشرک یعنی کسی که جرئت کند بر خدا در
معصیت و مرتکب شدن گناهان کبیره و ابدا اعتنا بر خداوند نکند
پس او کافر است و هر کسیکه اختیار کند و بر قرار شود در دین غیر از
دین خدا و نصب نماید دینی را غیر دین خداوند پس او مشرک است
و از این نیز معلوم گردید که یهود و نصاری مشرکند بعلة اینکه ایشان

در دین خداوند نیستند و غیر دین خداوند را اخذ نموده‌اند و در دین
باطل میباشند زیرا که دین خداوند جل جلاله منحصر است بدین
اسلام چنانکه فرموده اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلامُ یعنی بتحقیق
دین منحصر است در نزد خداوند عالمیان بدین اسلام و فرموده
وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ یعنی کسیکه اخذ و اختیار
کند غیر دین اسلام دین دیگر را پس قبول نخواهد شد از او و معلوم
است از آیات شریفه که دین منحصر است در نزد خداوند بدین اسلام
و از واضحات است که جماعت یهود و طایفهٔ مسیحیین این را ندارند
پس ایشان مشرک میباشند بمضمون این حدیث و از همهٔ این دوازده
حدیث معلوم شد که ایشان مشرکند و بر خداوند شریک قرار
میدهند و از این احادیث مذکوره معلوم شد شرک ایشان و همهٔ
این دوازده حدیث مضمون آن آیات دوازده است که سابقاً ذکر
شد و ائمه علیهم السلام این حکم را از آیات قرآن اخذ کردند زیرا که ایشان
معنی قرآن را از همه کس بهتر میدانند و علوم آن در نزد ایشان است
و چونکه مراد خداوند عالمیان از آیات سابقه بیان شرک یهود و
نصاری بود لهذا ائمه هم در احادیث گذشته بیان مشرک بودن
ایشان را فرموده‌اند و از همین جهة که جمعی از علماء اعلام اعلی الله مقامهم

صریح فرموده‌اند بشرک ایشان و مشرک بودن ایشان مثل ابن ابی عقیل عمانی
علیه الرحمة حیث قال وَاَمَّا الْمُشْرِکاتُ فَبِقَوْلِهِ تَعالی وَلا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ
حَتّی یُؤْمِنَّ اِلّا ما اسْتَثْناهُ مِنْ عَفائِفِ اَهْلِ الْکِتابِ فَقالَ وَالْمُحْصَناتُ
مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتابَ یعنی اما تزویج مشرکات از زنها پس خداوند
منع فرموده و تصریح نموده که زنهای مشرکه را نگیرید تا آنکه ایمان بیاورند
و لکن خداوند از این حکم خارج کرده و از مشرکات یک طایفه بیرون
نموده و آنها عفیفه‌های اهل کتابست پس فرموده آنهائیکه عفیفه هستند
از اهل کتاب آنها را عقد کنید پس از این کلام واضح است که اهل کتاب را
او مشرک میداند و الا این کلام معنی نداشت و ایضاً در مقام دیگر آن
بزرگوار فرموده وَذَکَرَ شِرْکَ اَهْلِ الْکِتابِ فَقالَ وَالْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِینَ
اُوتُوا الْکِتابَ وَاَهْلُ الشِّرْکِ عِنْدَ آلِ الرَّسُولِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ صِنْفانِ
صِنْفُ اَهْلِ الْکِتابِ وَصِنْفُ مَجُوسٍ وَعَبَدَةِ اَوْثانٍ وَاَصْنامٍ وَنِیرانٍ
یعنی ذکر فرموده خداوند مشرکین اهل کتاب را و اهل شرک در نزد ائمه
هدای دو صنف است یک صنف از مشرکین اهل کتابست و صنف
دیگر از آنها مجوس و بت پرست و آتش پرست و مثل شیخ طوسی رئیس الشیعة
قال فی النِّهایَةِ لا یَجُوزُ لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ اَنْ یَعْقِدَ عَلَی الْمُشْرِکاتِ عَلی اخْتِلافِ
اَصْنافِهِنَّ یَهُودِیَّةً کانَتْ اَوْ نَصْرانِیَّةً اَوْ عابِدَةَ وَثَنٍ یعنی در کتاب نهایة

فرموده که جایز نیست برای مسلم اینکه عقد کند بر زنهای مشرکات
هرچند یکی صنف انها مختلف باشد از یهود و نصاری و بت
پرست و مثل شیخ مفید قال وَنِکَاحُ الْکَافِرَةِ مُحَرَّمٌ لِسَبَبِ کُفْرِهَا
سَوَاءٌ کَانَتْ عَابِدَةَ وَثَنٍ اَوْ مَجُوسِیَّةً اَوْ یَهُودِیَّةً اَوْ نَصْرَانِیَّةً قَالَ اللّٰهُ
وَلَا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ حَتّٰی یُؤْمِنَّ یعنی نکاح نمودن زن کافره حرامست
بسبب کفران زن چه بت پرست باشد و چه مجوس و چه یهودی
و چه نصرانی و دلیل اینحکم خداوندست که میفرماید نکاح نکنید
زنهای مشرکات را واگر در نزد ان بزرگوار یهود و نصاری مشرک
نباشد دلیل اوردن این ایهٔ شریفه غلط میشود و قال فی الحدائق
کَلَامُ الشَّیْخِ فِی الْمَبْسُوطِ حَیْثُ قَسَّمَ الْمُشْرِکِینَ فِیهِ اِلَی اَقْسَامٍ ثَلٰثَةٍ مَنْ لَهُ
کِتَابٌ وَهُمُ الْیَهُودُ وَالنَّصَارٰی یعنی مرحوم شیخ طوسی در کتاب
مبسوط مشرکین را سه قسمت نموده یکصنف از انها کتاب دارند
مثل یهود و نصاری و یکصنف اتش پرست و بت پرستاست
و مثل صاحب الریاض قال وَلَا یَجُوزُ لِاَحَدِهِمْ وَلَا لِغَیْرِهِمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ
دُخُولُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مُطْلَقًا بِاِجْمَاعِ الْعُلَمَاءِ کَمَا فِی السَّرَائِرِ وَالْمُنْتَهٰی لِنَصِّ
الْکِتَابِ اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ یعنی جایز نیست از برای احدی از یهود و
نصاری و نه از برای غیر ایشان از سایر مشرکین داخل شدن بمسجد

حرام هیچ وقت باجماع علماء چنانکه در سرائر ابن ادریس است و منتهی
علامه بجهة نص قران که میفرماید بدرستیکه مشرکان نجس هستند
واگر ایشان در نزد ان بزرگوار مشرک نبودند دلیل اوردن این ایهٔ
غلط بود و مثل قول او نیز در کتاب نکاح حَیْثُ قَالَ لَا یَجُوزُ عَقْدُ
الْکِتَابِیَّةِ بِالدَّوَامِ لِلْاِجْمَاعِ وَخُصُوصِ الْاٰیَاتِ الْمَانِعَةِ عَنِ التَّمَسُّکِ
بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ وَنِکَاحِ الْمُشْرِکَاتِ الشَّامِلَتَیْنِ لِلْمَقَامِ یعنی جایز نیست
عقد دوام اهل کتاب بجهة اجماع علماء و بجهة خصوص ایات که مانع
است از تمسک بعصمه کفار و منع میکند از نکاح مشرکات واگر ایشان
در نزد او مشرک نبودند چرا بایهٔ وَلَا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ استدلال میکرد
بحرام بودن نکاح انها و مثل قول شهید اول و شهید ثانی که میفرمایند
یَحْرُمُ الْاِقَامَةُ فِی بِلَادِ الشِّرْکِ لَوْ لَمْ یُمْکِنْ اِقَامَةُ شَعَائِرِ الْاِسْلَامِ فِیهَا یعنی
حرامست ساکن شدن در ولایات مشرکین هرگاه ممکن نباشد رواج
دادن و اظهار نمودن شعائر اسلام دران بلاد و از واضحاتست که
مراد ایشان از بلاد شرک ولایات یهود و نصاری و فرنک و بلاد مسیحیه
است پس اگر یهود و نصاری در نظر شریف ایشان مشرک نبودند چرا بلاد
انها را بلاد شرک میگفتند و چرا علماء میفرمودند که واجب است هجرة
کردن از بلاد اروپا و افریقا و فرنک واگر مسیحیین در نزد علماء مشرک

نباشند چرا واجب باشد هجرت از بلاد [illegible]
از بلاد شرك هم واجب است و اگر ایشان مشرك نباشند پس کدام ولایت است
بلاد شرك که علماء اینقدر اهتمام میفرمایند در حرمت اقامه در ان و
وجوب هجرة و بیرون شدن از ان و اما بلاد شرك عبارت است
از ان ولایت که در ان طرف بنگی دنیا واقع که فرنگیها هم نمیتوانستند بانجا
بروند و مثل صاحب ایضاح ایضا در کتاب لقطة که میفرماید واللقیط
فی دار الاسلام حر محکوم باسلامه لا یجوز تملکه و لا کذلك اللقیط
فی دار الشرك فانه رق محکوم بکفره یجوز استرقاقه بلا خلاف اجده فی
المقامین یعنی انضغیر یکه یافته میشود در ولایت اسلام پس ان حر
و ازاد است و حکم میشود باسلام ان و جایز نیست بر او مالك شدن
و این طور نیست انضغیر یکه در دیار شرك یافته میشود و مسلمانان انرا
پیدا میکنند پس بدرستیکه ان رق و عبد است و حکم میشود بکفر ان
و جایز است عبد کردن او بدون اینکه خلاف یافته شود در این دو
حکم در این دو مقام و مراد او از دار الشرك بلاد یهود و نصاری و مسیحیین
است زیرا که بغیر از این بلاد و ولایت دیگری معهود نیست در نظر
علماء اعلام اعلی الله لهم المقام و بغیر از این ولایت کدام ولایت
است که مسلم در انجا زیاد باشد و بتواند اطفال اهالی ان ولایت را

خود عبد و بنده نمایند کی دست مسلمانان باین ولایات میرسد
که در انجا یهود و نصاری و مسیحی نبود و همین ولایات و بلاد کدام سمت
بنگی دنیا واقع شده که علماء ما حکم لقیط و یافته شده از او در کتابها
خود میفرمایند و اینقدر اهتمام و سعی در بیان حکم ان میکنند پس
معلوم شد که مراد ایشان از دار الشرك همان ولایات و بلاد یهود و
مسیحیین است و اگر ولایت دیگری شد غیر بلاد ایشان ان نیز حکم
ولایت مسیحیین را دارد و مثل محقق بحرانی که میفرماید فمما یدل
علی تحریم نکاح الیهودیة و النصرانیة قوله عز و جل و لا تنکحوا
المشرکات حتی یؤمن الی قوله و لا تنکحوا المشرکین یعنی از جمله چیزهائی
که دلالت دارد بحرام بودن نکاح کردن زن یهودیه و نصرانیه قول
خداوند عالم است که میفرماید نکاح نکنید زنهای مشرکات را تا ایمان
بیاورند و این نص واضح است که اهل کتاب مشرکند در نزد ان بزرگ
وار و اگر ایشان مشرك نباشند در نزد او پس چرا ایه و لا تنکحوا المشرکات
را دلیل میاورد بحرمة نکاح کردن ایشان و مثل علی بن ابرهیم و
صاحب تفسیر نعمانی بجهة اینکه انه ذکر کرده اند در مقام بیان اینکه
زن مسلمه و مؤمنه بر یهود و نصاری حرامست و مسلمین نباید بر
ایشان زن بدهند فرموده اند و قوله تعالی و لا تنکحوا المشرکین حتی

یُؤْمِنُوا اَلَمْ یَنْسَخ یعنی فرمایش خداوند عالم که فرموده مردهای مشرک
را زن ندهید و زن مسلمه را با ایشان تزویج نکنید نسخ نشده و
حکم آن باقی است و ائمه و روایت نیامده بر رفع حکم این آیه
شریفه پس نمیشود زن مسلمه را بر یهودی و مسیحی عقد نمود و
اگر اهل کتاب مشرک نباشند پس این آیه چطور دلالت میکند بر حرام
بودن نکاح زن مسلمه بر ایشان و چرا تا بحال احدی از علماء نه
فرموده که این آیه دلالت ندارد بحرمت زن مسلمه بر اهل کتاب بلکه
همه ایشان در کتابهای خود فرمودند که زن مسلمه بر اهل کتاب
نمیشود داد و احدی هم خلاف نکرده در این حکم بلکه علماء اهل سنت
نیز چنین فرموده اند و دلیل اینحکم همان آیه وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتّٰی
یُؤْمِنُوا است و مثل صاحب کنز العرفان حیث انه قال وَلِاَنَّ اَهْلَ
الذمة مشرکون لِقَوْلِهِ تَعَالٰی وَقَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللهِ الآیة وَکُلُّ
مُشْرِكٍ نَجَسٌ بالآیة یعنی بدرستیکه اهل ذمه که یهود و نصاری
باشند مشرکند بجهة فرمایش خداوند که یهود گفتند عزیر پسر خدا
است و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است و زمانیکه ایشان مشرک
شدند پس مشرک نجس است بسبب آیه که فرموده اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ
نَجَسٌ الآیة و این کلام واضح است در مشرک بودن یهود و نصاری

ی

من دون شک و شبهه پس این کلمات دوازده گانه مثل آیات و
و احادیث دوازده سابقه صحیح است در اینکه ایشان مشرکند و
همین کلمات دوازده از علماء اعلام ماخوذ است از آن دوازده
حدیث چنانکه آن احادیث ماخوذ است از آن دوازده آیات
سابقه پس عدد این کلمات با عدد احادیث موافق شد چنانکه
عدد احادیث با عدد آیات توافق نمود و کلمات علماء اعلام
در اینمقام زیادتر بود ولکن باین دوازده کلام اکتفاء کردیم
بجهة موافقت بین کلمات علماء و احادیث اوصیاء سید الانبیاء
پس این آیات و روایات و کلمات دوازده گانه شهادت داد بر
مشرک بودن اهل کتاب و بر اینکه ایشان بخداوند عالمیان شریک
میدهند آیا اینگونه شهادة در شریعت قبول است یا نه و آیا
در اینها جرح دارد العیاذ بالله یا بدون جرح قبول میشود و در
شریعت اسلام اگر دو نفر شاهد عادل شهادت نمایند بر اینکه
فلان کس فلانکس را کشت در آنوقت حکم میشود بقصاص و اگر
شهادت بدهند بکفر و ارتداد بکفر حکم میشود بکشتن آنکافر
مرتد و همچنین در سایر مرافعات و منازعات شهادت دو نفر
عادل معتبر و نافذ است و ترتیب اثر بان میشود و شهادت فاسق

شهادت

وشارب الخمر قبول نیست در شرع اسلام آیا شهادة این یاوه درایان
کانند واین دوازده حدیث صحیح واین دوازده کلمات از علماء اعلام
از شهادت دو نفر عادل کمتر میشود یا عدالت اینها از عدالت مردم
عوام کمتر دارد روا یا روا است که شهادة اینها بگفته یهود و نصاری
رد شود و شهادت اهل کتاب را که ابدا بکتاب خود عمل نمیکنند مقدم
بر شهادت خداوند عز و جل و شهادت انبیاء و اوصیا و شهادت
علماء کنند و گفته یهودی و نصرانی از فرمایش خدا و ائمه و فقهاء
راست تر و درست تر شد العیاذ بالله از غفلة واضحه و زلة قبیحه
واگر قول یهود و نصاری در نزد بعض اشخاص معتبر و راست تر است
در اینمقام دوازده کلام از کلمات کتابهای معتبر ایشان شاهد
بیاوریم بر اینکه اینها مشرکند در خدا شریک قرار دادن ایشان را
ثابت نمائیم از قول خود اینها چنانکه جناب شیخ صادق معاصری
ارومی در کتاب خلاصة الکلام در رد یهود و نصاری و افتخار
اسلام جمع نموده والحق کتاب خوبیست ولازم است ترویج ان ونشر
وتکثیر انکتاب در ولایات اسلام بلکه در غیر ان هم زیرا که مؤلف
ان مرد ماهر و شخص جلیل باخبر واز کتابهای اهل کتاب بسیار با
اطلاع و در این فن بی نظیر است واو خودش در اول بحث میگوید

بیان [illegible] الی الحق و ثبات علی الصدق [illegible] مستقیم
عموماً که در ربع مسکون سکنی دارند جمیع فرق ایشان من دون استثنا
اعتقاد مینمایند که ذات مقدس حقتعالی جلت عظمته مشتمل بر سه
اقنوم و مرکب از سه اقنوم است اب و ابن و روح القدس و این سه
اقنوم یک و یک سه است و این سه متحدند بتوحید حقیقی و ممتازند
بامتیاز حقیقی و علاقه اتحاد را هیچکس نمیداند و اگر کسی سوال کند
که چگونه سه یک و یک سه میشود در جواب او گویند که این سر
از اسرار ذات حقتعالی و هیچکس عالم باسرار ذات نیست و فهمیدن
اسرار خارج از عقل است هر کس نجات میخواهد بدون تامل و
تعقل احکام را حتما باید قبول کند چرا که در انجیل خداوند خود باین
نحو بیان فرموده است بلکه در تمامی کتب عهد عتیق و جدید
این سه خدا در جمیع صفات کمال از علم و قدرة و غیره مساوی
و برابر و برادر میباشد هیچ بزرگی و برتری بر یکدیگر ندارند
تمام شد کلام جناب شیخ صادق سلمه الله و کلام او از کلمات
کتب ایشان که دلالت واضح دارد بر شرک اینها سوال و جواب دینی
ایشانست که بتوسط صاحب ینگی دنیائی از زبان انگلیسی بفارسی
ترجمه نموده و در ایران طبع و نشر شده در صفحه ۳ و سوال در

جواز

جواب ۶ بدین عنوان مذکور است سوال ۶ دارای الوهیت چند تا
جواب دارای الوهیت سه کسند اب و ابن و روح القدس و این سه
یک خدا و یک ذات واحدند در قدرت و جلال مساویند تمام
شد و اینکلام دلالت صریح دارد بر شرک ایشان و احتیاج بتوضیح
ندارد کلام دوم از همان کتاب سوال در چه زمان ابن از اب و
روح القدس از اب و ابن متولد شد جواب در ازل سوال روح
القدس از اب و ابن در آن واحد صادر گشت و یا در آنات مختلفه
جواب چیزی در این خصوص در انجیل بیان نشده است سوال از
هر کدام از اب و ابن نصف حقیقی روح القدس متولد شد یا کم یا
زیاد جواب این تفصیل در انجیل مفقود و غیر موجود است سوال
اب و ابن شکم زاینده دارند جواب بکو الله نصف زاینده و ولد نصف
عقیم قبل و بعد چه بود و چه شد جواب عرض کردم این تفصیلات
در انجیل نیست و ما هم اینگونه سوال و جواب را صحیح نمیدانیم بلکه
ماذون نیستیم که از این نحو سؤالات نمائیم بلکه آنچه در انجیل
نیست ما نمیگوئیم تمام شد کلام او و از این کلام مشرک بودن
ایشان بسیار خوب واضح میشود و احتیاج ببیان ندارد کلام
سیم کلامیست که از باب سیم انجیل متی و از باب دوم انجیل

یوحنا نقل شده و آن اینست که اقنوم ابن نازل شد به بطن مریم
زن یوسف نجار مسکین و نه ماه در بطن شریف او مکث نمود و
ملتحم گشت و بعد از مدت مذکوره در طویله در میان الاغ متولد
شد و سی سال در نزد یوسف نجاری میکرد و هیچ متمایز از سایر
بندگان خود نداشت و بعد از سی سال دست ارادت ببنده و رسول
خود یحیی تعمید دهنده داد و از او غسل توبه یافته بعد از توبه
چون از آب اردن بیرون آمد خدای سیم در صورت کبوتر نازل شد
بر خدای دوم و ندای خدای اول بلند شد که اینست پسر عزیز
من که از او خوشنود هستم پس یعنی انسان کامل و خدای کامل
هستند شروع بموعظه کرد سه سال در میان بندگان خود را دعوت
نمود معجزات کثیره در این مدت از او صادر گشت ولی معجزه اول و
عمده که مظهر ربوبیت و مثبت نبوت بود این که در عروسی قانای
جلیل آب را مبدل بشراب کرد و بعد از سه سال بهم موعظه عباد
یهود خدای دوم را گرفتند و بدارش کشیدند و کشتند کلیسیای
ساعی و مجاهد بود که از دست عبادش فرار کرده بخانه یا بدری
برائتش حکم نشد تمام شد و شرک اینکلام روشن تر و واضح تر
است از آنکه محتاج ببیان شود کلام چهارم از کتاب هو کاینه در

صفحه ... در عقیدهٔ نهم ... بعقیدهٔ حواریون بدین نحو
مکتوبست آمَا کِی فَم یُنُن بِجه آلَه پَب زابُتَ اِلی آخره ترجمه این
بفارسی اینست من ایمان میاورم بیک خدا پدر ضابط برکل
وخلق کنندهٔ جمیع چیزهائیکه دیده میشود وجمیع چیزهائیکه
دیده نمیشود وایمان میاورم بیک خداوند عیسی مسیح که
پسر یگانهٔ خدا و بکر واول جمیع مخلوقات که متولد شده است از
خدای پدر قبل از جمیع دورهای مخلوق نیست بلکه خدائیست
حقیقی که از خدای حقیقی متولد شده که با پدر برابر است که
بواسطهٔ او خلق شدند تا موجود شد اینعالم که او برای
خاطر ما بنی ادم و برای نجات ما نازل شد از آسمان و جان و جسد
برخود گرفت و مجسم شد بقوهٔ روح القدس و انسان شد بشکم
مادر افتاد و از مریم باکره متولد شد و متحمل زحمت گشت و بالاخره کشته
شد در ایام پنطیوس پیلاطس و مرد و مدفون شد و بجهنم نازل گشت
و در روز سیم برخواست چنانکه مکتوبست و بآسمان صعود نمود
و از یمین پدر نشست و باز خواهد آمد برای جزا دادن مردها و
زنده ها و ایمان میاورم بیک خدا که روح القدس است و روح
حقیقی صادر و متولد شده از پدر و پسر روح زنده دارنده و ایمان

میاورم بیک کلیسیای مقدس منتشر و مشهور و اقرار میکنم بیک تعمید
آمرزش گناهان و قیام اجساد و حیات ابدی آمین تمام شد و این عقیده
از چند کتاب معتبر ایشان نقل شد از انجمله از کتاب الحکایه پروتستانتها
و در کتاب کتیکیسموس و در سنه ۱۸۴۵ در ارومیه مطبوع گردیده و در سؤال
و جوابی که بسیط صاحب نگی بنای از انگلیسی بفارسی ترجمه
نموده و در مملکت ایران طبع شده و از انجمله جواد بن ساباط در اوایل
براهین خود بالفاظ انگلیسی این عقیده را نوشته و از آنجمله در کتاب
نمازنامهٔ عام انگلیسیهای انگلستان که رابط بروس کشیش ترجمه بفارسی
کرده و جناب شیخ صادق رومی بعد از نقل این عقیده میگوید مکتوب
بادا این عقیده که مذکور شد امروز مسلم جمیع فرق مسیحیین و هیچ
اختلافی در آن ندارند الا اینکه پروتستانتها این جمله را اضافه میکنند
بر این عقیده صِلیبِلی لِشبُول یعنی عیسی بعد از دفن بجهنم هم نازل
شد و سه روز معذب گشت و در سایر فقرات هیچ اختلافی ندارند
اصول دین ایشان همین است و دین و مایهٔ نجات ایشان همین است لا غیر
و از همین جهت است که در جمیع کتب عقاید ایشان مذکور است تمام
شد و شرح این عقیده زیادتر از اینست که گفته شود و محتاج بیان
نیست کلام پنجم کلام ماراس است در سی و یکم مارچ که در سنه ۱۸۸۳

در لندن طبع کرده است در صفحهٔ ۱۳۸ از جزو سوال و جواب
کاتیکیسم یعنی تعلیم مبتدیان گفته است سوال قانون ایمان را بگو
جواب من ایمان دارم بخدای پدر قادر مطلق خالق اسمان و زمین
و بر پسر یگانهٔ او خداوند ما عیسی مسیح که بواسطهٔ روح القدس
در رحم قرار گرفت و از مریم باکره متولد شد و بحکم پنطیوس
پیلاطس زحمت کشیده و مصلوب شده بمرد و مدفون شده
بعالم اموات نزول کرد و در روز سیم از مردگان برخواست و
باسمان صعود نموده بدست راست خدای پدر قادر مطلق نشست
و از انجا خواهد امد تا زندگان و مردگان را داوری نماید و من ایمان دارم
بروح القدس و بکلیسیای مقدس کاتالیک و بشرکت مقدسین و
بامرزش گناهان و بقیامت ابدان و بحیات جاودان امین سوال
از این قانون ایمان چه چیزها تعلیم شده است جواب اول من
تعلیم یافتم که بخدای پدر که مرا و تمامی موجودات را افریده ایمان
اورده‌ام دوم اینکه بخدای پسر که مرا و جمیع ادمیان را فدا شده
است ایمان اورده‌ام سیم اینکه بخدای روح القدس که مرا و تمامی
برگزیدگان خدا را تقدیس میکند ایمان اورده‌ام تمام شد
و شرکت این کلام مثل کلام سابق است و بلکه این ماخوذ از

او است و احتیاج بگفتن ندارد زیرا که ظاهر است که اینها بر سه خدا
قائل میشوند و بر خدای واحد قائل نیستند چنانکه در ایات قران
اشاره کردیم بر عقیدهٔ ایشان و این نحو اعتقادات از ایشان و از
کتابهای معتبر ایشان تصدیق قران ما را میکند بجهة انکه قران ما
همین عقیدهٔ ایشان را بیان نموده همچنانکه بیان کردیم کلام ششم کار
پاپاس فندر است در کتاب مفتاح الاسرار خود که مخصوصا در
ابطال توحید و اثبات تثلیث نوشته در صفحهٔ ۳۹ از نسخهٔ
مطبوعهٔ لندن چنین گوید باب دویم در بیان و تفصیل تعلیم تثلیث
و ان به سه فصل منقسم گشته و بعد از چند کلمه گوید و در فصل
سیم بیان و اظهار خواهیم کرد که معرفت الله و نجات انسان
وابسته بتعلیم تثلیث است و در همان صفحه میگوید فصل
اول در بیان و ثبوت تعلیم تثلیث از ایات کتب مقدسه که
عبارت از توریة و انجیل است و در صفحهٔ ۴۰ چنین گوید سخن ما
بنا بر تعلیم مزبور فیما بین اب و ابن و روح القدس امتیاز
حقیقی مرعی میدارند و هر اقنوم تشخصی را منسوب میسازند
و در صفحهٔ ۴۵ میگوید نظر بمضمون ایات و کلماتیکه در تفسیر تعلیم
تثلیث ترقیم و ثابت ساختیم واضحست که در ایات انجیل اثنان

بامتیاز فیما بین اب و ابن و روح القدس رفته تمام شد شرک اینعبارات
زیادتر از آنست که قابل بیان باشد زیرا که همه اینها دلیل واضح
است بر اینکه توحید در اعتقاد ایشان کفر و شرکست و قائل بر
توحید در زمرهٔ گناهکاران و هالکانست و ایضاً صریح است
در شرک ذاتی که بدترین اقسام شرکست چنانکه جناب شیخ صادق
بعد از نقل اینعبارت فرموده که اینکلمات صریحست در شرک
ذاتی که اقبح انواع شرک است چه بت پرستهای زمان حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و چه آنهائیکه پیش بودند و حالا هستند غالباً همه
مشرک در عبادتند نه در ذات ولکن حضرات مسیحیه مشرک در ذات
و صفات و افعال و عبادتند پس حضرات مسیحیه مشرکتر از جمیع مشرکین
اند تمام شد کلام شیخ کلام هفتم کلام همان صاحب مفتاح الاسرار
است در همان کتاب در صفحهٔ ۴۷ میگوید مستور و مخفی نماند که
نسبت ثلاثه ذات بذات که در آیات انجیل باسم اب و ابن و روح
القدس بیان و توضیح یافته در آیات توریه نیز اشاره باین سر ذات
الهی رفته است و در صفحهٔ ۵۰ میگوید بنا بر مضمون تعلیم تثلیث
که در فصل گذشته از آیات انجیل بیان و ثابت ساختیم باید شخص
معتقد کلام ربانی قائل اقانیم ثلثه در وحدت ذات الهی بوده و

مقر نسبت ثلاثه ذات بذات باشد و در صفحهٔ ۵۵ چنین بیان میکند
الغرض از آنچه تا حال در خصوص تعلیم تثلیث شرح و ثابت ساختیم
و در صفحهٔ ۶۳ گوید فصل ششم در بیان اینکه معرفة الله و نجات
وابسته بتعلیم تثلیث است و در صفحهٔ ۶۵ میگوید اولاً اینکه
نظره که معرفة الله حقیقی بدون تعلیم تثلیث ممتنع است که آن
این صورت امکان نخواهد پذیرفت تمام شد و این عبارات
مثل عبارات سابقهٔ این شخص واضح تر است در شرک ذاتی و تمام
اهتمام و تدین او در اثبات تعدد خداوند عالمیانست و نفی توحید
است و ثبوت سه خدا است و این عین شرک ذاتی است که بدترین
انواع شرکست کلام هشتم کلام مؤلف هدایه است که در رد
قرآن و اهل آن نوشته و آن کتاب عربی است و در اینجا اکتفاء به
ترجمه عبارات او میشود پس در مجلد چهارم در صفحهٔ ۲۴ میگوید
عقیدهٔ تثلیث در کتاب مقدس از اولش تا آخرش لوحدة و
الکثرة و سه اقنوم پس اعتقاد میکنند مسیحیه بر اینکه بدرستیکه
ذات خدا قائم است به سه اقنوم اب است و ابن و روح القدس و اتحاد
تعدد و زیادتی دارد باعتبار همین سه اقنوم و تعدد و در
صفحهٔ ۲۴۸ گوید که من میگویم هر کس نظر انداخت در اول صفحه

هائی سفر تکوین میابد دلالت واضحه بر تثلیث اقدس و بعد گفته
ذکر تثلیث اقدس پس بدرستیکه قول او میگوید کلمهٔ رب که تعبیر
میشود از ذات باب و ابن و روح القدس پس این عقیدهٔ قدیم از
اول خلقت عالم تا آمدن مسیح و در صفحهٔ ۲۰۵ میگوید ظاهر
شد برای ابرهیم سه مرد یکی از ایشان که او را رب میگفتند و همچنین
طور ظاهر شد بر یعقوب در چاه ایل و از برای موسی در صحراء
مدین چنانکه گذشت و هم چنین وقتیکه خارج نمود موسی بنی اسرائیل
را از مصر پس ثابت شد از آنچه گفته شد بودن عقیدهٔ تثلیث
مبارک در کتابهای موسی و در صفحهٔ ۲۵۳ میگوید پس میگوییم
بدرستیکه عقیدهٔ تثلیث واضح است در کتاب از اول او تا آخرش
و در صفحهٔ ۲۵۷ میگوید وقتیکه اعتماد نمود و توقف کرد مسیح پس
آنوقت در آسمانها باز شد پس دید مسیح روح خدا را نازل شد مثل
کبوتری و دید که میاید بسوی او و صدا میکند از آسمانها و میگوید
این پسر من است و این حبیب منست که با او مسرورم پس پسر همان
کسی بود که در کنار جوب اردن بود با جسد و روح القدس
حلول کرد بر او در مثال کبوتر و در آب آنکسی بود که شهادت کرد
این شهادت را و در صفحهٔ ۲۶۹ میگوید پس میگوییم بدرستیکه

ذات

ذات خدا واحد است در سه اقنوم و آن سه اقنوم متساویند در
قدرت و عظمت و مجد چنانکه صفات او منزه است از تغایر پس همچنین
است اقانیم ثلاثه و مراد بمساوات سه اقنوم اینکه ذات واحد است و جمیع
آن سه اقنوم مساویند در جمیع صفات و کمالات الوهیت در ثانی اینکه
بدرستیکه هر یک از اقنوم ثلاثه ممتازند از دیگری در اقنومیت خود
تمام شد شرکیات و کفریات این کلمات بر هیچ عاقلی مخفی نیست زیرا که
حاصل اینکلام بد فرجام از اول تا آخر یاد دادن تثلیث و سه بودن
خدا و مجسم شدن او و بودن او است در صورت کبوتر و عجب اینست
که میگویند عقیدهٔ تثلیث و سه بودن خدا در کتاب خدا از اولش تا
آخرش واضح است و مرادش از کتاب خدا انجیل است و قبل از این میگوید
این عقیده در کتب موسی موجود است چنانکه در کلمات سابقه گفتند
که سه بودن خدا از آیات توریة نیز در میابد و تعجب از این بود که این کتابها
چطور کتاب خدا میشود که نازل شوند بجهة یاد دادن شرک بمردم و
اگر این کتابها تحریف و تغییر نشده پس چرا شرک تعلیم میدهند بمردمان
و عوض اینکه خلق را بر توحید دعوت نمایند یاد دادن شرک را
و کتاب منزه خدا چطور میشود که بر بندگان خود شرک را یاد
بدهد و ایشانرا بر شرک دعوت کند و این کتابها اگر همان

ظاهر

کتاب موسی و عیسی علیهما السلام است چرا مردم را بشرك دانشان میخوانند و خلق را از توحید باز دارند و اگر تغییر و تبدیل در اینها نشده مجسم شدن خدا بصورت کبوتر یعنی چه و کدام یکی از یهود و نصاری راضی میشود که کشیشهای ایشان و یا پدر و مادر انها بصورت کبوتر باشد و از صورت انسان کامل خارج شود و بصورت حیوان دم دار گردد و این کفریات را پیغمبران چطور روا داشتند تعلیم امتِ خود نمودند بان کمال عقل و دانائی و جلالت شان و عظمت و طهارت و هدایت که ایشان داشتند این کتاب چطور کتاب هدایت نام دارد که اینکلمات را از او نقل کردیم و اگر کتاب هدایت نصاری اینست پس کتابهای دیگر انها چطور راست و از همین جهة است که جناب شیخ صادق اروس در کتاب خلاصة الکلام در صفحه ٥٢ میفرماید و ای بحال انجاهای که مسیحیین را موحد دانند و امام فخر الرازی که از فضلاء علماء اهل سنت است و الحق مرد بسیار محقق و مدقق است فرموده لا تری فِی الْعَالَمِ مَقَالَةً اَشَدَّ فَسَادًا وَرَكَاكَةً وَبُعْدًا مِنَ الْعَقْلِ مِنْ مَقَالَةِ النَّصَارٰی یعنی مانند ندیدم در عالم گفته و سخنیکه بدتر باشد و فسادش زیادتر باشد و رکیک بودن بیشتر شود و از عقل دورتر گردد از گفته جماعت نصاری بر اینکه خدا مرکب است از سه اقنوم و الوهیة

بر سه لکر قائم و برقرار است ... [illegible] ... و انها بحال اول باقی است پس این کفریات و شرکیات چه معنی دارد پس از نسبت این شرکها بان کتابها معلوم میشود که کتابها را تحریف و تغییر داده اند چنانکه قران ما مسلمانان بران شهادت میدهد حیث قال الله تعالی یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ یعنی جماعه یهود و مسیحیین کلمات توریه و انجیل را از محل خود تحریف میکنند و تغییر میدهند و همچنین ایات چند در این معنی نازل شده و اگر از طول کلام درین مقام خوف نداشتیم هر اینه کیفیة تحریف و تبدیل و تغییر ایشان را از احادیث و تواریخ بیان میکردیم ولکن اکتفاء میکنیم بهمین ایه مذکور و بر این نسبتهای شرك و کفر و اباطیل و اکاذیب انها که بران کتابهای انبیاء علیهم السلم میدهند زیرا که همین نسبتها دلیل واضح است در نزد عاقل بر تحریف و تبدیل ایشان توریه و انجیل را و بلکه سائر کتابهای انبیاء را که در دست انها افتاده بعلة انکه این کلمات که از کتب ایشان نقل شده بر عاقل و دانا لایق نیست تا چه رسد بانبیاء و معصومین و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین کلام بهم کلام است نقل شده از کتاب صلوات فی که روافسك از خالك نسه مطبوع شده در صفحه ١٢ چنین گوید

بجا رمی ایستد میشود سبحان و تسبیح و مانندی زیر زبر
و برکت و شکر در آسمان و روی زمین بان اسم مسجود و موقر که عبادت
از تثلیث مقدس و در صفحهٔ ۲۳ در مقام تسبیح میگوید تو قربان
بر پدر و پسر و روح القدس از ازل تا ابد الآباد و در همان صفحه
میگوید یعنی حامل و دادای بزرگی پدر و صورت اقنوم مسجود تو
مجسم گشته انسان شدی طلوع کردی در دین دنیا تو را سجده میکنیم
تقدیم تسبیحات خود را باسم مبارک تو میکنیم و در صفحهٔ ۲۴ میگوید
تسبیح باد پدر و پسر و روح القدس را و در صفحهٔ ۱۱۹ گوید تسبیح
میکنیم باسم تو ای خدای پدر که بقدرت خود از هیچ چیز اشکال
و صورت خود آفریدی و تسبیح میکنیم باسم تو ای پسر که بعقل خود ما را
از جهنم نجات دادی درهای فردوس را بروی من باز کردی و
باسم تو تسبیح میگوییم ای خدای روح القدس که برحم خود ما را تقدیس
نمودی و تو را سجده میکنیم ای ثلاثی مقدس تمام شد کفریات
و شرکیات این عبارات واضح و معلوم است زیرا که حاصل
اینها شریک شدن عیسی با خدا است و مجسم شدن خدا
و سجده نمودن بر عیسی و تسبیح کردن برای او و اطلاق خدا با پسر
و روح القدس و شریک قرار دادن آنها با خدا در ذات و

اثبات نمودن شکل و صورت برای خداوند و سجده نمودن بعیسی
خداوند و سجده نمودن برای تثلیث و بر سر خدا و تعیین کردن
شغل هر یک از خداها که پدر خالق و پسر منجی و روح القدس
تقدیس کننده و هکذا از کفریات و هر یک از اینها شرک محض و
شریک قرار دادن صرف است و با وجود این همه باطلها و شرکها
اهل آنها را موحد گفتن و مشرک اطلاق نکردن غلط و دروغ صرف
است و این کلام که مذکور شد از کتاب نماز نامهٔ فرقهٔ کاتلیکها بود
که شنیدی کلام دهم کلامیست نقل شده از کتاب نماز نامهٔ عام
انگلیسیها در صفحهٔ ۷۴ در تحت عنوان یکشنبه تثلیث صلاة
گفته ای خدای قادر مطلق سرمدی ما را بتوفیق خود براه مستقیم
آورده تا جلال تثلیث اقدس را اقرار بکنیم و در صفحهٔ ۶۴ چنین
گوید ای خدای قادر مطلق از تو استدعا میکنیم که برای عیال خود
که خداوند ما عیسی مسیح که برای ایشان تسلیم شده رحم نما و
بعد از دو سطر گوید او را با تو و روح القدس خدای واحد
زنده میباشد و سلطنت میکند تا ابد الآباد آمین و بعد در
صفحهٔ بعد از این میگوید خداوند ما عیسی مسیح که با تو و روح
واحد القدس خدای زنده میباشند و سلطنت میکند تا ابد الآباد

و در صفحه ۷۲ نیز باز میگوید با نور و روح القدس خدای واحد
و زنده است تمام شد از این عبارات چند چیز در میاید اولا شرک
در ذات زیرا که عیسی را با خدا زنده و واحد فرض میکند و ثانیا شرک
در صفات ثلثه اینکه مسیح را ابدی الآبادی میگویند چنانکه گذشت
و ثالثا عیسی را در افعال با خدا شریک میکنند و این شرک در افعال
است زیرا که او را نیز خالق و رازق و محیی و ممیت میدانند و کمتر مشرک
پیدا میشود که در مراتب مذکوره مشرک باشند پس ایشان مشرکتر از
جمیع مشرکین میباشند کلام یازدهم کلامیست که از کتاب تحمویاتی
نقل شده در صفحه ۹۰ گفته بدین مخصوص قوم است در خطاب بمریم که ...
[illegible]
و مادر خدای ایشان و در صفحه ۱۰۱ گوید چنین خیال کنیم که
حضرت مریم از راه اتفاق مادر خدا شده بلکه از اول مادر خدا
بود خدا خبر داده شان او را و در صفحه ۹۶ چنین گوید اگر ما
که مریم را مادر خدا میگوئیم چنین اعتقاد نمیکنیم که پیش از مریم
خدای نبوده که مریم خدا را آفریده باشد بلکه خدا مریم را آفریده و
بجهت خود او را نجات داده همه اقسام را در حق او کرده و او را
مزین و مشرف فرموده بلکه باین معنی او را مادر خدا میخوانیم که خدا

از او

از او زائیده شد مثلا مادر ما در حیات این دنیاست و روح ما
از جانب خداست و پیش از جسم بوده باز او را مادر خود میخوانیم
و مادر تمامی اقانیم او و همین طور مریم را مادر خدا میخوانیم هر
چند که لاهوت مسیح از او نیست و خدا بوا او [illegible] و بعد از
چند کلام باز میگوید و چون آنوقت که حضرت عیسی حلول کرد
در مریم خدا بود و آنوقتیکه از مریم متولد شد خدا بود
پس حقیقة مریم مادر خداست تمام شد و این اعتقاد از فرقه
کاتلکها است و ایشان اعظم و اکثر جمیع فرق اند حتی امروز عدد
نفوس اینها زیادتر از سایر فرق مسیحیین است و جمیع فرق از ایشان
منشعب گردیده و ایشان مریم را مادر خدا میدانند و مریم را
یکی از اقنوم سه گانه اعتقاد میکنند و قول خداوند ءَأَنْتَ قُلْتَ
لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اشاره باین طایفه فاسدة
العقیدة است و این طایفه عوض روح القدس مریم را با خدا
شریک میکنند چنانکه در این عبارات گذشت واما کفریات و
شرکیات همین عبارات پس زیاده از کلمات سابقه است بلکه
اینها از اول تا آخر جزئیات است و ابداً معنی درست ندارد خصوصاً
عبارات صفحه ۴۶۹ که در آخر نقل شد پس معلوم شد جمیع

طائفهٔ مسیحیین مریم را مادر خدا میدانند و خدا بنده کانکه آنها علاوه
بر آن مریم را اقنوم سیم میدانند و مریمیون عبارتند از ایشانکه
مراد خداوند تعالی از ناس در آیهٔ سابقه اینها میباشند و با همهٔ
اینها ایشان امور حد فرض نمودن تعالی را ان افترا است چنانکه در الف
شد کلام دوازدهم عبارتست از دعائی جماعت یهود و نصاری
و از کتاب مقدس ایشان نقل شده در روز شنبه و یکشنبه باید
بدین نحو دعا کنند اول ای خدای که عالم را خلق کردی و بعد از
خلقت آن نادم و پشیمان گشتی و بعد طوفان عامه رسانیدی و عالم
را غرق کردی و بعد از آن هم پشیمان شدی شاؤل را سلطان
قرار دادی و از سلطنت او ندامت پیدا کردی از وعدهٔ بهشتی که
ما را وعده دادی نادم نشوی دوم ای خدا اینکه مثل خرسی ما را از
شر خرسها نگاه دار سیم ای خدا اینکه مثل کرم پیله و دندانهای تیز
ما را از شر کرم پیله محفوظ بدار چهارم ای خدا اینکه مثل شیری از
شر حیوانات درنده ما را حفظ کن پنجم ای خدا اینکه مثل پلنگ و شیر هستی
ما را پلنگ طبیعت قرار بده ششم ای خدا اینکه دلاک ریش تراشی
ریش ما را در جهنم با تیغهای آتشین متراش هفتم ای خدا اینکه تاجر
غلام فروشی اولاد ما را ابتلا بی دینی نفروش هشتم ای خدا اینکه

پدر و مادر داری پدر و مادر ما را رحمت کن نهم ای خدا اینکه از دنیا
دود بیرون میاید و از دهانت آتش و از نفست بخار میبیرون
دود از دماغ ما بیرون نیاوری دهم ای خدا اینکه هم قادری و
هم عاجز و هم قوی هستی و هم ضعیف و هم عالمی و هم جاهل
ضعف ما را رحم کن یازدهم ای خدا اینکه گاهی نهی از قتل و زنا میکنی
و گاهی اجانب را از همه جانب جمع میکنی برای قتل پسران و زنا با
دختران خود در شهر خاص ما را از این صفت دور بدار دوازدهم
ای خدا اینکه پیغمبر مخصوص مبعوث میکنی برای زنای با زنان و ما
بجهت زنا مؤاخذه مفرما ای خدا اینکه هم باب هستی هم سه ... کانت
گناه کردند پسر یگانهٔ خود را عذاب نمودی بقتل و صلب بسبب
گناه دیگران از ما مؤاخذه مفرما الی غیر ذلک از دعاهائیکه جنا
شیخ صادق بعضی را از انجیل و بعضی را از توریة نقل نموده و شاید
این عبارات زیاده بر آنست که گفته شود و حواله کردیم بوجدان ناظرها
بصیرة و عقل فطری منحصر با انصاف و مروت که خودش ملاحظه
کند و شرکیات این عبارات را بداند و تعیین کند بر شرک جماعهٔ مسیحیه
و طایفهٔ یهود و علم داشته باشد بر مشرک شدن ایشان و بر شرک
قرار دادن انها و اگر کسی شبهه داشته باشد در اینجا نقل شد

از کلمات دوازده گانه رجوع نماید باصل کتابهای ایشان چنانکه
صفحهٔ انها را نشان دادیم تا اینکه شبهه بالمرّه رفع شود و کسی
ازین نحو کلمات که از ایشان صادر شده استبعاد نکند و نگوید
که چطور میشود این نوع دعاها و عبادتها از عاقل و مرد کامل
صادر گردد زیرا که جواب میگوئیم که این استبعاد قیاس بخود است
و تو ایشانرا مثل خود فرض میکنی و انها را خیال مینمائی که مثل خود
مرد دینداری نه چنین نیست زیرا که کلمات احادیث و اخبار ما از معصوم
علیه السلام مأخوذ است و آیات قران ما بتوسط روح الامین برسول کریم
ما نازل شده و دعاهای ما از ائمه طاهرین وارد گردیده و علماء و فقهای
عدول اثنا عشریه در کمال دقّت و تحقیق انها را جمع کردند و در حفظ
انها بجان و مال نمودند و زحمتهای زیاد در صحت انها کشیدند
و در حفظ و حراست انها از تحریف کلمات انها و تبدیل غالبها و تغییر
ضالها کوشش و سعی زیاد فرمودند و خلف ایشان از سلف نقل
کردند چه قدر جانها تلف شده و بسیار بدنها پوسیده گشته و چشمهای
زیاد کور و بی نور گردیده تا اینکه همهٔ انچه از ائمهٔ معصومین وارد
شده کما هو حقه باقی مانده و در کمال صحت و متانت بما ها رسیده
و اما کشیشهای اهل کتاب و قسیسهای و شمّاسهای ایشان پس از انها

رنگ برنگ و مسکرات نوع و نوع و خمرهای گوناگون را خوردند
و در مقام دعا نمودن و کتاب نوشتن و نقل کردن از علماء مثل
خودشان هر چه بذهن ایشان آمده و بزبان ایشان جاری شده گفتند
و این نحو کلمات و دعاها را برای مردم عوام کالانعام بیان کردند و بر
مستمعین که اهل غرور و طمع بودند و از خوردن شراب و مسکرات بیشعور بودند
اظهار نمودند و ریاست خودشان را بر انها بار کردند و اعراض و
اموال و ناموس انها را مالک شدند و برین نحو نقلها و کلامهای بیجا
عوام جاهل را از راه حق باز داشتند و بجهة ریاست و خوردن مال
مردم و نیز بجهة شکم خود این قسم کلمات و دعاها را در حال
مستی خود بمردمان مست لایعقل و لایتفکر القاء نمودند و عوام
کالانعام بل هم اضل هم باور کردند و همین طور خلف ایشان
از سلف خود یاد گرفتند و یک بیک آمد تا زمان ما و علمای اسلام
نیز از زبان ایشان و کتابهای انها مطلع نشدند زیرا که اهل ایران
زبان اهل اروپا و افریقا و امریکا را نمیدانند و ازین جهة ردّ
بر ایشان ننوشتند و ایشان هم در میدان عوام فریبی یکه تاز
و مشغول لخت کردن جهّال خود و اشتغال بساختن و تازه شدند
و هم چنانکه عوام ما مسلمانان بیشعور و قلب ایشان کور است

همچنین علامتهای یهود و نصاری و باقیه اینها چه جای استبعاد
وشبهه وشک است وچطور بخیال میاوری که شاید این نحو کلمات
و زغاجات از اغتقاد درلشده باشد وکسیکه الهه شراب بخورد
و همیشه مست خمور و با اشرف وطنبور باشد با در او شعور
و زرنگلش بورده میشود بلکه چشم باطن او کور میگردد و از همین
میثال حقیقی لجرو دور میشود وکسیکه از درگاه حق بیگانه
شد یقیناً از اصول دین دور و زمره هالکین میشود و از برای
رفع استبعاد بالمره و دفع شک وشبهه بالکلیه یکقاعده از
کاتلکها نقل کنیم از کتاب خلاصة الکلام جناب ... صادق
پس فرموده که فرقه کاتلک اورد بسیار شیقی در کلیسا حاضر کرده و
خمیر میکنند نان فطیره میپزند و کاهن نانرا گرفته ایاتی را که حضرت
مسیح در عشاء ربانی خواند که در اواخر انجیل مکتوبست متی باب
۲۶ ایه ۲۶ بران نان میخواند و اعتقادش اینست که ان نان
مستحیل میشود بمسیح کامل بلاهوت و ناسوتش اول خود قسیس
وکاهن نان را سجده میکنند و در سجده میگویند ای خداوند
ما علیی مسیح تو ما را بخون خود از اتش جهنم نجات دادی و در
فردوس را بروی ما باز کردی برما گنهکاران رحم نما و

بعد

بعد نان را بصفوف نصاری ارائه میکند و همه بسجده میافتادند کلمات
مذکوره را میخوانند پس از ان نانرا قطعه قطعه میکنند بعدد
ناخن بلکه کوچکتر و اعتقادشان اینست که در ریزه از ریزههای
نان یک مسیح است کامل بلاهوت و ناسوت اگر شد ده هزار
قدیس دران واحد تقدیس نمایند در مشرق و مغرب و همه نانها
را ریزه ریزه نمایند در هر قطره از ان یک مسیح است کامل بلاهوت
و ناسوت بعد ان ریزههای نانرا کاهن تقسیم میکند میان افراد
نصاری و لکن بدست ایشان نمیدهد قطعههای نان را بلکه
ریزههای نانرا در دامن خود ریخته یک بیک نصاری میروند دهن
خود را باز کرده کاهن و قسیس نانرا در دهان ایشان میگذارد
در حالیکه دعا میخوانند با اهنگ مخصوص شرطش اینست که ایشان
دندان بان نان نزنند زیرا که اگر دندان زنند مسیحرا مجروح کرده‌اند
بلکه بی اینکه دندان بزنند باید انرا بلع نمایند و هرکس ان نان را بلع
کند خدارا بلع کرده و ان نان بتحلیل نمیرود بلکه همانطور در شکم
انها میماند و خود خورنده مستحیل شده خدا میشود و لهذا هست
که شخص واحد ده هزار مرتبه ازین نان می بلعد در واقع ده
هزار خدا خورده و خود حقیر خدا میداند که در جا عملیت چه قدر

از این نان خورده‌ام و بردم خورانیده‌ام علی قولهم من هم خدا هستم
العیاذ بالله بالجمله هر کس این نان را بخورد جمیع کاهنان را مرزبید است
دلایل این * را مشروحاً از صفحه ۱۸ الی صفحه ۲۳ جلد اول
انیس الاعلام تواند یافت برقاری ختم است که بموضع مذکور
رجوع نموده از شنیدن اسرار لذت ببرد لیس بنابر قانون که صاحب
کتاب قرار داده که عیسی در مریم حلول کرده او مادر خدا شد باید
تمامی اشخاصی که ازین نان خورده اند از رجال و نساء و کودک و کهل
که عیسی بلاهوت و ناسوتش در آنها حلول مینماید همه پدران و مادران
خدا باشند فعلی هذا عدد پدران و مادران خدا بملیانها عبر
محصور میرسد هیچ ولدالزنائی در عالم اینقدر پدر و مادر ندارد
حلال زاده یک پدر و یک مادر دارد و حرامزاده یک مادر و منتها
ده پدر حمد خدا را که مارا از اعتقاد بدین خرافات نجات داده فحمداً
له ثم حمداً له علی ما هدانا تمام شد کلام شیخ صادق سلمه الله تعالی
پس بعد از آنکه این عقیده را شنیدی دیگر استبعاد مکن و شبهه منما در
اینکه کلمات سابقه از اهل کتاب شود و در کتابهای معتبر دینی
خود نوشته باشند و تا عوام کالانعام بل هم اضل را فریب بدهند
پس چنانکه از دوازده ایات قرآنی ما از دوازده حدیث ائمه ما

مسئله را — وخود این

تا از

دوازده کلام علماء اعلام ما ثابت کردید مشرک بودن یهود
و نصاری همچنان از کلمات دوازده تای خود آنها نیز ثابت و محقق
کردید شریک قرار دادن ایشان و مشرک شدن آنها پس اگر قرآن را اعتقاد
داری قرآن دلالت میکند بر مشرک بودن آنها و اگر بر حدیث اعتقادی
مینمائی احادیث ائمه دلیل واضح است در مشرک شدن ایشان و اگر
بعلماء اعتناء داری کلمات علماء ما صریح است در مشرک آنها و اگر
العیاذ بالله بر هیچ یکی از اینها اعتقاد نداری و اعتقاد تو بکتاب جماعت
یهود و نصاری هست پس این دوازده کلمات از کتابهای معتبر ایشان
و از قول کشیشهای آنها دلیل است بر مشرک بودن یهود و نصاری هر
کدام را که اختیار بکنی مطلب ما ثابت و محقق و واضح میشود و
مقصود ما که مشرک بودن ایشان است روشن و مبرهن و مثل آفتاب
ظاهر و هویدا میگردد و زیادتر از این در بیان ایشان مشرک بودن
ایشان درین رساله لازم نیست گر در خانه کس است یکحرف بس است
اگر انصاف داشته باشد آنچه گفتیم زیاده است لقد اسمعت لو نادیت
حیّاً ولکن لا حیاة لمن تنادی و در صفحه ۶۸ خلاصة الکلام ج
خوش گفته جناب شیخ صادق عجب جاهل و نادان است شخصیکه
اینها را موحد میداند بدبختانه از عقاید ایشان خبر نداری افلا از

معصوم

مقصودمن از قرآن مجید باخبرهاش تمام شد لیکن الان بگوئی از قراری که
اثبات نمودی وثابت نمودی از آیات قرآنی واحادیث ائمه طاهرین
وکلمات علماء راشدین مشرک بودن اهل کتاب را وشریک
قرار دادن یهود ونصاری را پس چرا خداوند عالم ایشان را از مشرکین
جدا وسوا وعلاحده بیان فرموده حیث قال فی سورة البینة لم
یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین الی ان قال ان الذین کفروا
من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها بجهة اینکه می
بینی اولا اهل کتاب گفته وبعد از ایشان مشرکین را ذکر فرموده پس
دلیل میشود بر اینکه اهل کتاب غیر از مشرکین هستند در جواب
میگوئیم علاحده ذکر کردن مشرکین از اهل کتاب دلیل نمیشود
بر اینکه اهل کتاب مشرک نیستند ومشرکین بر آنها شامل نمیگردد
بلکه میگوئیم ایشان مشرک میباشند وعلت اینکه خداوند اهل
کتاب را علاحده ذکر فرموده ومشرکین را از ایشان جدا نموده نیز
ازجهة اینکه یهود ونصاری عموما مشرکین بودند وعلاوه بر این
بنام مخصوص اشتهار داشتند وزیاده بر این نام سبب خجلت ایشان
بود زیرا که باوجودیکه کتاب داشتند وخودشان را اهل کتاب
میدانستند مرتکب اعمال قبیحه وافعال ناپسندیده میشدند

وخداوند تعالی از باب اتمام حجت واز جهة الزام ایشان وتعیین نمودن
آنها در بین دو آیه مبارکه ایشان را از مشرکین علاحده ذکر
نموده وآنها را بنام مخصوص خودشان خطاب کرده تا آنکه عبرت
بگیرند وبکتاب خود که بشارة از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
داده بود عمل نمایند وباوجود اینکه آنها عموما مشرکین بودند ونقل
لبوی ایشان بسیار بود واز جهة این ملاحظات ایشان را علاحده
ذکر نموده واما سایر مشرکین مثل کفار قریش پس آنها نام خاص و
اسم معروف نداشتند وغیر از شرک امتیاز دیگر از برای آنها نبوده
ایشان را مشرک تعبیر فرموده زیرا که بغیر از شرک ومشرک بودن
چیزی دیگری برای آنها نبود واهل کتاب بغیر از مشرک بودن
منصب دیگر هم داشتند وایشان را با آن منصب خوانده وخطاب
فرموده وجواب دویم از این شبهه آنست که در علم اصول الفقه
در بین علماء مسلما عطف عام بر خاص جایز است یعنی
اولا یک چیزی چند ذکر شود وبعد از آن یک کلی وجودی ذکر
کرده وآن جزئی اول در تحت کلی ثانی باشد واز افراد
شیء دوم محسوب گردد این نحو تکلم وکلام در عرف جایز است
خصوصا در لسان عرب مثل اینکه میگویند بقالها امدند

واصناف هم آمدند و بزازها رفتند و اصناف هم رفتند با وجود
اینکه بقالها و بزازها داخل در اصناف بودند و وقتیکه اصناف تنها
بیایند و یا بروند جماعت بقال و بزاز هم با ایشان میباشند
زیرا که اینها از اصناف خارج نیستند و زمانیکه اصناف گفته
شد بر ایشان شامل میشود و هم چنین میگویند جبرئیل و
ملائکه و حال آنکه جبرائیل هم در ملائکه داخل بود زیرا که او هم
ملک است پس هر چند که اهل کتاب مثل بقال داخل در مشرکین
و داخل در اصناف بودند و لکن ایشان را علاحده ذکر کرده
بجهة یک مطلب و بلکه بجهة مطالب عدیده پس ذکر نمودن اهل
کتاب قبل از مشرکین در این دو آیه دلیل نمیشود بر اینکه ایشان
از مشرکین نیستند چنانکه ذکر نمودن بقالها و بزازها قبل
از اصناف دلیل نمیگردد بر اینکه بقالها و بزازها از اصناف
نیستند بلکه ذکر اهل کتاب قبل از مشرکین دلیل است بر اینکه
اینها بزرگترین مشرکین هستند چنانکه ذکر جبرئیل قبل از ملائکه
دلیل است بر اینکه جبرائیل بزرگترین ملائکه میباشد و اینکه
ما گفتیم در نزد علمای اصول الفقه مسلم است و احدی در این شبهه
ندارد اگر از علم اصول کسی خبر داشته باشد و در این علم کامل

شده و جزوئیت حاصل نموده باشد و توقف در این دلیل بنا
بر اینست که از اصول الفقه خبر ندارد و در این علم کامل نشده پس
از اینجا ثابت شد که در این دو آیه منافاتی با آیات سابقه ندارد و
مضمون همه آیات یکیست و اختلاف در بین اینها ابداً نیست
چنانکه خداوند عالم میفرماید وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا
فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً یعنی اگر این قرآن از نزد غیر خدا میبود البته اختلاف
زیادی در آن مییافتند و دلیل بودن قرآن از نزد خداوند
اینست که در آن اختلاف در بین آیاتش پیدا نمیشود پس از
جمیع آنچه ذکر نمودیم و تا بحال بیان کردیم از آیات و روایات
و کلمات علمای اعلام و عبارات کتب جماعت اهل کتاب ثابت
و محقق شد مشرک بودن ایشان و بر خدا شریک قرار دادن
اینها و وقتیکه این ثابت شد پس معلوم میشود نجاست ایشان
بجهة اینکه مشرک نجس است بدلیل قول تعالی اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ
نَجَسٌ و بعد از ثبوت شرک اینها نجاست ایشان واضح میگردد پس
آیه سابقه و این آیه دلیل اول بود بر نجاست اینها و نجس بودن
ایشان و اما دلیل دوم بر نجاست جماعت یهود و مسیحیین پس
او عبارتست از احادیث معتبره محققه وارده از ائمه طاهرین

روایت

و این اخبار صادره مستفیضه بلکه زیاده از حد استفاضه است
و جمیع اینها دلالت ظاهره دارد بر نجاست اهل ذمه پس لابد است از ذکر
اینها و بیان دلیل بودن اینها بر نجاست ایشان پس میگوئیم بعون الله الملک
المنان حدیث اول صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ صَافَحَ مَجُوسِيًّا يَغْسِلُ يَدَهُ وَلَا يَتَوَضَّأُ یعنی
سؤال نمودم از آن حضرت از مردیکه مصافحه کرد با شخص مجوسیکه
حکم این چه طور است پس حضرت در جواب من فرمود که آنمرد دستش را
میشوید و وضو ندارد بلکه حکم آن منحصر است بشستن دست
فقط و این حدیث صحیح دلیل واضح بر نجاست مجوس است که از اهل
کتابند و حکم اینها با یهود و نصاری یک است باتفاق تمامی علمای
شیعه بلکه سنی و جهت وضوح آنست که این راوی جلیل القدر
که از اصحاب حضرت اسرار امامت باتفاق اهل کتب رجال میخواهد
از چه مسئله سؤال نماید از آنحضرت و چه مقصود داشته از این سؤالش
آیا از نجس و شوخی میکنند یا مسئله شرعیه لازمه داشته پس معلوم
و واضح است که نجاست و طهارت اینها را میخواهد بداند و مقصود
از مصافحه ملاقات برطوبت است نه آنکه مجرد ملاقات در
حال خشکی است زیرا که با خشکی ملاقات سائر هم عیب ندارد

و مصافحه انسان هم ضرور نیست که شستن لازم باشد پس از این جهت
معلوم میشود که مراد راوی جلیل ملاقات مجوسی با رطوبت
است و میخواهد از حکم این مسئله سؤال کند پس در جواب او
امام علیه السلام فرمود که آن شخص که با مجوسی برطوبت ملاقات و مصافحه
نموده است دستش را میشوید و وضو لازم ندارد و اگر اینان
نجس نبودند امر نمودن امام بعد از ملاقات اینها بشستن دست
چه معنی دارد و اگر اینها مثل مسلمانان پاک بودند چرا امر فرماید بشستن
و چرا در ملاقات مسلمان این فرمایش را نفرموده و چرا مخصوصا
میفرمود که باید دست را بشوید و وضو نگیرد پس امر بشستن
بعد از این سؤال راوی دلیل نجاست است و اما نفی وضو در
این جواب پس بجهت قائل بودن و یا خیال کردن بعض از شیعه در
آنزمان که در ملاقات کفار وضو لازم میشود چنانکه در ملاقات
میت غسل لازم است پس امام این خیال را دفع نمود و فرمود وضو
نیست بلکه شستن لازم است و اگر در واقع نجس نبودند این حکم
واجب نبود امر بغسل چه معنی داشت اگر گوئی که مستحب بوده نه
واجب پس جواب میگوئیم این استحباب مناسب نیست اما اولا بجهت
جلالت راوی که بسیار بعید است از استحباب در خصوص همین

مورد سؤال نماید بلکه چونکه بعض از شیعه وضوء را لازم دانسته
بود از این جهة سؤال نمود و امام هم وضوء را نفی نمود و ثانیاً امر بشستن
بطریق استحباب در اکثر نجاسات وقوع ندارد بلکه ائمه دفع وسواس
میکردند و امر میفرمودند که در وقتیکه به بیت الخلاء میرود شخص
اول یکقدر آب بلباس خود بپاشد تا آنکه خیال نکند که در آنجا
ترشح باو شده و از وسواس خیلی بدشان میآمد و بقدر امکان
دفع وسواس میکردند و با وجود این چطور میشود گفت که این حکم
مستحب بوده. حدیث دوم صحیحهٔ ابی بصیر عن الباقر علیه السلام أنّه قال
فی مُصافحةِ المسلمِ للیهودیّ والنصرانیّ قال مِن وَرَاءِ الثیابِ فإن
صافحک بیدِه فاغسِل یدَک یعنی سؤال نمود راوی ثقه جلیل القدر
از مصافحه مسلمان مر یهودی و نصرانی را و از حکم این پرسید از
امام پس امام ع در جواب فرمود که از زیر لباس باید مصافحه نمود
پس اگر با تو مصافحه کرد بدستش پس بشوی دست را و این حدیث
نیز دلالة دارد بر نجاسة اهل کتاب اماً اولاً پس بجهة امر نمودن بمصافحه
از زیر لباس نه با دست و ثانیاً امر فرمودن بشستن دست اگر مصافحه
با دست شده باشد و اگر آنها نجس نبودند امر نمودن بشستن دست
چه معنی داشت و این تفصیل چه مناسبت دارد که بفرماید مصافحه

باید از وراء لباس باشد و اگر اتفاق افتاد که با دست شد باید
را بشوئی و جهة این حکم اینست که در اکثر اوقات در دست رطوبتی
میشود از عرق و غیره خصوصاً در تابستان علی الخصوص در عربستان
که حدیث در مدینه صادر شده و مصافحه با این حال باعث سرایت
رطوبة از دستی بدست دیگر میشود زیرا که یکی از آنها دو دست اولاً
رطوبة دارد پس اگر یکدست نجس شد آن دیگری هم نجس میشود بجهة ملاقات
نجاسة و سرایت آن بدست حدیث سیم صحیحهٔ زرارة عن ابیعبدالله علیه
عن آنیة المجوس قال اذا اضطررتم الیها فاغسلوها بالماء یعنی پرسید راوی
ثقه از حضرت صادق ع از حکم ظروف مجوس و استعمال آنها با رطوبة پس
امام ع در جواب فرمود هرگاه مضطر شدید و لابد گشتید بظروف
ایشان و از عاریه نمودن از آنها پس باید بشوئید آن آنیه را با آب بعد
از آن استعمال نمائید پس این حدیث نیز دلالة دارد بر نجاسة ایشان زیرا
که اگر نجس نبودند چرا امام ع ابتداء بفرماید که باید آن ظروف را بشوئید
و چرا در ظروف مسلمانان اینحکم را نفرمود و چرا جواز استعمال آن ظروف
را مقید بحال اضطرار فرموده آنهم بشرط شستن آنها با وجود آنکه
در ثبوت نجاسة علم شرطست و اگر آنها یقیناً نجس نبودند بچه سبب
امر میفرمود بشستن آن ظروف با آنکه ظن در نجاسة کفایت نمیکند و

بنا بر اعتناء بظن کرد در باب نجاسات بجهة اخبار معتبره زیاده
چنانکه تفصیل و دلیل این را در کتاب دیگر که مسمی است بمحجة
البیضا بیان کرده ام و ثابت و محقق ساخته ام حدیث چهارم صحیحه
علی بن امام جعفر صادق ع از برادرش امام موسی علیهما السلام قال
سَأَلْتُهُ عَنْ فِرَاشِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ أَيُنَامُ عَلَيْهِ قَالَ لَا بَأْسَ وَلَا يُصَلِّي
فِي ثِيَابِهِمَا وَلَا يَأْكُلُ الْمُسْلِمُ مَعَ الْمَجُوسِيِّ فِي قَصْعَةٍ وَاحِدَةٍ وَلَا يُقْعِدُهُ عَلَى فِرَاشِهِ
وَلَا مَسْجِدِهِ وَلَا يُصَافِحُهُ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى ثَوْباً مِنَ السُّوقِ
لِلُّبْسِ لَا يَدْرِي لِمَنْ كَانَ هُوَ هَلْ تَصْلُحُ الصَّلَوةُ فِيهِ قَالَ إِنِ اشْتَرَاهُ مِنْ مُسْلِمٍ
فَلْيُصَلِّ فِيهِ وَإِنِ اشْتَرَاهُ مِنْ نَصْرَانِيٍّ فَلَا يُصَلِّ فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ یعنی سؤال
نمودم از فرش یهودی و نصرانی آیا میشود خوابید در آن فرمود عیب
ندارد و اما نماز نکن در لباسهای ایشان و نخورد مرد مسلمان با
مجوس در یک کاسه و نمینشیند در فرش او و نه در مسجد او و مصافحه
نکند با او پس میگوید سؤال کردم از او از کسی که خرید یک لباسی
از بازار و نمیداند که از برای کی بوده در اول آن لباس آیا صلاحیت
دارد نماز کردن در آن لباس فرمود هرگاه از مسلمان خریده
باشد پس در آن نماز بکند و اگر از نصرانی خریده باشد پس
نماز در آن تا اینکه آب بشوید و این حدیث شریف دلالت واضح

دارد

دارد بر نجاست اهل کتاب بچند وجه اول آنکه امام علیه السلام
که فرمود نماز مکن در لباس ایشان پس اگر ایشان نجس نباشند چرا منع شده
از نماز کردن در لباس ایشان دوم فرمود آنحضرت که مسلمان با
مجوسی در کاسه واحد چیزی نخورد پس اگر ایشان نجس نبودند
چرا منع کند از خوردن مسلمان با مجوسی در یک ظرف سیم قوله ع
ولا یصافحه مصافحه با مجوسی نکند اگر دست او نجس نبود و اما نجس
العین نبودند چرا نفی مصافحه نماید چهارم فرمایش آنحضرت که فرمود
اگر آن لباس را از نصرانی خریده پس نماز نکند در آن تا اینکه بشوید
پس اگر اهل کتاب نجس نبودند بنجاسة عینیه چرا نماز در لباس ایشان
ممنوع باشد تا آنکه شسته شود و فرق گذاشتن در بین لباس مسلمان
و بین لباس نصاری در جواز نماز در اول و منع از نماز در ثانی
دلیل است بر نجاسة ایشان و این چهار کلمه در این حدیث دلیل واضح
است بر نجاسة ایشان و کافی است که پسر امام جعفر صادق ع از
برادرش امام موسی از کراهة سؤال نمود در حدیث طولانی حاشا
و کلا که همچنین کس جلیل القدر صاحب اسرار امام و محرم راز
از کراهة بپرسد در چنین مورد که محل اعتنا نیست و مورد
وسواس است بلکه محل بر صحة و طهارة است اگر بنجاسة یقین

نباشد

نباشد وظن هم کفایت نمیکند بلکه قطع بنجاسه باید باشد و
بالجمله این حدیث دلیل واضحیست بر نجاست ایشان اگر کسی بانصاف
نظر کند و شکالی و ریب ننموده باشد حدیث پنجم ایضا صحیحه
علی بن جعفر عن اخیه موسی علیهما السلام قال سألته عن مؤاکلة
المجوسی فی قصعة واحدة وارقد معه علی فراش واحد واصافحه
فقال لا یعنی سوال کردم از آنحضرت از هم کاسه شدن با شخص
مجوسی در یک ظرف چیزی خوردن با او و هم چنین در رختخواب
در رخت او وار مصافحه نمودن با او پس در جواب همه اینها فرمود
که نمیشود پس این حدیث صحیح دلیل واضح است بر اینکه اهل کتاب
نجسند زیرا که مقصود این راوی جلیل القدر والمنزلة از این طور
سؤالات متعدده تحقیق نجاست اینهاست که یقینا بداند آیا اینها
نجسند یا نه و چونکه بعض اخبار از حضرت امام محمد باقر باو نقل
نموده بودند که اشعار بر طهارة ایشان داشت چنانکه ذکر می
شود با جوابش انشاء الله پس ارخواست در خلوت که احتمال تقیه
نباشد از برادرش امام موسی علیه السلام از نجاست و طهارة
ایشان سؤال نماید و بطور یقین بداند پس چند سؤال نمود
اول هم کاسه شدن با ایشان دوّم در رخت خواب او خوابیدن

سیم مصافحه نمودن با ایشان پس در جواب این سؤالات فرمود لا
یعنی هیچ کدام نمیشود پس راوی فهمید که مطلق معاشرت ایشان
در شرع قدغن است پس اگر ایشان نجس نبودند چرا امام از معاشرت
ایشان بالمرّه منع فرموده و از برای برادرهم ترخود میخواست بیان
کراهت کند یا تعلیم حکم شرعی وجوبی نماید اگر اینها نجس نبودند بچه سبب
از این سه چیز قدغن فرمودند حدیث ششم صحیحه محمد بن مسلم
قال سألت عن الباقر علیه السلام عن آنیة اهل الذمة والمجوس فقال لا
تأکلوا من طعامهم الذی یطبخون ولا فی آنیتهم الذی یشربون فیها الخمر
یعنی سوال نمودم از آنحضرت از ظروف اهل ذمه و مجوس پس فرمود
که نخورید از طعام ایشان هم چنان طعامی که طبخ میکنند و نخورید
در ظروف ایشان همچنان ظروفی که شراب میخورند در آنها و این حدیث
دلالت بر نجاست اهل کتاب دارد مثل احادیث سابقه بعلت اینکه حضرت
نهی نمود از طعام طبخ شدهٔ ایشان و از ظروفیکه در آنها شراب میخورند
پس طعام ایشان را مثل ظروف شراب قرار داد پس معلوم میشود
هم چنانکه ظروف شراب نجس است هم چنین طعام طبخ شدهٔ ایشان
والّا نهی نمیفرمود از خوردن طعام آنها این راوی جلیل القدر
ثقه و معلوم است که این راوی از نجاست ایشان سوال نمود و

معصوم بتحقیق نجاست ایشانرا نه زیرا که او یقین داشت بر طهارت
ایشان این سوال را نمی کرد بلکه در شبهه بود و میخواست بالمره رفع
شبهه نماید و از امام حقیقة مطلب را سوال نماید پس امام او را
نهی فرمود از خوردن طعام ایشان و تشبیه کرد طعام ایشانرا بظرف
شراب در نجاست پس دلالة بر نجاست زیادتر از این چه باشد مگر دلالة
بر نجاست یک تیر سه چهار شعبه است که بچشم نگاه کنندە فرو رود
از آن طرف سرش بدر رود دلیل بالاتر از این چه میشود حدیث هفتم
موثقه سعید الاعرج المنقولة عن الکافی و التهذیب قال سئلت الصادق
علیه السلام عن سؤر الیهودی و النصرانی ایؤکل او یشرب قال لا
یعنی سوال کردم از آنحضرت از حکم نیم خوردە و پس ماندە یهودی
و نصرانی که آیا نیم خوردە ایشان خوردە میشود و آشامیدە می
گردد از برای مسلمانان یا نه پس امام ع در جواب فرمود که نه نیم خوردە
ایشانرا نمیشود خورد و این حدیث ایضا دلیل واضح و برهان لایح
است بر نجاست اهل کتاب بعلة اینکه راوی موثق پرسید از حکم
شرعی نیم خوردە ایشان از طعام و آب و هر چه ایشان بر طوبت دست
بزنند و ملاقات نمایند پس در جواب این سوال امام فرمود لا یعنی
نمیشود پس برهان بالاتر از این چه میشود و دلیل محکم از این چه باشد

و نجاسة ایشان بهیچ چیزی ثابت میکرد خود بیهوده اضافه بضاعت حصی
کمال حدیث هشتم ایضا صحیحه علی بن جعفر انه سئل اخاه موسی
علیه السلم عن النصرانی یغتسل مع المسلم فی الحمام فقال اذا علم انه نصرانی
اغتسل بغیر ماء الحمام الا ان یغتسل وحده علی الحوض فیغسله ثم یغتسل
و سئله عن الیهودی و النصرانی یدخل یده فی الماء ایتوضاء منه
للصلوة قال لا الا ان یضطر یعنی سوال نمود از برادرش امام موسی
علیه السلم از حکم اینکه هرگاه غسل کند نصرانی با مسلمان در حمام پس
فرمود وقتیکه دانست و یقین نمود اینکه آنشخصیکه با او غسل می کند
او نصرانی است در آنوقت باید غسل بکند از غیر آب حمام مگر آنکه
غسل بکند تنها در آن حوضیکه در حمام است پس اول بشوید آنحوض
را و بعد از آن غسل بکند مصنف میگوید توضیح این سوال و جواب
آنست که حمامهای مکه و مدینه غیر حمامهای ولایت ایران است
بعلة اینکه حمامات عربستان خصوصا مکه و مدینه خزینه ندارند
شیر دارد مثل شیر سماور و چند طرف خزینه شیر نصب کردند و
آدم داخل خزینه نمیشود زیرا که اهل سنت حمام را نجس میدانند
اگر نجاسه به آب خزینه برسد و اعتقاد بیشتر ایشان اینست و از
این جهة مانع میشوند از داخل شدن شخص جنب بر خزینه و باید

حمام شهر و پیچ داشته باشد و در زیر پیچ یا حوض کوچك در ست
میکنند تا انکه ادم در انحوضهای کوچك غسل نماید و بدنش را
بشوید و داخل خزینه نشود و خزینه را نجس نکند پس مردم میروند
در حوضهای کوچك میایستند و پیچ را وا میکنند از خزینه اب گرم
میاید و غسل میکنند و بعد پیچ را میبندند و اب حوضهای
کوچك کمتر از کر میشود غالبا و زمانیکه بان حوضها نجاستی رسید
نجس میشود و طاهر بودن انها موقوف است بکشیدن اب انها و شستن
انها باب بکر و یا متصل نمودن اب خزینه با نحوضها پس وقتیکه
نصرانی داخل ان حوض کوچك شد اب ان نجس میشود و غسل در
ان با همان اب که در ان هست نمیشود و غسل در ان با همان اب
که در ان هست نمیشود و این حاصل کیفیة حمامهای حجاز و عربستان
است چنانکه بیان کیفیة انها را فی الجمله در کتاب اربعین نمودم پس این
جلیل القدر سوال میکند از اجتماع نصرانی با مسلمان در حوضهای
کوچك حمامها و مرادش تحقیق نجاسة اب حوضها است بملاقات نصرانی
پس امام جواب فرمود که اگر دانست شخص که ان نصرانی است و دست
باب زده و داخل اب شده یا اراده دارد که داخل شود در این صورت
مسلمان غسل میکند از غیر این حوضها از ان اب که نصرانی

ملاقات

ملاقات نکرده از حوضهای گرم با سر دیگر مگر انکه غسل نمودن
این مسلمان بعد از نصرانی و رفتن او باشد و اراده بکند که
خودش تنها غسل کند در همان حوض کوچك نجس شده پس در
انوقت حوض را میشوید و پاك میکند و اب بران وا میکند تا
طاهر میکرد پس غسل میکند و این حاصل ترجمه حدیث بود
با یکقدر توضیح پس میگوئیم که اول این حدیث صحیح دلالت واضح نمود
بر نجاست اهل کتاب زیرا که اگر انها نجس نبودند چرا امام ع فرمود
وقتیکه شخص دانست که نصرانی داخل اب شده غسل میکند
مسلمان بغیر ان اب و چرا در مسلمان این را نفرمود و چرا بعد
از این فرمود پس حوض را میشوید و پاك میکند بعد از ان
غسل میکند و اگر او نجس نبود چرا از غیر ان اب غسل کند و چرا
انحوض را بشوید اگر اراده داشته که در ان حوض غسل بکند و کدام
حرف زیاد تر از این دلیل بر نجاسة میشود یا ملوث شدن انقدر
اب بملاقات یك نصرانی کفایه در نجاستان نمیکند و شستن حوض
دلیل بر نجاسه نمیشود و یا بالاتر از این دلیل یافت میگردد و
محکم از این دلالت پیدا میگردد و کدام دلیل زیاد تر از این دلالت
بر نجاسه بول و غایط و سك و خوك نموده است بنا بهم بترجمه

احتی

آخر حدیث پس راوی جلیل القدر میگوید سؤال نمودم از آنحضرت
از یهود و نصرانی که در کاسه داخل کنند دستش را بظرف آب آیا
میشود وضو گرفت از آن آب از برای نماز حضرت فرمود نمیشود
مگر آنکه مضطر باشد بر وضو این ترجمهٔ حدیث بود و این هم
دلالت بر نجاست اهل کتاب دارد بعلّت اینکه اگر آن آب بملاقات
دست یهودی و نصرانی نجس نمیشد چرا امام میفرمود که بآن
آب وضو نمیشود گرفت و چرا این حکم در ملاقات دست مسلمان
نیست و امّا فرمایش امام که در صورت اضطرار بآن آب وضوء
میشود پس مرادش از اضطرار صورت تقیّه است زیرا که علما
عامّه اهل کتاب را نجس نمیدانند و بآبی که ایشان ملاقات نموده اند
وضو میگیرند و مقصود حضرت از این کلام اینست که در حال
اختیار و نبودن تقیّه نمیشود بآن آب وضو گرفت و در صورت
اضطرار و بودن تقیّه چونکه چاره ندارد و لابدّ است از حفظ
نفس خود پس میشود وضو ساخت چنانکه ببول هم میشود
اگر تقیّه باشد و تحقیق این خواهد آمد ان شاء الله

حدیث هفتم روایت محمد بن یعقوب کلینی در کافی از جمعی از اصحاب
از هرون بن خارجه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انّی

أُخالِطُ المجوسَ فَآكُلُ مِن طعامِهِم فقال لا یعنی سؤال نمودم به
حضرت صادق که بدرستیکه من مخالطه و آمد و رفت دارم با
مجوسیها آیا میشود از طعام ایشان خورد پس آنحضرت فرمود
که نمیشود طعام ایشان را خورد و این حدیث معتبر که در کافی نقل
کرده از عدّه از اصحاب و خودش این را صحیح دانسته دلیل واضح
است بر نجاست ایشان بعلّت اینکه اگر اهل کتاب نجس نبودند
چرا امام اینشخص را از خوردن طعام ایشان نهی میکرد و حال اینکه
آن اشخاصیکه بخانهٔ این راوی میآمدند و این بخانهٔ ایشان
میرفت شراب خور و گوشت خوک خوار نبودند زیرا که اگر اینطور
بودند این راوی مسلمان که از اصحاب امام است نمیگفت که آیا
میشود از طعام ایشان خورد یا نخورم پس معلوم میشود
که این راوی از نجاست ایشان سؤال نمود و بعد از آنکه امام فرمود
از طعام ایشان نمیشود خورد ثابت شد نجاست ایشان بقرینهٔ
سؤال و اینکه دلالت بر نجاست دارد این روشن است مثل اینکه
امام میفرماید که ببول یا غائط یا بخون نمیشود نماز کرد هم
چنانکه نجاست ایشان از این کلام معلوم میشود هم چنین نجاست
اهل کتاب از فرمایش حضرت که فرمود لا یعنی از طعام ایشان

میشود خورده شود و میگردد حدیث دهم بسند صحیح عبد الله ابن ابی
یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث قال وَاِیّاکَ اَنْ تَغْتَسِلَ
مِنْ غُسالَةِ الْحَمّامِ فَفیها تَجْتَمِعُ غُسالَةُ الْیَهُودِیِّ وَالنَّصْرانِیِّ وَ
الْمَجُوسِیِّ وَالنّاصِبِ لَنا اَهْلَ الْبَیْتِ وَهُوَ شَرُّهُمْ فَاِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ
تَعالی لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً اَنْجَسَ مِنَ الْکَلْبِ وَاِنَّ النّاصِبَ لَنا اَهْلَ الْبَیْتِ
لَاَنْجَسُ مِنْهُ یعنی حضرت فرمود پرهیز کن از اینکه غسل نمائی از غسالهٔ
حمام زیرا که در آن جمع میشود غسالهٔ یهودی و نصرانی و مجوسی و
ناصبی از برای ما اهل بیت و آن ناصبی شر ایشانست پس بدرستیکه
خداوند عالمیان خلق نکرده است چیزی را که آن چیز نجس تر
و بدتر باشد از سگ و بدرستیکه ناصبی نجس تر و بدتر است
از سگ و این حدیث دلالت کرد بر نهی و منع از غسل نمودن بغسالهٔ
حمام و علت آنرا بیان فرمود که در آن غساله جمع میشود غسالهٔ اهل
کتاب و ناصبی پس اگر ایشان نجس نبودند چرا آنها را با ناصبی در
یک علت بیان نمود و چرا ایشانرا از ناصبی علاحده ذکر نفرمود و
چرا غسالهٔ آنها را دلیل بر منع از غسل نمودن کرد و چرا غسالهٔ ایشان
را با غسالهٔ ناصبی که نجس تر است از سگ علت نهی از غسل کردن نمود
و چرا غسالهٔ مسلمانرا درین حکم داخل نکرد لکن فرق نگذاشتن در

بین اهل کتاب و ناصبی بهمه آنها دلالت منع از غسل قرار داده دلیل
است آنکه ناصبی از سگ نجس تر است دلیل واضح است بر نجاست
اهل کتاب بدون شبهه و کدام دلیل بالاتر ازین میشود و
کدام دلالت زیادتر ازینکلام دلالت بر نجاست میکند و کدام نجاست
را با ناصبی و سگ در یک جا در یک علت بیان فرمودند
فَاعْتَبِرُوا یا اُولِی الْاَبْصارِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ حدیث یازدهم صحیح
العیص بن القسم قال سَئَلْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ عَنْ مُؤاکَلَةِ الْیَهُودِیِّ
وَالنَّصْرانِیِّ وَالْمَجُوسِیِّ اَفَاٰکُلُ مِنْ طَعامِهِمْ قالَ لا یعنی سؤال کرد او
حضرت صادق علیه السلام از هم کاسه شدن و در یک ظرف طعام
خوردن با اهل کتاب و عرض نمودم آیا از طعام ایشان بخوریم فرمود
نخور یعنی از طعام آنها مخور و با آنها هم کاسه مشو و این حدیث از
طعام آنها نهی نمود و هم چنین از هم کاسه شدن ایشان و اگر آنها
نجس نبودند و طعام ایشان نجس نبود چرا منع فرمود از مباشرت
آنها از خوردن طعام ایشان و مقصود راوی از این سؤال تحقیق
نجاست ایشان بوده زیرا که جلالت قدر عیص بن قسم در رجال معروف
است و مقصود او از مؤاکلهٔ آنها و اکل طعام ایشان سؤال از نجاست
آنها بود نه خوردن طعام آنها و نه هم کاسه شدن با ایشان بر

اگر اینها مشترک باشند نجس نبود چرا از طعام ایشان و مواکله اینها
نهی فرموده حدیث دوازدهم صحیحه علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَأْكُلَ مَعَ الْمَجُوسِيِّ فِي قَصْعَةٍ وَاحِدَةٍ أَوْ يَقْعُدَ
مَعَهُ عَلَى فِرَاشٍ وَاحِدٍ أَوْ فِي الْمَسْجِدِ أَوْ يُصَاحِبَهُ قَالَ لَا یعنی سوال نمودم
از آنحضرت از مرد مسلم آیا جایز است برای او اینکه بخورد با مجوسی در یک
کاسه و یا اینکه بنشیند با او بالای یک فرش و یا انکه در مسجد با او
نشسته باشد و یا اینکه با آن مجوسی مصاحب شود و مقصود راوی از
ذکر همه اینها سوال از جایز بودن مباشرت و معاشرت مجوسی با مسلمان
بود پس حضرت در جواب فرمود که لا یعنی هیچ کدام از اینها نمیشود نه هم کاسه
شدن جائز است و نه با او بالای یک فرش نشستن و نه با او در مسجد بودن
و نه با او مصاحبت کردن بلکه همه اینها ممنوع و مدغن است پس این حدیث
شریف دلالت نمود بر نجاسة اهل کتاب بالصراحة زیرا اگر ایشان نجس نبوده
باشند چرا از مباشرت اینها بالکلیه منع میفرماید و هیچ یک از انواع
معاشرت ایشان را جایز نداند و کدام دلالت از این زیادتر و بالاتر
میشود که از هم کاسه شدن و از مباشرت و معاشرت مطلق ایشان
منع فرماید و بالجمله این دوازده حدیث صحیحه و معتبره در کمال صراحت
دلالت دارند بر نجاسة اهل کتاب و واضحند در نهایت وضوح در

منع دیگری از مباشرت ایشان و اگر اینها نجس نبوده اند پس این احادیث
معتبره بچه حمل میشود و معنی بلکه اینها چه میشود و کفت و اینها چه معنی
دارند پس دوازده حدیث که ذکر کردیم واضح و اشکار شد نجاسة
اهل کتاب و غبار انکار در این مضمار نماند زیرا که نجس بودن اینها
کالشمس فی رابعة النهار کردید از آن احادیث که ما نقل کردیم و در دلالت
اینها تقریب دلالة اظهار نمودیم و بعد از ملاحظه این احادیث مذکوره
دوازده گانه دیگر عذر باقی نمیماند از برای کسیکه در نجاسة اینها
شک داشت بلکه جمیع شکوک و شبهات و ظنون و اوهام بالکلیه
مرتفع میکردد و یقین بر نجاسة ایشان حاصل میشود و علم کامل
حصول هم میرسد مگر انکه شخص شکاک باشد یا وسواس و
یا انکه خدا نکرده متعصب و معاند باشد و خیال نمیکند حق
و میل تمیز حق از باطل و حکم شرع را از میل نفس امتیاز نداشته
باشد و الا اگر بچشم انصاف نگاه کند و از هوای نفس اعراض
نماید و تعصب عناد را بر کنار گذارد و نظر کند بر ابطال لا لای من
قال همچنانکه فرموده رب ذی الجلال ابدا شک و شبهه و دید بینا
و با وجود اینهمه احادیث صحیحه معتبره که همه انها دلالة واضح دارند
بر نجاسة اهل کتاب و دلیل صریح بودند بر نجس بودن ایشان

و دوستی ایشان داشته‌اند در نجاست ایشان تامّل نموده برترتیب دو نصیحت
ایشان یا شک نمودن بر نجاست ایشان زیاالعیاذ بالله اعتقاد کردن
بر طهارة ایشان ناشی است از جهل و یا تجاهل در دین اگر نبوده شد با
انکار و ردّ احادیث ائمه طاهرین نعوذ بالله از زلّة قبیحه و شبهه نمودن
در مقابل بدیهیه و من حیث لا یشعرون از ردّ ائمه و از کوری قلب
در این مقام و ارتفاع بصیرة در فهم احکام دین حضرت سیّد الانام
علیه و آله الاف التحیّة والسلام در دین و شریعت ما در نجاسة بول
و غایط و سگ و خوک این قدر احادیث ندارد که در نجاسة اهل کتاب
دارد بلکه در بیشتری از مسائل شرعیه این قدر اخبار صحیحه معتبره ندارد
که در نجس بودن یهود و نصاری دارد و اگر کسی با این همه احادیث
معتبره شک در نجاسة ایشان داشته باشد در تمامی احکام دین اسلام
باید شک داشته باشد زیرا که دلائل این مسئله بتواتر رسیده و کم
مسئله داریم که احادیث متواتره داشته باشد و شک نمودن در نجاستِ
اهل کتاب و شبهه نکردن در نجاسة سگ و بول و غایط با وجود
اینکه احادیث نجاسة ایشان زیادتر و بیشتر است از احادیث نجاستِ
بول و غایط و سگ ناشی است از میل هوای نفس بجماعة یهود
و نصاری و دوست داشتن ایشان و حبّ باطنی بر ایشان لان

حُبّکَ لِلشَّیءِ یُعمی وَیُصِمّ فَاعتَبِروا یا اُولی الاَلبابِ لَعَلَّکُم تُفلِحونَ وتمام
نجاسة ایشان زیادتر از این بود که در این مقام نقل و بیان نمودیم و
اکتفا شد باین دوازده حدیث تا عدد احادیث این مقام موافق
باشد با عدد روایات و آنچه نقل کردیم از کتابهای ایشان و
از علماء خودمان در مشرک بودن ایشان از کلمات دوازده گانه و
اکتفا باین عدد از جهة تیمّن و تبرّک است در همه جا باین عدد لان
انّ عدّة الشّهور عند الله اثنا عشر شهرًا فی کتاب الله ذلک الدّین
القیّمة والعجب العجاب در این باب از بعض اصحاب بجهة اینکه او تمسّک
نموده در طهارة اهل کتاب ببعض اخبار شاذّه و نادره و غیر معروف
و لا مشهور و با همه این موافق تقیه و مناسب مذهب اهل السنّة
پس میل کرده بر طهارة ایشان پس لابد است از ذکر آن اخبار و بعد از
آن جواب شافی از ایشان و بیان عدم دلالة ایشان بر مطلوب آن
شخص و تحقیق معنای آنها و بیان وجه ورود در آنها پس میگوئیم
بعون الله تعالی و ببرکة ائمه هدی از جملهٔ آنها روایت عمّار است
سوال نمود از حضرت صادق علیه السلام از مردی که مسلمان اند وضو بگیرد
از کوزه و ظرف شخص دیگر وقتیکه بخورد از آن یکشخص بنا بر اینکه
آن یهودی باشد فرمود بلی پس عرض کردم از همین آب که میخورد

ازان فرمود بلی این وجه حاجت بود و جواب از این است که معلوم
نشده که آن خورنده آب از ظرف یهودی بوده زیرا که در روایة
نمیگوید که یهودی خورده بلکه میگوید که کسی خورده علی انه یهودی
یعنی بنا بر آنکه یهودی بود یعنی گمان میبرد بودن آن یهودی نه آنکه
آن شخص یقیناً یهودی بوده و امام فرموده که وضو میشود بجهة یقین
نبودن بنجاست آب زیرا که در نجاست یقین میخواهد و از آن جمله روایة
زکریا ابن ابراهیم گفت داخل شدم بمجلس حضرت صادق ع و عرض
کردم از اهل کتاب بدرستیکه من مسلمان شدم و باقی مانده تمامی
اهل من در دین نصاری و من هم با ایشان باشم در یک خانه و از
ایشان مفارقت نمیکنم پس از طعام آنها میخورم پس امام فرمود آیا
ایشان گوشت میخورند عرض کردم نه ولکن شراب میخورند پس امام ع
فرمود بخور با آنها و بیاشام از ظرف ایشان و جواب از این روایت
اینست که هر چند که این اجازه بخوردن و آشامیدن با ایشان
دارد ولکن این اجازه مخصوص بشخص خاص دلیل بر طهارة ایشان
نمیشود زیرا که این شخص یک مرد تنها بوده و تازه مسلمان شده بود
و تمامی اهل او نصرانی بودند و چاره نداشت مگر آنکه از ایشان
بخورد و آنها را کم کم دعوت کند و بالکلیه از ایشان قطع علاقه

نکند

نکند تا امر خود را بگذراند و دیگر آنکه تازه مسلمانرا نمیشود
جمیع احکام اسلام را باو گفت بلکه کم کم و بتدریج باید بیان کرد چنانکه
قبل از کهنه مسلمانان نیز از این قبیل است و از جهة این احتمال این
روایة دلالة بر طهارة ندارد و از انجمله روایة کاهلی گفت سؤال
نمود شخصی از حضرت صادق ع و من در نزد آنحضرت بودم از قومی
از مسلمانان که حاضر شدند نزد آنها مرد مجوسی آیا او را دعوت
کنند بر طعام خود ایشان پس حضرت فرمود اما من پس دعوت
نمیکنم او را و با او هم سفره و هم کاسه نمیشوم و با او در یک جا طعام
نمیخورم و بدرستیکه من مکروه میدارم آنرا که بر شما حرام کنم چیزیرا
که در ولایت خود میکنند و همیشه بان مبتلا هستید و جواب
از این روایة اما اولاً پس در این دلالة بر طهارة ندارد زیرا که دعوت
کردن مجوسی بر سفره طعام لازم نگرفته ملوث بودن او طعام را
بعلة اینکه شاید طعام سفره نان پنیر و نان پیاز و نمک و مثل
اینها بوده از چیزهای خشک و در این صورت اگر کسی با دم از یک
سفره بخورد نان و پنیر و پیاز و نمک نجس نمیشود زیرا که همه اینها
خشک است و ثانیاً حضرت خودش فرمود که من این کار را نمیکنم
و شما کار تان همین است در ولایت خود و اگر آنها پاک بودند چرا

حضرت

حضرت خودش منع فرمود که من اینکار را نمیکنم و شما اکر تان خواهید
است در ولایت خود و اکر انها پاک بودند چرا حضرت خودش
اینقدر مالیدن را میفرمود و چرا مسلمانان را مذمت میکرد بلکه
میکوئیم این فرموده حضرت دلیل است بر نجاست اهل کتاب
نه بر طهارة انها از انجمله روایت عیص بن القاسم سوال نمود
از حضرت صادق ع از مواکله یهودی و نصرانی پس فرمود که
عیب ندارد وقتیکه بوده باشد از طعام خودت و سوال نمود
از مواکله مجوسی پس فرمود وقتیکه خودت و سوال نمود از
مواکله مجوسی پس فرمود وقتیکه دستش را بشوید پس عیب
ندارد و جواب از این صحیحه نیز واضح است زیرا که مواکله اهل
کتاب و هم سفره شدن ایشان باعث نمیشود نجس کردن بعض
را نه ملوث نمودن هرچه در ان سفره باشد بجهة انکه اکثر
اوقات بیشتری از اشخاص نان و پنیر یا نان و سبزی میخورد
و در اینصورت هم سفره شدن با مشرک چه ضرر دارد و اما
فرق کذاشتن در روایت در بین مجوسی و بین یهودی و نصرانی
زیرا که در مواکله مجوسی دست شستن را شرط نمود و در
انها نمود پس جهة ان زیادة کثافة مجوسی است حیثیکه حلال

نفرت میشود پیش از انکه دستش را بشوید و هرچند که نان
و پنیر با ادم بخورد و شرط نمودن شستن دست در او بجهة زوال
نفرت از او است پس این حدیث دلالة بر طهارة انها ندارد و بنا بر فرض
که فرض شد و از انجمله صحیحه اسمعیل بن جابر کفت عرض نمودم به
حضرت صادق علیه السلام چه میفرمائی در طعام اهل کتاب
پس فرمود نخور از ان بعد ساکت شد لحظه پس فرمود نخور از ان
بعد ساکت شد لحظه پس فرمود نخور از او و ترک نکنی از او که
بکوئی حرام است ولکن ترک میکنی از او تنزها از ان بجهة انکه
در ظروف ایشان خمر و کوشت خوک هست و جواب از این است
که اول این صحیحه دلالة واضح دارد بر منع از خوردن طعام ایشان
زیرا که سه مرتبه مکرر فرموده نخور طعام انها را بعد از ساکت
شدن و فاصله قرار دادن و اما فرمایش اخرش احتمال تقیه در
ان زیاد است که شاید در اخر مجلس شخص دیکر امده و حضرت
حکم اول را از ان مخفی نموده و چیزی دیکر عوض ان فرموده
و در باره مطلب واقعی را بلسان دیکر بیان نموده که انکس
هم که بشنود بر انحضرت ایراد و تعرض نکند پس فرمود بدرستیکه
در ظروف انها خمر و کوشت خوک میباشد یعنی اکر طعام ایشان

جواز مباشرت ایشان را بایشان پختن و خوردن آنها خمر و گوشت
خوک را از این نوع و قبیل را سبب‌ها نیز قبول دانند و حضرت از
طعام ایشان نهی و منع نمود و علت آنرا طوری بیان فرمود که اهل
سنت هم تصدیق دارند و از آنجمله صحیحهٔ ابرهیم بن ابی محمود است
گفت عرض نمودم بحضرت رضا علیه السلام که خیاط و قصار یهودی و یا
نصرانی میشود و تو هم میدانی که او بول میکند و دستش را نمیشوید
چه میفرمائی در عمل او فرمود عیب ندارد و باس نیست و جواب
از این است که بمجرد بودن خیاط و قصار یهودی و نصرانی یقین
بنجاسة لباس حاصل نمیشود و در نجاسة یقین شرط است و وسوسه
در شرع نیست و مادامیکه علم قطعی بنجاسة حاصل نشده حکم بنجاسة
آن نمیشود و شاید در این مورد یقین بنجاسة لباس نشده از آن
است امام فرموده باس نیست و از آنجمله ایضا صحیحهٔ ابرهیم بن ابی
محمود است گفت عرض کردم بحضرت امام رضا ع که جاریهٔ نصرانیه
بتو خدمت میکند و تو هم میدانی که او نصرانی است وضوء
نمیگیرد و از جنابت غسل نمیکند حضرت فرمود باس نیست
دستهایش را میشوید و جواب این بخصوصه مباید و اینها جمله
احادیث بود که اظهار ادلیل بر طهارة اهل کتاب گمان نموده بعضی

از علماء و جواب همه آنها را اجمالا شنیدید و حالا در مقام جواب تفصیلی
آمدیم پس میگوئیم بعون الله الملک العلام و بتوجهات حضرات
اهل الذکر علیهم السلم جواب اول از اینها اینست که اگر فرض شود
دلالة اینها بر عدم نجاسة اهل کتاب ولکن میگوئیم که این اخبار
مثل احادیث سابقه نیست زیرا که سند آن دوازده حدیث
همه صحیح و معتبر و در غایة وثاقة و عدالة است زیرا که روات آنها
همه عالم و فاضل و صاحب کتاب و صاحب اصل و اکثر ایشان
هم سر امام و محرم راز امام زمان و بعضی از آنها برادر شیر و
بعضی داماد و بعضی محل وثوق او بحیثیکه اگر کسی از امام
مسئله میپرسید رجوع میکرد امام او را بمحمد بن مسلم و زرارة
بن اعین و میفرمود علیک بزرارة و علیک بالثقفی یعنی ابن
مسلم و وقتیکه این روات محرم راز امام و محل اسرار بزرگوار شدند
و از اوتاد و امجاد محسوب گردیدند چنانکه علماء رجال بر اینها تصریح
نمودند پس روایة ایشان مقدم بر روایة دیگران میشود و وقتی
که احادیث این طور اشخاص بنجاسة اهل کتاب را رسانند و اخبار
دیگران بر طهارة ایشان اشعار نمود پس در اینوقت احادیث
دالة بر نجاسة مقدم است بالضرورة زیرا که امام از ایشان

تقیه نمیکنند و بعضی از امام را در سرش را از غیر اهلش محفوظ و
مخفی میکنند بخلاف دیگران مثل عمار فطحی مذهب وان تازه
مسلمان و کاهلی غیر معروف و اسمعیل بن ابراهیم غیر مشهور زیرا
که اینها محرم راز امام نبودند و سر امام پیش اینها نبوده و زمانیکه
اخبار اینها با احادیث محمد بن مسلم و زرارة و علی پسر امام جعفر
صادق تعارض نموده لابد است از مقدم نمودن احادیث صاحب
اسرار امام نه غیر ایشان و این جدا نی است وقطری هست و باز در
این در اخبار اهل بیت تصریح باین مطلب شده و فرموده اند که اخذ
کن بقول اعلم روات و افقه ایشان و اصدق انها از این اخبار
زیاد است و احتیاج بذکر انها نیست زیرا که مطالب واضح و
عوامیت جواب دوم انست که احادیث داله بر نجاسته
اهل کتاب زیاد است و اخبار که مشعر بر طهارة انها است
کم است و اکثریة در روایت یکی از مرجحات حدیث است
و این خلاف ندارد زیرا که در اخبار اهل بیت باین تصریح
شده چنانکه در حدیث ابن حنظلة امام صادق فرموده ینظر
الی ما کان من روایاتهم عنا فی ذلک المجمع بین اصحابک فیؤخذ
به و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک یعنی در دو

متعارض اخبار نظر میشود بان روایتکه مشهور است در بین شیعه
پس اخذ میشود بان و ترک میکردد ان روایتکه شاذ و غیر مشهور
است در بین اثنا عشریه و در روایت زرارة است که گفتم
جعلت فداک یاتی عنکم الخبران والحدیثان المتعارضان فبایهما
اخذ فقال یا زرارة خذ بما اشتهر بین اصحابک ودع الشاذ
النادر یعنی عرض کردم فدایت شوم دو حدیث متعارض از
شما میاید پس بکدام یکی اخذ کنم پس فرمود ای زرارة اخذ کن
بانچه در بین شیعه مشهور است و ترک کن شاذ نادر یکه مشهور
نیست پس از احادیث مذکوره معلوم میشود که شهرة در
روایت مرجح است و معلوم است که در اینجا شهرة در روایات
داله بر نجاسة اهل کتاب است پس انها مقدم میشوند وان روایات
دیگر متروک میکردد جواب سیم انکه احادیث داله بر نجاسة
اهل کتاب موافق کتاب الله است و اخباریکه مشعر بر طهارة
ایشان است مخالف قران است زیرا که در ایه فرموده که مشرکین
نجس هستند و از ایات و روایات سابقه معلوم شد که
ایشان مشرکند و بر خداوند عالمیان شریک قرار میدهند
چنانکه از کتابهای خودشان هم معلوم کردید پس احادیث

دو ... سابقه که داله بر نجاست ایشانست موافق کتاب خدا
است و موافقه کتاب الله از اقوای مرجحات باشد و این خلاف
ندارد و در بین علماء اسلام مسلم است و احادیث معتبره بر این
دلالت دارد مثل قول الصادق ع در حدیث ابن حنظله قال قلت
فان کان الخبران عنکم مشهورین قد رواهما الثقات عنکم قال
ینظر فما وافق حکمه حکم الکتاب والسنة فیؤخذ به ویترک ما خالف حکمه
حکم الکتاب یعنی عرض نمودم بحضرت پس هرگاه بوده باشد دو حدیث
متعارض هر دو با مشهور و ثقات روایت نموده باشند آنها را
از شما آنوقت تکلیف چطور است فرمودند نظر میشود بموافق کتاب
الله پس اخذ باو میشود و ترک میشود آنچه مخالف کتاب خدا باشد
و مثل قول الرضا ع فی روایة ابن الجهم ما جاءک عنا فقس علی
کتاب الله واحادیثنا فان کان یشبههما فلیس منا یعنی آنچه بتو آمد
عن قبل ما اهل بیت از احادیث پس او را موازنه نما با کتاب خداوند
و با احادیث ثابته ما پس هرگاه شباهت کرد با کتاب خداوند پس
او از ما است و اگر شباهت نکرد پس او از ما نیست و مثل قوله ع
فی روایة احمد بن الحسن ما ورد علیکم من حدیثین مختلفین
فاعرضوهما علی کتاب الله فما کان فی کتاب الله موجودا حلالا او

حراما فاتبعوا ما وافق الکتاب یعنی آنچه وارد شد از دو حدیث
مختلف پس آنها را موازنه نمائید با کتاب الله پس هرچه در کتاب خدا
موجود شد از حلال و حرام پس تابع آن باشید و مثل قول الصادق ع
فی روایة عبد الرحمن اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما
علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه
یعنی وقتیکه وارد شد بر شما دو حدیث مختلف پس عرض کنید آنها
را بر کتاب خدا پس هر حدیثکه موافق کتاب الله شد پس اخذ نمائید
آنرا و هر کدام که مخالف شد پس رد کنید آنرا پس از این احادیث معلوم
شد که موافق کتاب الله واجب الاتباع است و هر حدیث که مخالف
کتاب الله شد واجب است رد او و ترک آن حدیث و از واضحات است
که اخبار داله بر نجاسة اهل کتاب موافق کتاب است و اخبار یکه مشعر
بر طهارة آنها است مخالف کتاب است چنانکه بیان شد پس واجب میشود
رد اخبار داله بر طهارة ایشان و واجب میگردد قبول احادیث
داله بر نجاسة ایشان بعلت مضمون این احادیث که همه دلالت نمود بر وجوب
اخذ موافق کتاب الله و وجوب رد مخالف کتاب الله جواب چهارم
آنست که اخبار یکه مشعر بر طهارة اهل کتاب است موافق عامه است
و احادیث داله بر نجاسة ایشان مخالف جمیع مذاهب عامه است و

در این مطلب شبهه ندارد زیرا که تمامی سنیهای عالم از اهل کتاب
اجتناب نمیکنند و ایشان را نجس نمیدانند و انها را پاک میدانند
و از مسلمات علماء شیعه اثنا عشریه است که مخالفت عامه را باید کرد
و حدیث که موافق ایشان شد باید طرح نمود و رد کرد و حمل بر تقیه
نمود و این از واضحات دین شیعه است بعلت اینکه اخبار معتبره
دارند و احادیث بر این وارد است و رد انها در دین شیعه نمیشود
کرد مثل قول الصادق ع فی موثقة سماعة اعمل بما فیه خلاف العامة
یعنی در مقام تعارض دو حدیث عمل کن بان حدیثیکه در او مخالفت
عامه هست و مثل قوله ع ایضا فی روایة زرارة انظر ما وافق منهما
العامة فاترکه وخذ ما خالفهم فان الحق فیما خالفهم یعنی در وقتیکه
دو حدیث متعارض بر شما وارد شد پس نظر کن بان حدیثیکه موافق
عامه و سنیها است پس ترک کن انرا و اخذ نما بان حدیثیکه مخالف
ایشانست پس بدرستیکه حق در انچیزیست که مخالف انها است
یعنی انچه موافق ایشانست ما انرا بجهة تقیه گفته ایم و انحکم خدا
نیست و انچه مخالف انها است انرا بدون تقیه بیان نموده و انحکم
واقعی است و مثل قول الصادق فی صحیحة عبد الرحمن فاعرضوهما
علی اخبار العامة فما وافق اخبارهم فذروه وما خالف اخبارهم

فخذوه

فخذوه یعنی احادیث مختلفه را موازنه کنید با اخبار و مذهب عامه
پس انچه موافق اخبار ایشانست پس ترک نمائید انرا و انچه مخالف
مذهب انها است پس اخذ کنید انرا و مثل قوله ع ایضا فی روایة
اخری اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فخذوا ما خالف القوم
یعنی وقتیکه وارد شد بر شما دو حدیث مختلف پس اخذ کنید
بانچه مخالف این قوم است و مثل قول ابی الحسن علیه السلام فی روایة
ابن الجهم خذ بما خالف القوم وما وافقهم فاجتنبه یعنی اخذ کن بانچه
مخالف این قوم است و انچه موافق ایشانست اجتناب کن از ان و مثل
قول الصادق ع فی روایة ابی بصیر فخالفوهم فما هم من الحنیفیة علی شیء
یعنی مخالفت کنید ایشانرا پس نیستند انها از دین حنفیه حقه در
شیء و مثل قول الصادق ع فی روایة زرارة ما سمعته منی یشبه
قول الناس ففیه التقیة وما سمعته منی لا یشبه قول الناس فلا تقیة
فیه یعنی انچه از من شنیدی اگر شباهت بقول مردم دارد یعنی عامه
پس در ان تقیه است و انچه از من شنیدی و شباهت بقول ایشان
ندارد پس در ان تقیه نیست و قوله ع فی روایة الکافی دعوا ما وافق
القوم فان الرشد فی خلافهم یعنی ترک بکنید ان حدیث را که موافق
این قوم است یعنی عامه پس بدرستیکه رشد و راستکاری

در

در مخالفت ایشان زیرا که این حدیث بسیار است و ذکر همه آنها موجب
تطویل است و مضمون همه آنها اینست که حدیث موافق ایشان را
باید ترک و طرح و رد نمود و حدیث که مخالف آنها باشد باید باو گرفت
و اخذ بآن و عمل باو کرد زیرا که در حدیث مخالف تقیه نمیشود و تقیه
در خبر موافق مذهب ایشان باشد و این اخبار همه معتبر و محل اعتبار
علماء شیعه است و منکر ندارد زیرا که منکر اینها منکر ائمه است پس از
برای عالم واجب است در مقام اختلاف در حدیث رجوع باین قاعده
شریفه نماید همچنانکه ائمه علیهم السلام امر باین فرموده‌اند در تعارض و
اختلاف را از بین اخبار ائمه اطهار بردارد و عمل نماید بمخالف عامه
و ترک کند حدیث را که موافق ایشانست زیرا که رشد و راستکاری
و حق و دین حنفیه در خلاف ایشان است و در بعض از اخبار علت
اخذ بخلاف عامه را بیان نموده چنانکه در روایت ابی اسحق حضرت
صادق فرمود اَتَدری لِمَ اُمِرتُم بِالاَخذِ بِخِلافِ ما تَقُولُه العامّة
فَقُلتُ لا اَدری فَقالَ اِنَّ عَلِیّاً عَلَیهِ السَّلامُ لَم یَکُن یَدینُ اللهَ بِدینٍ
اِلّا خالَفَ عَلَیهِ الاُمَّةُ اِلی غَیرِهِ اِرادَةً لِاِبطالِ اَمرِهِ وَکانُوا یَسأَلُونَ
اَمیرَ المُؤمِنینَ عَنِ الشَّیءِ الَّذی لا یَعلَمُونَه فَاِذا اَفتاهُم جَعَلُوا لَهُ ضِدّاً
مِن عِندِهِم لِیَلبِسُوا عَلَی النّاسِ یعنی آیا میدانی بجهة چه امر شده

بخلاف

باخذ بخلاف آنچه میگویند این عامه عرض نمودم نمیدانم پس فرمود
بدرستیکه حضرت امیر همیشه بود متدین بود بدین خدا با اصحا
دین و امت همه مخالفت میکردند برای او در همه چیز و خیال ایشان باطل
کردن امر او بود و هر چیزی که نمیدانستند از او سؤال میکردند
در وقتیکه آنحضرت فتوای میداد بر آنها پس ضد آنرا اخذ
میکردند از نزد خودشان تا آنکه بر مردم مشتبه کنند امر را
و بالجمله اخبار صحیحه مشهوره در اخذ بخلاف مذهب عامه و عمل نمودن
بضد عمل ایشان از ائمه علیهم السلام بسیار وارد شده و این
بقاعده کلیه شده است در بین شیعه و در هر مقامیکه
اختلاف در میان احادیث پیدا شده علماء شیعه رجوع
باین قاعده شریفه میکنند و میان احادیث را باین نحو جمع
مینمایند و آنچه از احادیث موافق عمل ایشانست از آن ترک و رد
میکنند و عمل بآن حدیث میکنند که مخالف رای ایشانست
و در اخبار اهل بیت تقیه خیلی واقع شده و این قاعده را
ائمه وضع نمودند بجهة تمیز دادن بین اخباریکه از جهة تقیه
صادر شده و بین احادیثیکه از جهة محض بیان واقع وارد گردیده
است تا علماء شیعه در وقت استنباط احکام شرعیه در حدیث

عامه

نمانده پس از این اخبار معتبره معلوم و محقق و ثابت شد که
اخبار یکه مشعر بر طهارة اهل کتابست لابد او را باید حمل کرد انها
را بر تقیه و عمل نمود بان احادیث دوازده تائی که داله بر نجاسة انها
بود والا لازم میاید رد این همهٔ احادیث که دلالة میکرد باخذ
بخلاف عامه و ترک موافق انها و از واضحات است که رد این همهٔ اخبار
در مذهب شیعه جایز نیست بالضروره و تعجب از بعض علماست
زیرا که او در جمیع بین اخبار این طور گفته که اخبار دال بر نجاسة
اهل کتاب محمول است بر کراهة و اخبار دال بر طهارة در جای
خود باقیست و حاصل این عمل کردنست بر اخبار طهارة و ترک
نمودنست اخبار داله بر نجاسة را و این کلام در اینمقام از بعض سخنان
اوهام است و بلکه اجتهاد در مقابل نص صحیح ائمه است و جرئه
محض و جسارة صرفست در مقابل صاحب شریعت و بلکه رد
بر او است چنانکه محقق البحرانی فرموده است انه اجتهاد محقق فی
مقابلة النصوص و جرئة تامة علی اهل الخصوص انتهی کلامه و علة
این است که ائمه علیهم السلام قاعدهٔ معتبره متقنه وضع نموده
و میزان کلی و معیار محکمی بیان فرموده اند از برای اختلاف اخبار
و تمیز دادن بین اخبار واقعی و بین اخبار غیر واقعی پس اگر اینقاعده

کتب صحیحه در ایام ظهور نباشد و کسی مرود عمر از او نبیند
ظاهر این قاعده شریفه را از برای که وضع نموده اند و این میزان
واقعی از برای کدام یکی از اهل مذاهب نشان داده اند آیا اینها
قاعده را از برای غیر شیعه بیان فرموده اند و برای غیر اثنا عشریه
تعلیم و یاد داده اند و اگر علماء شیعه بر این قاعده عمل نکنند پس
اهل کدام مذهب بر این عمل خواهند نمود فوا عجبا از این غفلة واضحه
و از این زلة قبیحه و از این اعتقاد فاسد و رای کاسد و کلام
نادر و اجتهاد باطل و میل غاطل پس از جمیع انچه ذکر نمودیم
در اینمقام و طول دادیم بر نظام کلام واضح و اشکار شد حمل
اخبار مشعره بر طهارة اهل الذمه بر تقیه زیرا که او است در اختلاف
اخبار الائمة اصل کل بلیه و داء جل مصیبة کما صرح بذلک
جمع من الاجلة فی الموارد العدیدة و اعجب العجاب از بعض علما
زیرا که او گمان کرده که حدیث ابرهیم ابن ابی محمود بر تقیه نمیشود
حمل نمود بجهة اینکه در انحدیث راوی میگوید عرض کردم بحضرت
امام رضا که جاریه نصرانیه بتو خدمت میکند و تو هم میدانی
که او نصرانیه است وضوء نمیگیرد و از جنابة غسل نمیکند حضرت
در جواب فرمود باس نیست دستش را میشوید و اگر در واقع

اهل کتاب نجس میبودند این حضرت امام [illegible] جاریه نصرانیه
را در منزل خود برای خدمت نگاه داشته بود واگر اخبار دلالة
بر نجاسة محمول بر کراهة نبود حضرت چه داعی داشت که این نصرانیه
را در خانه خود نگاه دارد زیرا که تقیه نکردن دفعه اش بود و
حاجة بنگاهداشتن این نصرانیه نداشت و این خود دلیل
او وردن است باین حدیث بر حمل نمودن اخبار نجاسة بر کراهة
پس در جواب این میگوئیم که این خیال از اضعف اوهام و از اشنع
احلام و از جمله افسد کلام است زیرا که این مبنی است بر بودن
این جاریه نصرانیه در خانه امام علیه السلام و حال انکه یقینا اینطور
نیست بعلة اینکه سوال راوی در این حدیث از صورت مسئله
است نه از بودن ان نصرانیه در خانه امام بجهة انکه مسئله
را عوام اینطور فرض میکنند و غیر واقع را واقع فرض مینمایند
و در مقام سوال میگوید جناب اقای اخوند تو یکزن داری
و از او یک پسر داری و دو تا دختر و مادر هم داری ایا بدختر انش
چه میرسد و بمادرش چه میباشد و به پسرش چه خواهد رسید
و حال انکه اخوند بیچاره نه زن دارد و نه اولاد دارد و نه زن
او مادر دارد و نه زن او مرده است و یا انکه میگوید جناب

اخوند

اخوند تو یک خاله داری و وارث دیگرش منحصر است بشوهر
او ایا بتو چقدر از مالش میرسد و حال انکه این اخوند نه خاله دارد
و نه خاله اش شوهر دارد و نه مال دارد بلکه همه اینها صورت
مسئله است که السائل فرض میکند و یا در جای دیگری دیده
و از ان سوال میکند و اینطور سوالات در کلمات اهل عرف
بود در لسان عوام بلکه خواص زیاده است و مقصود این راوی
که ابرهیم بن ابی محمود است سوال نمودن است از فرض مسئله
و یا انکه این راوی جاریه نصرانیه را در خانه امراء و خوانین
بنی عباس و یا غیر ایشان دیده بود و از ترس نمیگفت که فلان
امیر یا فلان وزیر و یا فلان تاجر در خانه او جاریه نصرانیه
هست بلکه مطلب را بفرض و صورت سوال نمود و امام
علیه السلام هم بجهة تقیه اصل واقع را نفرمود چه خود
میتوانست بگوید که جاریه نصرانیه در خانه مامون نجس
است مثل سگ و حال انکه مامون همیشه با کنیزهای نصرانیه
مشغول عشق بازی و نکته بازی بود و طبخ خانه او با انها بود
زیرا که اهل کتاب را تمامی عامه پاک میدانند چنانکه بیان کردیم
پس این کلام در این حدیث فرض مسئله است و ربط ببودن نصرانیه

در

در خانهٔ امام نبوده ابداً و سائل در مقام سؤال این نوع تکلم
میکند ما این جواب اول ازین حدیث که عمده دلیل قائل بر طهارة اهل
کتاب همین است جواب دوم انکه مکرر از برای حضرت امام رضا
خدمتکاری مسلمان محفوظ شده بود تا انکه نصرانیه نگاه دارد بجهة
خدمت خانه طبخ طعام و حال انکه انحضرت خدمتکارهای زیاد
بود و نوکرهای زیاد متعدد داشتند جواب سیم انست که بنا بر اعتقاد
تو که اخبار دال بر نجاسة را حمل بر کراهت میکنی و اخبار مشعر
طهارة را در ظاهرش میگذاری ملاقات اهل کتاب مکروه است نه
انکه نجس باشد لازم میاید که انحضرت مدت مدید و زمان طویل
مرتکب کراهت باشند زیرا که بنا بر خیال تو ان نصرانیه در خانهٔ حضرت
رضا امام خدمتکار بوده و شغل خدمتکار پخت و پز و طبخ و اب اوردن
و غیر ان ها است پس بنا بر خیال شما لازمهٔ بودن ان نصرانیه در
خانهٔ انحضرت مرتکب شدن انحضرت است بکراهتهای زیاد و ما
میگوییم که انحضرت از اینها بری و منزه است بعلاوه انکه چطور میشود
[illegible] عصمت امام ملوث باشد برطوبة نصرانیه در مدت
[illegible] معلوم میشود که ان نصرانیه در خانهٔ حضرت نبوده
بلکه اینکلام فرض مسئله بوده چهارم انکه بنا بر اعتقاد کسی که

اهل کتاب

اهل کتاب را پاک میدانند میگوید امر با اجتناب از انها و حکم بشستن
ایشان دست خود شان را بجهة خوردن انها خمر و گوشت خوک
است ایا در این حدیث که امام میفرماید دستهایش را میشوید ان
جاریه نصرانیه در خانهٔ انحضرت شراب خورده بود و یا انکه گوشت
خوک میل نموده بود حاشا و کلا پس معلوم میشود در خانهٔ انحضرت
جاریهٔ نصرانیه نبوده و این فرض مسئله بوده است پنجم انکه بر فرض
دلالة اینحدیث بر طهارة میگوییم اخبار داله بر نجاسة روات انها اعدل
واصدق وافقه واعلم از ابرهیم است که راوی اینحدیث بود چنانکه
در جواب اول از اخبار مشعره بر طهارة بیان نمودیم و دیگر انکه
اخبار نجاسة اهل کتاب موافق قران است بخلاف اخبار طهارة که
خلاف قران است چنانکه در جواب سیم اینحدیث موافق تقیه و مبنا
اعتقاد عامه است پس متعین میشود حمل اینحدیث بر تقیه بعد از
معلوم شدن اینکه انجاریه نصرانیه در خانهٔ حضرت نبوده و
حاصل جواب ازین حدیث حمل نمودن انست بر تقیه چنانکه شما
اخبار را بر تقیه حمل نمودیم زیرا که بعد از انکه معلوم شد
که اعتقاد عامه پاک بودن ایشانست پس هر حدیثکه صادر شد
و دلالة بر طهارة انها نمود حمل میشود بر تقیه بعلاوه انکه اینقاعده

کلیه

کلمه است در رد تقیة اختلاف اخبار وارده از ائمه چنانکه بیان
نمودیم پس واضح و آشکار گردید نجاست اهل کتاب و بودن اخبار
داله بر طهارة تقیة زیرا واسطه در بیان شدن اخبار ائمه
راس کل بلیة والعجب کل العجب از بعض اصحاب درین باب زیرا که
او استدلال کرده بر طهارة اهل کتاب بقوله تعالی وَطَعَامُ الَّذِینَ
اُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَکُمْ یعنی طعام اهل کتاب بر شما حلال است
پس گفته اگر اهل کتاب نجس بودند چرا طعام ایشان بر مسلمانان
حلال میشد وجواب اینکلام واضح است بر عوام فضلا از علما
اعلام پس میگوییم که این شخص سواد فارسی نداشته است فضلا
از سواد عربی و از آیات قران و از احادیث وارده در تفسیر الفاظ
اطلاع نداشته و عالم بعلم قران و احادیث وارده از ائمه در احکام
دین سید الانس والجان نبوده و بیخبر صرف و بی اطلاع محض
بوده است وخود را در میان اهل اسلام از علماء اعلام و اهل
کلام فرض نموده وجلوه داده است ودلیل بر بطلان گفته او
اولا کلمات اهل اللغة وثانیا احادیث صحیحه معتبره در تفسیر این آیه
است پس لابد است از نقل آنها و بیان فساد گفته این شخص پس می
گوییم بعون الله تعالی نقل شده از صاحب مجمل اللغة که گفته

بدرستیکه طعام در لغت او گندم است خاصه و بعد ذکر نموده
حدیث ابی سعید را که گفته بودیم ما در عهد پیغمبر صلی الله علیه
واله الخارج میکردیم فطره خود مانرا یکصاع از طعام و یکصاع
از جو و مقصودش از طعام گندم است بقرینه ذکر جو و نقل شده
از صاحب صحاح اللغة که گفته است مخصص شده اسم طعام بگندم
وگفته است در معرب اللغة طعام اسم است از برای آنچه خورده میشود
وبتحقیق غلبه در گندم شده و از همین است حدیث ابی سعید
گذشته و نقل نموده ابن اثیر در نهایة اللغة از خلیل صاحب عین اللغة
آنکه غالب در کلام عرب طعام گندم است خاصه و گفته صاحب
مصباح اللغة وقتیکه اطلاق شد لفظ طعام قصد میکنند بآن
گندم را خاصه و در معرب اللغة گفته طعام اسم از برای چیزیکه خورده
میشود مثل شراب از برای چیزیکه آشامیده میشود و گفته است در
شمس العلوم بعد از آنکه ذکر نموده اینکه بدرستیکه طعام آن توشه
ماکول است گفته است بعضی از اهل اللغة طعام او گندم است
خاصه و احتجاج نموده بحدیث ابی سعید که بودیم ما در عهد حضرت
رسول صلی الله علیه واله الخارج میکردیم فطره را یکصاع از طعام
یا یکصاع از جو و مراد او از طعام گندم است خاصه چنانکه گذشت

پس اینکلام اهل لغة است همه اش نص و صریح است در این که مراد
از طعام خصوص گندم یا چیزی دیگر مثل گندم از سائر حبوبات
پس با وجود اینکلمات که از اهل اللغة نقل شده چطور ممکن
میشود که کسی بگوید که طعام در آیه شریفه اعم است و شامل
و بلکه مختص است باب گوشت و آش و مثل آن از مایعات
پس معلوم شد که این شخص از کلمات اهل اللغة ابداً خبر نه
داشته و من حیث لا یعلم آیه را برای خود دلیل آورده است
و اما اخبار پس همه دلالة کرده است بر این که مراد از طعام در آیه
شریفه خصوص حبوبات است پس زیاده از حد استفاضه است
و از انجمله صحیحه هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلم
است که سوال نمود از قول الله تعالی و طعام الذین اوتوا الکتاب
حل لکم پس حضرت فرمود که مراد عدس و نخود و غیر اینها است و
از انجمله صحیحه قتیبه که گفت سوال نمود مردی از حضرت صادق ع
از این آیه شریفه پس حضرت فرموده بود پدر بزرگوار من حضرت
امام محمد باقر ع میگفت بدرستیکه از طعام حبوبات و مثل
حبوبات است و از انجمله موثقه سماعه از حضرت صادق ع در
تفسیر آیه که حضرت فرمود مراد از طعام او عدس است و غیر آن

از حبوبات و از انجمله موثقه دیگری او است و گفت سوال نمودم از
طعام ایشان حلال است حضرت فرمود حبوبات ایشان و از انجمله
روایت معتبره ابی الجارود است از حضرت باقر ع که در تفسیر آیه است
حضرت فرمود که مراد از طعام حبوبات و البقول یعنی سبزها است
و از انجمله روایت صدوق در فقیه است که فرموده سوال شد از حضرت
صادق ع از این آیه قال یعنی الحبوب یعنی حضرت در جواب فرمود که
خداوند قصد نموده حبوبات را و از انجمله از تفسیر عیاشی نقل شده
از حضرت صادق ع سوال نمود هشام از تفسیر این آیه حضرت فرمود
مراد عدس و حبوب و اشباه ذلک یعنی از اهل کتاب فقط عدس و
حبوبات و مثل آنها حلال است نه مایعات ایشان پس این احادیث
معتبره دلالة واضح نمود بر اینکه مراد خداوند از طعام در آیه مذکوره
خصوص حبوبات و بقولات و خشکبارها است نه مایعات و علی
هذا این آیه شاهد نمیشود بر کسی که قائل بر طهارة اهل کتاب
باشد فضلا از اینکه دلیل بر طهارة ایشان باشد و بنابرین
احادیث مستفیضه که در تفسیر آیه وارد شده این آیه بمعونه آن
احادیث که گذشته دلیل میشود بر نجاست اهل کتاب نه بر طهارة
ایشان زیرا که اگر ایشان نجس نبودند چرا امام علیه السلم در این همه احادیث

معتبره طعام را تفسیر میفرمودند بحبوبات واگر اینها پاک بودند
چه داعی داشت امام ع که طعام را که شامل همه چیزی میشود
مختص و مخصوص فرماید بگندم وجو ونخود ومثل اینها واگر
مایعات ایشان مثل حبوبات اینها پاک بود و عیب نداشت
پس چرا امام ع طعام را مختص بحبوب بقول نمود و چرا راویها
اینقدر از این طعام وارد در آیه سؤال کردند واگر اینها مثل
مسلمان پاک بودند رواة احادیث وروایات چرا این همه
جد وجهد در معنی طعام وارد در آیه شریفه وفهمیدن مراد از
آن میکردند واگر در واقع ایشان نجس نبودند واصحاب ائمه اینها
را نجس نمیدانستند چرا در کمال سعی از معنای طعام از ائمه سؤال
میکردند ومراد ومقصود این رواة از این سؤال جواب دادن
بود بر علماء عامه زیرا که علماء ایشان اعتقاد کرده بودند طهارت
اهل کتاب را و دلیل اینها همین آیه بود و همیشه میگفتند که خداوند
عالم طعام اهل کتاب را حلال فرموده پس ایشان پاک میباشند
وائمه ما علیهم السلام ایشان را نجس میدانستند و باصحاب
خودشان حکم میکردند که ایشان را نجس بدانند واز اینها اجتناب
نمایند پس اصحاب ائمه از معنای طعام سؤال میکردند ومراد

را از ایشان یاد میگرفتند تا آنکه بر علماء عامه در مقام سؤال وجواب
وگفتگو واستدلال جواب بدهند وهشام بن سالم که دو سه
حدیث در تفسیر آیه از او نقل شده از جمله اعاظم علماء شیعه و
از معتبرین اصحاب ائمه بوده است وهمیشه با علماء اهل السنة
در مباحثه بود ومقصودش از سؤال از معنی آیه فهمیدن مراد
از طعام بود واگر ایشان نجس نبودند چرا ائمه این همه باصحاب
خود یاد میدادند معنای طعام را ومیفرمودند که مراد از آن
حبوبات وبقولات ومثل اینها است پس این آیه بقرینه این احادیث
معتبره مذکوره دلیل علاحده وبرهان واضح است بر نجاست
اهل کتاب وتعجب از آن شخص است که این آیه را خیال دلیل طهارت
اینها نموده فواعجبا از این زلة قبیحه وغفلة واضحه وانحراف از طریقه مستقیمه
حقه ولنسئل الله التوفیق والعصمة در استنباط مسائل شرعیه اگر
بگوئی بنا بر آنکه ذکر نمودی از بودن طعام بمعنای حبوبات چنانکه
از احادیث وارده در تفسیر این آیه شریفه معلوم شد پس چه جهة دارد
حلال بودن خصوص حبوبات اهل کتاب با آنکه حبوبات سائر مشرکین
وباقی کفار واهل شرک نیز پاک وحلال است اگر با رطوبة ملاقات
نکنند پس چرا خداوند عالم خصوص حبوبات اهل کتاب را حلال

فرموده جواب میگوئیم چونکه در اوائل سلام جماعه مسلمین از اهل
کتاب که یهود و نصاری باشند در طهارت اجتناب میکردند و همیشه
با اهل کتاب جنگ و جهاد داشتند و با ایشان در غایت عداوت و
ضدیت ملت بودند از این جهه از جمیع چیزهای و اشیاء اهل
کتاب اجتناب میکردند و حتی گندم و جو و سائر حبوبات
ایشان را نیز نمیخریدند و بیع و شراء بالمطلقا نمیکردند و در طهارت
احتیاج مسلمین با گندم و جو و مثل الها از اهل کتاب با بیع و
شراء و معامله نمیکردند و معاملات را با ایشان قطع نموده بودند
و این سبب عسرت مسلمین شده بود تا آنکه خداوند عالمیان خصوص
حبوبات و بقولات ایشان را حلال فرموده و امر نمود بمعامله با
ایشان و خریدن حبوبات و بقولات ایشان چنانکه فروختن گندم
و جو و سائر حبوبات بر ایشان حلال است و هرچند که خرید
و فروش با سائر کفار نیز جایز است ولکن مسلمین با الها ابتلا
نداشتند و ابتلا ایشان با اهل کتاب بود لهذا بیع و شراء ایشان
با اهل کتاب بود لهذا بیع و شراء ایشان را در خصوص حبوبات
حلال فرموده چنانکه الها از مسلمین گندم و جو میخریدند پس از
آنچه ما ذکر نمودیم از احادیث و آیات و بیانکردیم در ذیل الها

از تحقیقات ثابت و محقق شد نجاست اهل کتاب و معلوم گردید
که کتاب و سنت اهل بیت دلیل واضح و برهان لائح است بر نجاست
ایشان پس دلیل دوم بر نجاست الها مثل دلیل اول واضح و آشکار
گردید پس کتاب و سنت هر دو دلالت نمود بر نجاست ایشان و اما دلیل
سیم بر نجاست الها پس او اتفاق علماء شیعه است بر نجاست اهل کتاب
و اجماع الها است بر نجس بودن ایشان پس لابدیم از نقل کلمات
جمعی از فقهاء اعلام در این مقام پس میگوئیم بعون الله الملک
العلام از انجمله کلام محقق بحرانی است قال وَقَدْ حُكِيَ عَنْ جَمَاعَةٍ
دَعْوَى الْإِجْمَاعِ عَلَى نَجَاسَةِ الْكَافِرِ بِجَمِيعِ أَنْوَاعِهِ الْمَذْكُورَةِ كَالْمُرْتَضَى
وَالشَّيْخِ وَابْنِ زُهْرَةَ وَالْعَلَّامَةِ فِي جُمْلَةٍ مِنْ كُتُبِهِ یعنی بتحقیق حکایت شده
از جماعه از علماء ادعای اجماع علماء بر نجاست کافر هر قسم او که باشد
مثل سید مرتضی و شیخ طوسی و سید ابن زهره و علامه در جمله
از کتابهای خودش و از انجمله کلام صاحب لمعالم است زیرا که او
بعد از آنکه نقل نموده خلاف ابن جنید را قال وَالْبَاقُونَ مِمَّنْ وَصَلَ
إِلَيْنَا كَلَامُهُمْ عَلَى نَجَاسَتِهِمْ یعنی بعد از ابن جنید تمامی علماء شیعه
حکم بر نجاست اهل کتاب نمودند و از انجمله کلام سید مرتضی است قال
فِي الْحَدَائِقِ أَنَّ الْمُرْتَضَى جَعَلَ الْقَوْلَ بِنَجَاسَةِ أَهْلِ كِتَابٍ مِنْ مُنْفَرِدَاتِ

الامامیة یعنی قرار داده سید مرتضی قول بنجاست اهل کتاب را از جمله
چیزهائیکه علماء شیعه قائل باشند و از انجمله کلام شیخ الطائفه
است در تهذیب قال فی الحدائق ان الشیخ فی التهذیب نقل اجماع المسلمین
علی نجاسة الکفار مطلقا یعنی بدرستیکه شیخ در تهذیب نقل فرموده
اجماع مسلمین را بر نجاست جمیع کفار و مرادش از مسلمین جماعة شیعه
است و از انجمله کلام شیخ مرتضی قال الثامن من النجاسات الکافر بجمیع
اقسامه بالاجماع المحقق فی الجملة والمحکی عن السید والشیخ والحلی والمحقق
والمصنف والشهید فی الروض وغیرهم یعنی هشتم از نجاسات کافر
است بجمیع اقسامش باجماع که محقق شده فی الجملة واجماع که حکایت
کرده اند از سید و شیخ و حلی و محقق و مصنف که علامه باشد و شهید
در کتاب روض و غیر ایشان از علماء اعیان و از انجمله ایضا کلام محقق
البحرانی در جای دیگر قال الثالث اعتضاد اخبار النجاسة باتفاق الاصحاب
الا الشاذ النادر الذی لا یعبأ بمخالفته یعنی سیم از دلیل که دلالت بر نجاست
اهل کتاب نموده قوت گرفتن اخبار نجاست است باتفاق کردن جمیع علما
شیعه بر نجاست ایشان مگر شاذ و نادر که اعتناء بمخالفت او نمیشود و از
انجمله کلام صاحب معالم است ایضا در موضع دیگر قال تذکروا ان
جماعة ادعوا الاجماع علی عموم الحکم بالتنجیس لجمیع الاصناف و کلام

العلامة

العلامة فی المنتهی ظاهر فیه ایضا یعنی بتحقیق ما ذکر نمودیم اینکه
بدرستیکه جماعة از علماء ادعای اجماع نمودند بر عموم حکم بر
نجاست بجمیع اصناف کافر و کلام مرحوم علامه در کتاب منتهی
ظاهر در این است و از انجمله باز کلام شیخ مرتضی است بعد از منها
از کلام اول الثانی موافقة اخبار النجاسة للاجماعات المستفیضة
الی ان قال بل یمکن دعوی الاجماع المحقق فان الخلاف لم یحک فی
المسئلة الا عن الاسکافی یعنی دلیل دوم موافقت اخبار نجاست
است با اجماعات که نقل شده در حد استفاضه بلکه ممکن است
ادعاء اجماع ثابت و محقق بر نجاست یهود و نصاری پس بدرستیکه
خلاف در این مسئله نقل نشده مگر از اسکافی که ابن جنید
سابق باشد و ظاهر این عبارة اینست که غیر از اسکافی در
نجاست اهل کتاب مخالف نیست بلکه صریح است در این و از انجمله
کلام صاحب ریاض در کتاب طهارت قال وفی نجاسة الذمی روایتان
اظهرهما واشهرهما النجاسة بل علیه اجماع الامامیة کما فی کلام
جماعة بحد الاستفاضة فصاعدا یعنی در نجاست ذمی دو نوع
روایت است اظهر آنها در نظر و اشهر آنها نزد علماء نجاست
اهل ذمه است بلکه بر نجس بودن ایشان اجماع علماء امامیه ثابت

البحر

بحد استفاضه نقل شده بلکه زیادتر از استفاضه است و از انجمله
کلام صاحب ریاض است ایضاً در کتاب طهارة قال والثامن الکافر
اصلیاً او مرتداً وان انتحل الاسلام مع جحده لبعض ضروریاته
وضابطه من انکر الالهیة او الرسالة او بعض ما علم ثبوته من الدین
ضرورة والحجة فی هذا الحکم بعد الاجماعات المستفیضة المحکیة
عن الناصریات والانتصار والسرائر والغنیة والمنتهی وظاهر
نهایة الاحکام والتذکرة یعنی هشتم از نجاسات کافر است
اصلی باشد و یا مرتد وضابطه انکار کسی است که انکار کند خدا
خدا را یا نبوة را یا بعض چیزی را که معلوم شده ثبوت آن در دین
بضرورة و دلیل در نجاسة کافر بعد از اجماعات که مستفیضاً
نقل شده از کتاب ناصریات و کتاب انتصار و کتاب سرائر و کتاب غنیه
و کتاب منتهی و کتاب نهایة و کتاب تذکره و این عبارت صریح است در
نقل شدن اجماعات زیاده از حد استفاضه در کلمات علماء شیعه
بر بودن اهل کتاب نجاسة عینیه و از انجمله کلام محقق است در نافع
قال الثالث الکلب والخنزیر والکافر ثوباً او جسداً وهو رطب غسل
موضع الملاقاة وجوباً اجماعاً نصاً وفتوی یعنی وقتیکه ملاقات
نمود سگ یا خوک یا کافر لباس را یا جسد شخصی را و حال آنکه آن

تر بوده شسته میشود جای ملاقات شان سگ و خوک و کافر و
این شستن واجب است باجماع علماء و بفتوای ایشان و این
عبارة صریح است در انعقاد اجماع علماء بر وجوب شستن
آنچیزیکه کافر برطوبت با او ملاقات نموده مثل سگ و از انجمله
ایضاً کلام صاحب ریاض است بعد از عبارة اول واما
الحجة علی نجاسة الفرق الثلث ومن انکر ضروری الدین فهو
الاجماع المحکی عن جماعة یعنی اما دلیل و برهان بر نجاسة
این سه فرقه که یکی منکر الهیة باشد و یکی منکر نبوة باشد و یکی
منکر بعض آنچه معلوم شده ثبوت آن در دین شده باشد
که تمامی اینها کافرند پس آن اجماع است که حکایه شده از جمعی
از علماء و قال قبل هذه العبارة قد عرفت انحصار ادلة نجاسة
الکفار فی الاجماع یعنی بتحقیق شناختی منحصر شدن ادله نجاسة
کفار در اجماع و مراد او از این عبارة منحصر بودن دلیل
نجس شدن کافر باجماع است در نظر او با اینمعنی اگر دلالة
آیه و احادیث معتبره هم نباشد همین اجماع علماء بر نجاسة
کفار کافیست در نزد او و بالجمله اینکلمات علماء که نقل
کردیم اینها دلالة دارد بر انعقاد اجماع شیعه و اتفاق

تمت الکتاب بعون الله الملك العلام

بحسب فرمایش حضرت مستطاب علم الأعلام

ملاذ الأسلام ملجاء الأیتام والفقراء

اقای اقا سیف العلماء آروحی مدظله العالی

قلمی گردید

۱۳۳۲

م

تحفة الاخوان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحاكم بالعدل بين المخلوقين والقاضي بالقسط في العالمين والمنزه عن الاجبار والتفويض في الموجودين والصلوة والسلام على خاتم النبيين والمبعوث لارشاد الخلق على الشريعة والدين الذي نسخ بشرعه الشريف شرايع السابقين وعلى آله الانقياء والاوصياء المرضيين الذين نصبهم بعده في حديث الثقلين والذين هم قالوا لا جبر ولا تفويض بل امر بين الامرين واللعنة الدائمة على اعدائهم في النشأتين وبعد چنين گويد احقر جانی حسين بن نصر الله بن صادق الموسوي الحسيني الارومی عامله الله بلطفه الخفي والجلي كه بعضی از برادران ايمانی از حقير التماس نمود كه رساله مختصری عوامی در بيان نفی جبر و بطلان آن تصنيف نمايم و دليلهای آنرا لايح و براهين آنرا واضح و بزبان فارسی بيان كنم تا آنكه مردمان عوام نيز از آن بهره مند شوند و اعتقاد شان

در اين مسئله صحيح نمايند و بتوهمهای باطل نروند و بسخنان لغو و باطل گوش ندهند و احقر نيز التماس او را قبول كرده و بانجام آن اقدام نموده و مسمى كرديم او را بتحفة الاخوان در نفی جبر و تفويض و بطلان آن و از خداوند است توفيق تصنيف و تاييد بر تاليف پس ميگويم بعون خلاق كريم و لطيف (بدانكه) منشأ اكثر مذاهب باطله و باعث ظهور بيشتری از اعتقادات فاسده جبر است و تفويض و از همين جهة در احاديث معتبره ترغيب و تحريص فرموده اند كه بكوشيدن علماء اعلام در بيان بطلان آن و باز داشتن مردمان از اعتقاد كردن بآن چنانكه علامه مجلسی در كتاب مرآة العقول و سيد محقق جزايری در كتاب انوار بسند خودشان روايت كرده اند از جابر انصاری كه حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود كه نزديك است حادث بشود در ميان امت من يك صنفی از مردمان در آخر الزمان كه آنها معصيتها و كار زشت ميكنند و ميگويند كه اين معصيتها را خداوند بر آنها مقدر كرده و خداوند آنها را بر كارهای زشت وا داشته و هر كس آنها را رد كند و آنها را از اين اعتقاد باطل نهی و زجر و منع كند مثل كسی است كه

راه بیداد کرده و شمشیر کشیده و احادیث از این قبیل بسیار است
پس در این مختصر از دلیلهای عقلی و نقلی اکتفا میکنیم بذکر چهل
دلیل واضح در بطلان جبر و تفویض بر سبیل اختصار دلیل اوّل
قوله تعالی لا یُسْئَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ یعنی خداوند سؤال
کرده نمیشود از آنچه که کرده و میکند و مردمان و بندگان از آنچه
کرده اند سؤال کرده میشوند و از ایشان سؤال خواهد فرمود خداوند
پس از این آیهٔ شریفه معلوم شد که کارهای بندگان غیر از کارهای
خداوند است و اگر مردمان بکارهای خودشان مجبور میبودند و ابداً
اختیار نداشتند و کار آنها کار خداوند بود چنانکه جبریه و اعتقاد
کنندگان بر جبر میگویند پس کار خداوند از کارهای ایشان سوای
و علیحده نمیشد و از آنها سؤال کرده نمیشد پس سؤال کردن از کارهای
آنها از جانب خداوند و سؤال نکردن از کار خداوند دلیل واضح
است بر علیحده بودن فعل خداوند و فعلهای مردمان و باطل
شدن جبر و مجبور نبودن مردمان در کارهای خودشان دلیل
دوم قوله تعالی اللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ

إِلَی النُّورِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یعنی خداوند ولی
و صاحب اختیار آنکسانست که ایمان آورده اند و خارج میکند
بهدایت و توفیق خودش ایشان را از ظلمات و تاریکی جهل و نادانی
و گناهان بسوی نور و روشنی هدایت و مغفرت خود و آنکسانیکه
کافر شده اند دوستان و صاحب اختیار آنها طاغوتست و مردمان
طغیان کننده است از دین خداوند پس خداوند در این آیهٔ مبارکه
مؤمنان را مدح کرده و کافران را ذم فرموده و اگر مردمان بر ایمان
و بر کفر مجبور باشند و ایمان و کفر در اختیار ایشان نباشد چنانکه
جبریه میگویند پس مدح ایمان و ذم کفران معنی ندارد زیرا که
مدح و ذم بر فعل اختیاری میشود نه بر کارهای اجباری و باز
معلومست که طاغوت غیر خداوندست و در این آیه خداوند جمعی را
اولیاء طاغوت شمرده و جمعی را اولیاء خودش فرموده دلیل سیم
قوله تعالی سَیَقُولُ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شاءَ اللهُ ما أَشْرَکْنا وَلا آباؤُنا
وَلا حَرَّمْنا مِنْ شَیْءٍ کَذٰلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰی ذاقُوا بَأْسَنا
یعنی زود است که میگویند آنکسانی که بخداوند شریک قرار داده اند

که اگر خدا میخواست ما شریک قرار نمیدادیم بر خداوند و پدران
ما نیز شریک قرار نمیدادند و ما حرام نمیکردیم هیچ چیزیرا که خداوند
حرام نکرده بود یعنی شرک ما و شرک پدران ما و حرام کردن ما
بعضی چیزها از انجواست خداوند است نه باختیار خود ما امت
همچنین تکذیب کردند انکسانیکه قبل از ایشان بودند و نسبت
دروغ بر خداوند دادند تا انکه چشیدند عذاب ما را پس ازین
آیه معلوم شد که مشرکان و کافران شرک خود را و کارهای خودشانرا
بخداوند نسبت دادند مثل بعض اشخاص که سابق بودند و خودشانرا
مجبور دانستند پس خداوند انها را تکذیب کرد و بر انها وعده عذاب
داده چنانکه بر اشخاص سابق عذاب کرده از جهة همین نسبت که بر
خداوند داده بودند پس اگر کارهای انها کار خدا بود و انها
در فعل خود مجبور بودند عذاب کردن بر انها و تکذیب نمودن
انها معنی ندارد دلیل چهارم قوله تعالی قال رب ارجعونی
لعلی اعمل صالحا فیما ترکت یعنی بعد از مردن میگوید شخصی که
گناهکار است و یا مانع زکوة است خداوندا مرا برگردان بسوی

دنیا که شاید من عمل صالح بکنم در ان مالی که ترک کردم و بعد از
خود بوارث واگذار نمودم پس هرگاه انسان در دنیا مجبور باشد
چرا میگوید که برگردم و عمل صالح بکنم و چرا گناهکاران نمیگویند
که ما در دنیا مجبور بودیم و خداوند تو ما را بترک کردن زکوة و عمل
صالح جبر کردی و چرا گناه را بر عهده خداوند نمیگذارند دلیل
پنجم قوله تعالی الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون قالوا
ربنا غلبت علینا شقوتنا یعنی با اهل جهنم از جانب خداوند
گفته میشود که آیا آیات ما بر شما ها خوانده نشد پس شما بآن آیات
تکذیب کردید و انها را دروغ پنداشتید در جواب میگویند خداوندا
شقاوت ما بر ما غالب شد که ما معصیت و کار زشت کردیم
پس ازین آیه واضح گردید که اهل دوزخ نسبت گناه را بشقاوت
و قساوت خودشان میدهند و ابدا بخداوند نسبت نمیدهند
و اگر انها در گناه کردن مجبور میشدند هر اینه انرا بخداوند نسبت
میدادند و علاوه بر این مذمت انها معنی نداشت و بهانه بدست
انها میآمد دلیل ششم قوله تعالی ربنا اخرجنا منها فان عدنا

فَاِنّا ظالِمونَ قالَ اخسَئُوا فیها وَلا تُکَلِّمونِ یعنی اهل دوزخ
میگویند خداوندا ما را از دوزخ بیرون کن برویم بدنیا
پس اگر ما بر عملهای بد و زشت عود کنیم و برگردیم پس ما ظالم
میشویم و مستحق عذاب ظلم میگردیم خداوند بآنها میگوید
ساکت شوید و تکلم نکنید در آنجا و مثل سگ دور شوید پس
اگر اهل گناه مجبور باشد در گناه کردن چطور میگویند که ما
بدنیا برگردیم و عمل خوب بکنیم و بر عمل بد عود نمیکنیم و اگر انها
مجبور شوند چطور خداوند بر انها سرزنش میکند و انها را مثل
سگها دور میکند و انها هیچ نمیگویند ما مجبور بودیم و خداوندا
تو ما را بر گناه جبر کردی دلیل هفتم قوله تعالی وَلَو تَرىٰ اِذ وُقِفوا
عَلَی النّارِ فَقالوا یا لَیتَنا نُرَدُّ وَلا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا وَنَکونَ
مِنَ المُؤمِنینَ یعنی هرگاه ببینی یا شما اهل دوزخ را در زمانیکه انها را
در آتش دوزخ نگاه میدارند پس اهل آتش میگویند که ای کاش ما
برمیگشتیم و تکذیب بآیات خداوند نمیکردیم و از جملهٔ مؤمنان
بودیم پس در این آیه اهل دوزخ نمیگویند که ما مجبور و مضطر بودیم

در گناه کردن بلکه میگویند که ما را برگردانید بدنیا تا انکه تکذیب
آیات خداوند را نکنیم و در این دفعه از مؤمنان بوده باشیم پس اگر
انها مجبور بودند چرا گناهان را بعهدهٔ خدا نکردند و چرا گفتند که
ما را برگردان بدنیا تا انکه تکذیب آیات ترا نکنیم و از زمرهٔ مؤمنان
باشیم و اگر اختیار ابدا در دست انها نباشد چطور انها مؤمن
میشوند و آیات خدا را تکذیب نمیکنند دلیل هشتم قوله تعالی
وَلَو تَرىٰ اِذ وُقِفوا عَلیٰ رَبِّهِم قالَ اَلَیسَ هٰذا بِالحَقِّ قالوا بَلیٰ وَرَبِّنا
قالَ فَذوقُوا العَذابَ بِما کُنتُم تَکفُرونَ یعنی هرگاه ببینی اهل
دوزخ را در زمانیکه بر پا داشته میشوند در حضور قهر و غضب
خداوند و خداوند بر انها میفرماید که آیا این حشر و نشر حق است
و حق گردید چنانکه وعده کرده بودم اهل دوزخ میگویند بلی
حق است و خداوند بر انها میگوید حالا که وعدهٔ من حق شد پس
بچشید عذاب را در مقابل انچه بر آن کافر میشدید و کفران نعمت
میکردید پس این آیه دلیل واضحست بر انکه عذاب اهل دوزخ
از جهة کفر و کفران بوده و اگر انها بر کفر مجبور باشند و با اختیار

خود کافر نشوند و حشر و نشر را باراده خود انکار نکنند چطور
ممکن میشود که برانها عذاب بشود در مقابل کفر و انکار حشر و
چرا انها عذر نیاورند براینکه ما مجبور و مضطر بودیم در کفر و
انکار نشر و امدن قیامت دلیل نهم قوله تعالی وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ
فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ یعنی اهل دوزخ ضجه
و صیحه میکشند و میگویند خداوندا ما را بیرون کن از این دوزخ
برویم عمل صالح بکنیم غیر انعملرا که میکردیم پس اگر انسان مجبور باشد
بر اعمال قبیح چطور میگویند که ما را از دوزخ بیرون کن تا انکه
ما عمل صالح بکنیم و انچه اول میکردیم دیگر انرا مرتکب نشویم و
باز اگر انسان مجبور باشد چرا نگوید که این عمل بد و زشت من از روی
اضطرار و اجبار است و با وجود انکه اهل دوزخ انواع و اقسام
عذرها و بهانه ها میاورند از جهة خلاصی خودشان دلیل
دهم قوله تعالی أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ
وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ یعنی حذر کنید از اینکه نفس شما روزی
بگوید واحسرتاه و امصیبتاه بر انچه من تفریط کردم در جنب

خداوند

خداوند و بودم من از سخریه کنندگان پس در این ایه اهل
عذاب تفریط و سخریه را بگردن خودشان میگیرند و نمیگویند
که مجبور بودیم در تقصیر و سخریه کردن و نمیگویند که خداوندا
تو ما را اجبار کردی بر انها دلیل یازدهم قوله تعالی وَقَالَ
الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ
فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَا
سْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی شیطان میگوید بعد
از تمام شدن کار دنیا بدرستیکه خداوند بر شما وعده حق کرد
از حشر و نشر و جنت و دوزخ و من وعده کردم بر شما خلاف انرا
پس من بوعده خودم خلاف کردم و نبود برای من که شما را مجبور بکنم بر
گناه کردن مگر انکه من شما را بگناهکاری دعوت نمودم پس شما
دعوت مرا قبول کردید پس شما اهل معصیت مرا مذمت نکنید
و نفس خود را مذمت کنید پس در این ایه شیطان شهادت
داده بر اهل معصیت که او ایشان را مجبور نکرده و از برای او بغیر
از دعوت تسلط نداشت و مجرد دعوت باعث بر اجبار نمیشود

ولیکن

واینکه مذمت بر خودشان وارد است و باید او را ذم نکنند زیرا
که خداوند برایشان وعدهٔ حق از زبان انبیاء و اولیاء کرد و ایشان
بوعدهٔ راست خداوند گوش ندادند و بوعدهٔ دروغ شیطان
گوش کردند پس معلوم شد شهادت شیطان براینکه جبر نیست و
بغیر از دعوت و وعدهٔ حق و راست از خداوند و وعدهٔ دروغ و
کذب از شیطان چیزی نیست پس چنانکه از جانب خداوند جبر نیست
همچنین از جانب شیطان نیز جبر نیست زیرا که شیطان مجرد وعدهٔ
دروغ کرده بر معصیت نمودن و در مقابل ان خداوند چقدر وعدها
راست کرده بر اطاعت کردن دلیل دوازدهم قوله تعالی اِنَّ
الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی اَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَانُ
سَوَّلَ لَهُمْ وَاَمْلَی لَهُمْ یعنی بدرستیکه انکسانیکه مرتد شدند و بکفر
خودشان برگشتند بعد از معلوم شدن طریق هدایت بر انها شیطان
بر انها کفر را زینت داده و برارزوها انها را فریب داده و ارزوها
دور و دراز را بنظر انها جلوه داده و انها بتسویلات و فریبهای
شیطان گوش داده اند پس در این ایه خداوند شهادت داده براینکه

اهل معصیت بگفت شیطان باور کرده اند و بوعدهٔ دروغ او
گوش داده اند نه انکه انها مجبور بر معصیت شده اند و انکه خداوند
انها را مجبور بر گناهکاری کرده است و نظیر این ایه قول خداوند است
در بارهٔ سامری که گفت وَکَذٰلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی یعنی و همچنین زینت
داد برساختن عجل و گوساله نفس من پس سامری شهادت داده بر بودن
گناهکاری از نفس خود نه از خداوند و نه از جبر کردن خداوند او را
بر معصیت کردن پس معلوم شد که جماعت جبریه شهادت خداوند
را قبول نمیکنند در این ایهٔ دوازدهم و شهادت سامری را در این رد
میکنند و شهادت شیطان را در ایهٔ یازدهم قبول ندارند پس ان
جماعت نه در دین سامری هستند و نه در دین خداوند و نه در دین شیطان
و نه در دین اهل دوزخ زیرا که اهل دوزخ در ایات سابقه اقرار
کردند براینکه معصیت را ما کرده ایم و خداوند ایشان را بر معصیت
کردن اجبار نکرده دلیل سیزدهم قوله تعالی یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ
فِی النَّارِ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَا اَطَعْنَا اللّٰهَ وَاَطَعْنَا الرَّسُولَ وَقَالُوا رَبَّنَا
اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَکُبَرَاءَنَا فَاَضَلُّونَا السَّبِیلَ رَبَّنَا اٰتِهِمْ ضِعْفَیْنِ

مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا یعنی روزیکه روهای اهل دوزخ
برگردان میشود باینطرف وانطرف دوزخ ومیگویند که ای کاش ما
اطاعت کردیم بر خداوند وبرسول او ومیگویند بعد ازین سخن که خداوند
ما اطاعت کردیم بر رئیسان ما وبزرگان ما پس اینها ما را بضلالت
وبطریق باطل راه نمائی کردند ای خداوند ما چند مقابل عذاب ما را
برانها بکن وانها را لعنت بکن بلعنت بزرگ پس در این آیه اهل دوزخ
اولا آرزو میکنند اطاعت کردن خدا ورسول او را وبعد از ان می
گویند که ما بر بزرگان ما اطاعت کردیم وانها ما را بضلالت وا
داشتند وابدا نمیگویند ما مجبور بودیم برا اطاعت نکردن بر خداوند
وباز نمیگویند که در اطاعت بزرگان ما مجبور بودیم بلکه اقرار می
کنند که ما مجبور نبودیم زیرا که گفتند کاش اطاعت خدا ورسول او را
میکردیم وما اطاعت کردیم بر بزرگان خود ما ومعنی اطاعت فرمانبرداری
است از روی اختیار نه از جهة اجبار دلیل چهاردهم قوله تعالی
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلْهُمَا
تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ یعنی میگویند انکسانیکه کافر

شده اند خداوندا بر ما نمایان کن آن دو نفر را که ما را بضلالت
انداختند وطریق ضلالت را بر ما نشان دادند وان دو نفر از
جن وانس میباشند تا آنکه ما آن دو نفر را در زیر قدم خود مان
بگذاریم تا اینکه انها از پست ترین اهل دوزخ باشند وبقعر جهنم
بروند پس از این آیه معلوم شد که کافران باختیار خود کافر شده اند
وباز راه ضلالت را بانها شیطان جن وانس نشان داده نه آنکه
آن دو شیطان انها را بضلالت اجبار کرده بلکه مجرد دعوت
چنانکه در رد دعوت شیطان در آیه پانزدهم ذکر شد پس واضح گردید
که اهل معصیت نسبت معصیت وجبر را وطغیان را بر خداوند
نمیدهند ونسبت دعوت بر معصیت را بر شیطان جن وانس میدهند
وبر بزرگان خود لعنت میکنند که انها طریق ضلالت را بر مردمان
یاد داده اند نه آنکه انها مردمان را مجبور بطغیان نموده اند پس از
این آیات شریفه واضح شد که اهل دوزخ نسبت جبر بر معصیت را
نه بشیطان میدهند ونه بر بزرگان خود فضلا از اینکه بخداوند
حکیم عادل نسبت بدهند واز این قبیل آیات بسیار است که نسبت

معصیت را خود اهل معصیت بر نفس خود شان داده اند و ابدا
نگفتند که ما در معصیت کردن مجبور بودیم و ما در اینجا اشاره
فی الجمله بود بر بعضی از آیات و الا آیاتیکه دلیل واضحست بر بطلان
جبر از دویست آیه زیاد است و دلیل پانزدهم حدیث صحیح است که
محقق طوسی در تجرید اشاره بان کرده و علامه اعلی الله در شرح
خودش از آن نقل نموده و صدوق در عیون و طبرسی در احتجاج
و کلینی در کافی و حضرت امام علی النقی علیه السلام در رساله
خودش با اهل اهواز روایت کرده اند که بعد از آنکه حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام از جنگ صفین مراجعت فرمود و بکوفه تشریف
آورد یکنفر شیخ بخدمت آنحضرت شرفیاب شد در حضور آن
حضرت نشست و عرض کرد یا امیر المؤمنین علیه السلام خبر بده بر ما از
رفتن ما بسوی اهل شام آیا آن بقضاء و قدر خداوند بود یا نه پس آن
حضرت فرمود بلی ای شیخ شما بر هیچ بلندی و پستی بالا و پائین نرفتید
مگر بقضاء خدا و قدر او پس آن شیخ عرض کرد از نزد خداوند ثواب و
اجر زحمت خود را میخواهم یا امیر المؤمنین پس آنحضرت فرمود ای شیخ

ساکت باش پس قسم بخداوند هر آینه خداوند بزرگ کرد اجر
شما را در رفتن شما که شما باختیار خود میرفتید بجنگ و اجر
شما را بزرگ فرمود در مقابل بودن شما در مقابل دشمنان
دین که باختیار خود ایستاده بودید و در برگشتن اجر داد شما
که باختیار خود بر گشتید و نبودید در هیچ یکی از حالات خود
اکراه و اجبار شده و نه مضطر گردیده پس شیخ عرض کرد که چه
طور ما مجبور و مضطر نبودیم در هیچ یکی از حالات خود مان
و حال آنکه رفتن و برگشتن و جنگ کردن ما همه بقضاء
و قدر خداوند بوده است پس آنحضرت بشیخ فرمود که آیا تو
گمان کردی که آن قضاء حتمی بود و قدر لازم بود و بدرستیکه
هرگاه این قسم باشد و مراد از قضاء و قدر حتم و لازم شود هر
آینه باطل میشود ثواب و عقاب و اجر و عذاب و امر خداوند بر طاعات
و نهی و منع و زجر خداوند از معصیت و کارهای زشت و ساقط
میشود معنای وعده خداوند ثواب را بر طاعت و هیچ میشود
معنای ترسانیدن و وعده عذاب کردن بر معصیت پس در

اینصورت مذمت وارد نمیشود بر معصیت کار و مدح کردن
صحیح نمیگردد بر نیکوکار و بلکه گناه کار را ولی میشود بر مدح از
نیکوکار و نیکوکار را ولی سزاوار میشود بر عذاب از اشخاص
بدکار و جهة اولویة گناه کار بر مدح انست که بنا بر اجبار و
اضطرار و قائل بودن بان معصیت کار بر معصیت راضی
نیست و اطاعت کننده بر اطاعت راضی نیست زیرا که اگر راضی
بودند جبر و اکراه معنی نداشت و اگر اهل معصیت بر اختیار خود
معصیت میکردند هر اینه مجبور نمیشدند بآن و احتمال دارد جهة
اولویت این باشد که گناه کار از جهة صدور گناه از او دلتنگ می
شود زیرا که خیال میکند که گناه را باختیار خود کرده و از جبر کردن
خبر ندارد و طاعت کننده خوشحالست زیرا که گمان میکند که اطاعت
باختیار او بوده است و از اجبار کردن خبر ندارد پس از این جهة
بدکار اولی بمدح میشود از نیکوکار پس انحضرت فرمود این اعتقاد
جبر و مضطر بودن بندگان بر معصیت کردن مقاله و گفته برادران
بت پرستانست و اعتقاد دشمنان خداوند رحمن است و حزب و

گرده

گروه شیطان است و دین قدریه و مجوس این امت است بدرستی
که خدا تکلیف کرده بمردمان و ایشان را مخیر کرده در کردن آن
اطاعت و نکردن آن بدون اجبار و نهی فرموده از جهة طلب
احتراز و حذر کردن از معصیتها بدون اکراه بآن و عطا نموده
بر عمل قلیل ثواب بسیار را و خداوند عصیان کرده نشده در
حالتیکه مغلوب باشد بلکه قدرت دارد که معصیت را منع
بکند و مرتکب شونده را بکشد و اعضای او را شل بکند و
خداوند اطاعت کرده نشد در حالتیکه اکراه کننده باشد
مردمان را بر طاعت و اجبار نماینده باشد بر عبادت و خداوند
قدرت را داده و اختیار را بمردمان نداده در حالتیکه انها را
بایشان تفویض کند بحیثیتیکه دیگر بر ایشان امر و نهی نکند
و از افعال ایشان بی دخل صرف باشد و توفیق و خذلان در
دست قدرت خداوند نباشد و خلق نکرده آسمانها و زمین
و آنچه در ما بین آنها است باطل و لغو و مبعوث نکرده پیغمبران را
که مردمان را بشارت میدهند و میترسانند بطریق عبث و بی

فایده

فایده و این باطل بودن خلقت اشیاء و عبث آمدن پیغمبران در
انکسان است که کافرند پس وای بر اینها از آتش دوزخ یعنی عبث
بودن اینها اعتقاد کافران است که جای اینها دوزخست
پس این شیخ فهمید و از وجد خود این ابیات را انشا کرده است
أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ * يَوْمَ النَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمٰنِ غُفْرَانَا
أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا * جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانَا
یعنی توان امام هستی که ما بسبب طاعت کردن او امید داریم
در روز نجات و قیامت و مغفرت را از خداوند رحمن و توضیح
کردی از امر ما آنچه را که بر ما مشتبه شده بود یعنی جبر و تفویض که
ما اشتباه گردیده بود و ما گمان جبر و تفویض میکردیم و تو بیان
کردی بدلیل واضح بطلان آنها را و خداوند بر تو جزاء خیر بدهد
در مقابل این احسان که بر ما کردی و ما را از ضلالت باز داشتی
پس این حدیث شریف در بطلان جبر و تفویض دلیل واضحست که
در این بیان فرموده بطلان هر دو را و خصوصا باطل شدن جبر را
که فرموده لازمه جبر باطل بودن خلقت آسمان و زمین و آنچه

در بین اینها است و عبث شدن بعثت پیغمبرانست و این هم
اعتقاد مجوس و کافرانست دلیل شانزدهم حدیث معتبر است
که کلینی در اصول کافی بسند خود روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که هر که گمان کند که خداوند امر
میکند بر فحشاء و بر افعال قبیحه یعنی اعمال زشت و بد از خدا
است پس بدرستیکه آنکس دروغ بسته بر خداوند و هر که گمان
بکند که بدرستیکه اختیار خیر و شر بالتمام در دست او است
و بسوی او واگذار و تفویض شده پس بتحقیق آنکس دروغ بسته
بر خداوند پس این حدیث دلیل واضحست در باطل بودن جبر و
تفویض دلیل هفدهم حدیث حسن بن علی وشا است که در
کافی بسند معتبر روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت امام
رضا علیه السلام و عرض نمودم که آیا خداوند کارها را بر بندگان
تفویض کرده است آنحضرت فرمود خداوند عز و جل است از اینکه
کارها را بر ایشان تفویض و واگذار نماید پس عرض کردم آیا
خداوند بندگان را مجبور کرده است بر معصیتها و بر کارهای

زشت پس آنحضرت فرمود خداوند عادلتر و حکیمتر است از
اینکه مردمان را اکراه و اجبار بکند بر کارهای بد و زشت
و بعد آنحضرت فرمود که خداوند فرموده است یعنی در حدیث
قدسی ای پسر آدم من اولی هستم بحسنات تو از خود تو و تو اولی
و سزاوارتری بسیئات تو از من زیرا که تو معصیتها را بقوتی که
من بر تو داده بودم نمودی و آن قدرتیکه در تو قرار داده بودم
تو در معصیت صرف کردی پس این حدیث دلیل واضحست در
بطلان جبر و تفویض و ثابت کردن ما بین آنها را چنانکه بعد از
این واضح خواهد شد و واسطه در بین آنها معلوم خواهد
گشت دلیل هیجدهم حدیث یونس است که در کافی بسند معتبر
خود روایت کرده که گفت حضرت امام رضا علیه السلام بمن فرمود ای
یونس قائل نبوده باش و اعتقاد مکن بقول و اعتقاد قدریه یعنی
آنکسانیکه افعال بندگان را به هیچ وجه بخداوند نسبت نمیدهند
و بر تفویض قائلند زیرا که قدریه و قائل شوندگان بر تفویض
نه در اعتقاد اهل جنة میباشند و نه در دین اهل دوزخند و

نه در دین ابلیسند زیرا بدرستیکه اهل جنة میگویند الحمد
لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله یعنی حمد
بر آنخداوند باد که ما را بسوی جنة هدایت و ارشاد کرد و اگر
هدایت خداوند نبود ما راه بسوی جنة نمییافتیم و توفیق و
ارشاد خداوند ما را امداد و یاری کرد بدخول جنة و اهل دوزخ
میگویند ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین یعنی
خداوندا شقاوت ما بر ما غالب شد که ما بدوزخ آمدیم و بودیم
ما آنقومیکه بطریق ضلالت میروند باختیار خود و ابلیس میگوید
رب بما اغویتنی یعنی خداوندا تو مرا بسر خود واگذاشتی و مرا مخذول
کردی و توفیقترا از من باز داشتی یونس گفت پس من عرض کردم سوگند
بخداوند که من بگفتهای قدریه قائل نمیشوم و لکن من میگویم لا
یکون الا بما شاء الله و اراد و قدر و قضی یعنی هیچ نمیشود مگر به
سبب مشیت و اراده و قضا و قدر خداست پس حضرت فرمود
چنین نیست ای یونس هیچ چیز نمیشود مگر آنچه خداوند بخواهد
و اراده کند و مقدّر و قضا فرماید یعنی خداوند قدرت دارد که

نگذارد و مانع شود از فعلهاے بندگان وبے دخالت پس فرمود
اے یونس ایا میدانی مشیت چیست عرضکردم نمیدانم فرمود مشیت
ذکر اولست یعنی اثبات در لوح محو و اثبات است بطریق اجمال
ایا میدانی اراده چیست گفتم نه فرمود ان اراده عزیمت است بر انچه
که میخواهد یعنی مؤکد شدن عزمست بر ثبت کردن در لوح اثبات
فرمود میدانی قدر چیست گفتم نه فرمود ان اندازه وگذاردن
حدهاست از باقی بودن وفانی شدن وقضاء ان محکم نمودن
وانجام دادن مراداست وایجاد کردن انچیز است که اندازه گرفته
شده گفت پس از انحضرت اذن خواستم که سر مبارك اورا ببوسم
وعرض کردم چیزہا برای من بیان فرمودی که من از ان در غفلت بودم
پس از این حدیث شریف واضح شد بطلان تفویض واشکار گردید
فساد جبر که یونس خیال نموده بود علت بودن مشیت خداوند
بر افعال بندگان ومعناے مشیت واراده وقدر وقضاء خداوند
معلوم شد که هیچ کدام از اینها علت فعل زشت بندگان نمیشوند
دلیل نوزدهم حدیث معتبر ابرهیم همانی است که در کافی بسند

خود روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه خدا
خلق کرد مخلوقات را بسوی ان خواهند رفت یعنی اخر همه خلق
را دانست که کدام بجنة و کدام بدوزخ خواهند رفت باختیار
خودش وبر ایشان امر فرمود باطاعت ونهی کرد ایشانرا از معصیت
پس هر انچه امر فرمود انها را بر ان پس بتحقیق قرار داده از برای
ایشان راهی بسوی ترك کردن ان یعنی در ترك کردن وعمل نمودن
انچه از جانب خداوند امر بر ان شده مجبور نیستند وقدرت بر ترك
وفعل دارند ومردمان اخذ کننده وعمل نماینده وترك کننده نمیباشند
بر امرها خداوند مگر باذن خداوند ومراد از اذن خداوند در این
حدیث ودر احادیث بعد از این رفع مانع است از جانب خداوند
واراده حتمیه نکردن خداوند است در ترك کردن بندگان امرها
خداوند را چنانکه ایت الله مجلسی در کتاب مرات العقول در شرح
این حدیث فرموده است که مراد از اذن خداوند در ترك امرها او
برداشتن مانعها است که از جمله انها متعلق شدن اراده حتمیه است
از خداوند بضد ان عمل وحق اینست که تاثیر کردن جمیع اثر

یعنی عالم و دانا شدن بر انجام این مخلوقات

کنند همانا منوطست بعدم ارادهٔ حتمیهٔ خداوند مثل سوزانیدن
آتش پس بدرستیکه آن مشروط است بعدم تعلق ارادهٔ حتمیهٔ خداوند
به نسوزانیدن آن پس زمانیکه متعلق شد ارادهٔ حتمیهٔ خداوند
بعدم سوزانیدن آتش پس نمیسوزاند چنانکه نسوزانید حضرت
ابرهیم علیه السلام را و تأثیر تیغ در بریدن گوشت و نحو آن مشروطست
نیز بعدم ارادهٔ حتمیهٔ خداوند بر نبریدن تیغ چنانکه نبرید گلوی
حضرت اسمعیل را پس چنانکه بریدن و سوزانیدن مشروط و
منوطست بشرایط زیاد که از انجمله قابلیت ماده و نزدیک
شدن اثر کننده و برنده و سوزاننده و غیر اینها باشد پس همچنین
بریدن و سوزانیدن منوطست بعدم ارادهٔ حتمیهٔ خداوند صاحب
قدرت قاهره و قوت غالبه و حاصل نمیشود تصدیق کردن بمعجزات
انبیاء و اوصیاء علیهم السلام مگر با این یعنی ایشان بر همه چیزها قادرند
اگر ارادهٔ حتمیهٔ خداوند مانع نشود و با این بیان درست میشود
مدخلیت ارادهٔ خداوند در اعمال و افعال مردمان با وجود اختیار
ایشان در افعال خود و اینست مراد از تخلیه در تفسیر اذن که بعضی

از علماء اعلام فرموده است تمام شد کلام آن بزرگوار و مراد
از مدخلیت ارادهٔ خداوند در اعمال مردم با وجود مختار بودن
ایشان اینست که مردمان اختیار در فعل و ترک دارند اگر ارادهٔ
حتمیهٔ خداوند نباشد و در بعضی از موارد ارادهٔ حتمیهٔ او مانع
میشود از فعل و ترک بندگان چنانکه در قضیهٔ و قصهٔ حضرت
ابرهیم و اسمعیل ارادهٔ حتمیهٔ خداوند مانع شد از سوزانیدن
آتش و بریدن کارد پس از این حدیث معلوم شد که بندگان در
اطاعت امرهای خداوند و در ترک نهیهای او اختیار دارند در
صورت رفع منع از آن فعل و ترک از جانب خداوند و ارادهٔ حتمیه
نکردن او در آن فعل و ترک و احتمال دارد که مراد از اذن در این
حدیث علم باشد چنانکه محقق امین الاسلام طبرسی صاحب تفسیر
در تفسیر آیه وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ بعد از ذکر
دو معنی فرموده است سیم آنکه مراد از اذن خداوند تخلیه و اطلاق
است یعنی بخود واگذاشتن بنده است و یاری نکردن از جانب
خداوند است و ترک کردن منع است بقهر و اجبار از خداوند که

بابن تفسیر شده قول خداوند وَمَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی ضرر رسانندگان ساحران بر سایر بندگان نمیشوند مگر به تخلیه و بر خود واگذاشتن خدا پس بدرستیکه خداوند قادر است بر منع تاثیر سحر بر قهر کردن بتمام آنکه بوده باشد مراد از اذن خداوند علم او و اذن بمعناے علم باشد و معناے ایراین میشود که بدرستیکه هیچ نفس نمیمیرد مگر در آن وقتیکه بداند خداوند مردن او را در آن زمان تمام شد کلام آن بزرگوار پس ظاهر شد که اذن بمعناے عدم ارادهٔ حتمیهٔ خداوند باشد چنانچه آیة الله مجلسی فرموده و یا علاوه بر آن بمعناے علم باشد چنانکه ابن الاسلام طبرسی فرموده این حدیث دلیل واضحیست در بطلان جبر و تفویض و ثابت بودن واسطه در بین آنها چنانکه در کلام علامهٔ مجلسی معلوم شد و خواهد آمد دلیل بیستم حدیث معتبر است که محقق طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت کرده که بدرستیکه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرموده است که خداوند خلق کرده مخلوقات را پس دانست آنچه را

که آنها بسوی آن میروند باختیار خودشان یعنی کدام یکی عمل خیر خواهد کرد و کدام یکی عمل زشت و شر خواهد نمود پس امر فرمود بر آنها باطاعت کردن و نهی کرد آنها را از معصیت نمودن پس آنچه بر آن امر فرموده ایشان را پس بتحقیق خداوند قرار داده برای مردمان راهی بسوی اخذ کردن و عمل نمودن بر آن را و هر چیزیکه آنها را از آن نهی کرده پس بتحقیق قرار داده برای ایشان راهی بسوی ترک کردن آن را و مردمان اخذ کننده و عمل نماینده با مرهای خداوند نمیشوند و ترک کننده بر نهیهای او نمیکردند مگر باذن خداوند یعنی بعدم ارادهٔ حتمیهٔ خداوند و هیچ یکی را مجبور نکرده بر معصیت کردن بلکه مخلوقات را اختبار و امتحان فرموده است با مر کردن بر طاعات و نهی کردن از معصیت چنانکه در آیهٔ شریفه فرموده لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا یعنی امر بر طاعات و نهی از معصیتها از جهة آنست که شما را امتحان بکند تا آنکه برای خود شما واضح گردد که کدام یکی از شما از جهة عمل احسن و خوب است و اذن را در این حدیث محقق طبرسی بمعناے علم و تخلیه و

بجود واگذار نمودن گرفته چنانکه در حدیث سابق نقل شد
پس اینحدیث دلیل واضح شد بر باطل شدن تفویض و بی دخل
شدن خداوند از اعمال بندگان و همچنین در بطلان جبر برهان
لائح است دلیل بیست و یکم حدیث معتبر حفص است که در کافی
بسند خود روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هرکس گمان بکند
که بدرستی خداوند امر میکند بر چیزهای بد و بر افعال قبیحه پس
بتحقیق آنکس بر خداوند دروغ بسته و هرکه گمان بکند که بدرستی
خیر و شر بغیر از مشیت خداوند میشود پس بتحقیق آنکس خداوند را
از سلطنت و تسلط خداوندی خارج و بیرون کرده است و هر
کس گمان بکند که بدرستی معصیت بدون قوت دادن خداوند
میشود پس بتحقیق دروغ بسته بر خداوند و هرکه دروغ به بندد
بر خداوند او را داخل آتش دوزخ میکند و مراد از مشیت خداوند
در این حدیث که خیر و شر بغیر آن مشیت نمیشود تخلیه و بجود واگذار
نمودن خلق است و یا عدم اراده حتمیه خداوند است که در معنی

اذن خداوند ذکر شد یعنی هرکه اعتقاد بکند که خیر و شر بدون
مدخلیت قدرت خداوند میشود باینمعنی که بهیچ وجه بخداوند دخل
نباشد پس آنکس خداوند را از سلطنت و قدرت بیرون کرده و او را
عاجز فرض نموده و قریب بر همین معنی علامه مجلسی در کتاب مرآت
در شرح اینحدیث فرموده که بدرستیکه هرکه گمان بکند مستقل
بودن خلق را در اعمال خود و عدم قدرت خداوند را بر بازداشتن
آنها از اعمال و افعال آنها و بی دخل صرف بودن خداوند در
اعمال آنها پس آنکس خداوند را از سلطنت خارج کرده و او را
از تصرف نمودن در ملک او معزول نموده است تمام شد کلام
آن بزرگوار پس اینحدیث در بطلان جبر و تفویض هر دو دلیل
واضحست که نه خداوند بر افعال بد امر کرد و نه افعال تفویض
شد بر خلق و مردم مستقل شدند در اعمال خود بلکه معصیتها
بقوت دادن خداوند شد و خیر و شر بدون مدخلیت خداوند
نشد پس جبر هم نشد و تفویض هم نگردید دلیل بیست و دویم
حدیث صحیح است که در کافی بسند خود از اسمعیل بن جابر روایت

کرده است که گفت در مسجد مدینه کسی بود و مردمان دو طوائف
از جمع شده بودند و آنکس در قدر و تفویض گفتگو میکرد و
مرد حرا بر تفویض وا میداشت پس من گفتم براو که از تو یك مسئله
سؤال میکنم گفت سؤال کن گفتم آیا در ملك خداوند چیزی میشود
که خداوند آنچیزرا اراده نکند پس آنکس سرش را بپایین انداخت
زمان زیادی و بعد از آن سر خودرا بلند کرد و گفت ای شخص
اگر بگویم که در ملك خداوند چیزی میشود که آنرا اراده نکرده
است پس بدرستیکه خداوند مقهور و مغلوب میشود و اگر بگویم
که در ملك خداوند نمیشود مگر آنچه آنرا اراده میکند اقرار میکنم
بر تو بر اینکه معصیتها از خداوند است ولهذا چیزی نمیگویم و بعد
از آن بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من از این قائل
بر تفویض چنین سؤال نمودم و او نیز چنین گفت آنحضرت فرمود
از برای نفس آنکس غیر این را میگفت هر آینه هلاك میگردید پس
از فرمودهٔ آنحضرت معلوم شد که در بین جبر و تفویض واسطه
است و نمیشود گفت که در ملك خداوند غیر مراد او میشود و نمیشود

تأمل در احتیاط است در جواب مطعن کاملا تامل الکرم(ع)

گفت که معصیتها را خداوند اراده کرده زیرا که اول تفویض
و دوم جبر است و واسطه در بین اینها بعد معلوم خواهد شد
دلیل بیست و سیم حدیث معتبر ابی طالب قمی است که در کافی
بسند خودش روایت کرده از حضرت ابیعبدالله علیه السلام که گفت عرض
کردم آیا خداوند بندگانرا مجبور کرده است بر معصیتها آنحضرت
فرمودند گفتم پس امررا بر ایشان تفویض کرده است فرمودند گفتم
پس چیست اصل مطلب فرمود چیز لطیف است در بین اینها
از خداوند تو یعنی امر دقیق است که عقل همه کس بر آن نمیرسد
و آن امر بین دو امر است پس این حدیث دلالت واضح کرد بر بطلان
جبر و تفویض و بودن مطلب صحیح در بین این دو دلیل بیست و
چهارم حدیث صحیح است که در کافی از یونس بن عبدالرحمن و
او از جمعی روایت کرده است بسند معتبر خودش که حضرت امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام هر دوشان فرمودند بدرستیکه
خداوند رحم کننده تر است بمخلوقات خود از اینکه ایشانرا مجبور
بکند بر گناهان و بعد از آن بر ایشان عذاب بکند بر آن گناهان

وخدا از این عزیزتر و اجل است که چیزی را اراده بکند و آن چیز نشود
گفت پس سؤال کردند که آیا در میان جبر و تفویض مقام سیم است
فرمودند بلی و وسعت در میان اینها زیادتر است از وسعت میان
آسمان و زمین و در شرح این حدیث علامه مجلسی در کتاب مرآت
فرموده که یعنی بدرستیکه مردم قادر شدند بر فعل بعلت آنکه
بدرستیکه خداوند خالی کرد در میان ایشان و اراده ایشان
و آنها را بخود واگذاشت و اگر غیر اینرا اراده میکرد باراده حتمیه
البته ایشان را منصرف میکرد از فعل ایشان زیرا که خداوند
عزیزتر است از اینکه اراده حتمیه بکند چیزی را پس آنچیز نشود تمام
شد کلام آن بزرگوار پس در اینحدیث بدلالت واضح بیان فرموده
بطلان جبر و تفویض را و ثابت بودن واسطه را در میان اینها

دلیل بیست و پنجم حدیث معتبر است که در کافی بسند خود از
صالح بن سهل روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام سؤال کرده شد
از جبر و قدر یعنی تفویض پس فرمود نه جبر است و نه قدر و لکن
منزلة است در میان اینها و حق در آن است و آن منزله که در میان اینها

است نمیدانند آنرا مگر عالم و یا آنکسیکه عالم براو تعلیم فرموده و یاد
داده است و باز در شرح این حدیث فرموده که اشاره کرد امام
علیه السلام بسوی دقیق بودن منزله در میان جبر و قدر و مشکل شدن
فهمیدن آن چنانکه ظاهر میشود بر آنکسیکه در آن تامل کند پس
بدرستیکه آن دشوارترین مسئله های دین است و بتحقیق متحیر
مانده در آن بعضی در فهم منزله بین جبر و تفویض علماء از هر فرقه
از سنی و شیعی و گفته است فخرالرازی که امام بزرگ سنیان است
حال این مسئله عجیب است پس بدرستیکه مردمان در این مسئله
ابدا اختلاف داشتند بسبب آنکه آنچیزیکه باید بآن رجوع بکنند
در آن تعارض و منافات دارد تا آنکه گفته پس قرآن پر است از دلالت
کردن بر جبر و تفویض هر دو و همچنین آثار که نقل شده و بدرستیکه
هیچ یکی از امتان گذشته خالی از این دو فرقه نشده اند و همچنین
حکایات و اوضاع از اینها خالی نیست و تعارض و باهم دیگر منافات
دارد تا آنکه گفته و ما میگوئیم که حق در این مسئله آنچیزیست که
از بعضی ائمه دین فرموده است که بدرستیکه نه جبر است و نه تفویض

ولکن امر بین دو است تا آنکه علامهٔ مجلسی فرموده و بدرستیکه
کلام را از برای نقل کردم از جهة بیان حیرت ایشان و اعتراف او بامر
بین دو امر و هر چند بیکه بیان نکرده معنای آنرا بر وجهیکه دفع
شود اشکال از بین این تمام شد کلام آن بزرگوار پس معلوم شود
بنابر اقرار آیة الله مجلسی و فخر رازی که این مسئله بسیار مشکل است
چنانکه همین حدیث بیست و پنجم و حدیث بیست و سیم شهادت
دارد و دلالت بر دقیق بودن و لطیف شدن آن نمودند و اما
حدیث بیست و چهارم و حدیث بعد از این که ذکر میشود که در
آنها فرموده اند وسعت امر بین این دو امر زیادتر است از بین آسمان
و زمین پس این وسعت از برای حضرات ائمه است و دقیق و لطیف
بودن از برای علما است و هلاکت از برای عوام است و در بین
احادیث اصلا منافات ندارد و بلکه احتمال دارد مراد از صراط
دنیا همین مسئله بوده باشد که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است
زیرا که در احادیث معتبره صراط دنیا تفسیر شده بدین خداوند
و معلوم است که دین خداوند نه جبر است و نه تفویض بلکه امری

است در بین آنها و اما صراط آخرت پس آن جسر دوزخست
که احادیث معتبره بر آن وارد شده است و امام فخر رازی که امام
بزرگ جماعة سنیان است شنیدی که اقرار کرده است به مشکل
بودن این مسئله و عجیب بودن آن و اما امامان ما جماعة اثنا
عشریه پس دیدی که فرموده اند وسعت این مسئله زیادتر است
از وسعت میان آسمان و زمین پس باید در این مسئله مثل
سایر مسائل دین رجوع باحادیث اهل بیت وحی کرد زیرا که
اهل بیت میدانند که در بیت چیست و فی الجمله از اخبار
گذشته معلوم شد که امر بین جبر و تفویض چیست و از اخبار

بعد از این واضح تر خواهد شد دلیل بیست و ششم حدیث
معتبر است که در کافی بسند خود از یونس بن عبد الرحمن روایت
کرده است که مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد فدای تو شوم
آیا خداوند مردمان را بر معصیتها جبر و اکراه کرده است پس
آنحضرت فرمود خداوند عادل است و عدلش زیادتر از این است
که مردمان را مجبور بکند بر معصیتها و بعد از آن بر ایشان عذاب

بکند بجهة آن معصیتها یعنی بطریق حضرورت معلوم شده در
قرآن واحادیث جمیع پیغمبران که خداوند در آتش دوزخ در روز
قیامت بر معصیتکاران عذاب خواهد کرد واگر مردم را خداوند
بر معصیتها اجبار میکرد پس عذاب کردن بر ایشان با عدل خداوند
منافات دارد فضلا از اینکه خداوند اعدل عادلین وبلکه
خالق عدل و عادلان است پس آن مرد گفت فدایت شوم پس خداوند بر
مردمان تفویض کرده است پس آنحضرت فرمود اگر خداوند بر ایشان
تفویض میکرد هر اینه جلو آنها را نمیگرفت بامر کردن بر طاعات
ونهی کردن از افعال زشت پس آن مرد گفت فدایت شوم آیا در میان
جبر وتفویض منزله سیم است پس آنحضرت فرمود بلی و وسعت آن منزله
زیادتر است از وسعت میان آسمان و زمین پس از این حدیث معلوم
شد بطلان جبر و تفویض در کمال وضوح زیرا که عذاب کردن خداوند
بر معصیتکار و بدکار ضروری است و در دین جمیع انبیاء واضح
بوده است چنانکه اکثر آیات قرآن نیز بر آن شهادت داده است
پس از این آشکار میشود که جبر نیست بعلت آنکه عذاب گناه کار

با جبر کردن پروردگار ضد است واز هیچ جاهل وسفیه
صادر نمیشود چه رسد بخداوند خالق عدل و عادلان و بی
احتیاج از جمیع جهات وایضا امر کردن خداوند بر طاعات
وکارهای خوب ونهی کردن او از افعال بد وکارهای زشت
ضروری است و در دین جمیع انبیاء واوصیاء بدیهی است وبیشتر
آیات قرآن نیز بر آن دلالت کرده است پس از این واضح میشود
که تفویض نخواهد شد بجهة آنکه امر کردن ونهی نمودن خلاف
تفویض است واز هیچ عاقلی وبلکه جاهلی این نحو تناقض و منافات
صادر نمیشود پس از این بیان واضح شد که واسطه در بین جبر و
تفویض زیادتر است از واسطه میان آسمان و زمین زیرا که از
بطلان آن دو ثابت میشود وجود واسطه در کمال بداهت و
زمانیکه باطل ولغو بودن آنها مثل وسعت میان آسمان و زمین
شد پس وسعت واسطه در میان آنها مثل وسعت میان آسمان
و زمین خواهد بود وچونکه بطلان جبر وتفویض برای فخر رازی
مشکل شده است زیرا که با احادیث اهل بیت وحی و تنزیل رجوع

[illegible] در این مسئله [illegible] دیده است پس امر
بین این دو امر نیز بر او مشکل و مخفی گردیده است پس از این بیان
معلوم شد وجود واسطه بین این دو امر و اما خود آن واسطه
چیست خواهد آمد و واضح میگردد دلیل بیست و هفتم حدیث
معتبر احمد بن ابی نصر است که در کافی روایت کرده گفت عرض
کردم بحضرت امام رضا علیه السلام که بعضی از هم صحبتان ما بجبر
اعتقاد دارند و بعضی باستطاعت و قدرت و استقلال
خود مردمان بر طاعات و معصیتها قائل شده اند پس آنحضرت
بمن فرمود بنویس آنچه میگویم بسم الله الرحمن الرحیم حضرت
امام زین العابدین علیه السلام فرمود خداوند در حدیث قدسی
فرموده است ای پسر آدم بمشیت من بوجود آمدی و تو کسی هستی
که مشیت داری و بقوت و قدرت دادن من ادا میکنی واجبات
مرا و بانعمت من قوت گرفتی و قوی شدی بر معصیت کردن بر
من و من ترا قرار دادم صاحب گوش شنونده و صاحب چشم بیننده
وانچه بر تو میرسد از خوبیها پس از جانب خداوند است وانچه

میرسد بر تو از بدیها پس از جانب نفس تو است زیرا که خداوند
اولی است بحسنات نفس تو از خودت و تو اولائی باعمال بد و
زشت خودت از خداوند زیرا که خداوند سؤال کرده نمیشود
از آنچه میکند و مردمان سؤال کرده میشوند و بتحقیق من منظم و
درست کردم بر تو هر آنچه را که اراده میکردی از بیان باطل شدن
جبر و تفویض و ثبوت واسطه در بین آنها پس در این حدیث بیان
فرموده امر بین دو امر را بطریق اجمال که عبارت باشد از قوت و
قدرت دادن خداوند بر اطاعت کردن و عبادت نمودن [illegible]
بر آنها و قوت یافتن بر نعمت خداوند بر معصیتها و با وجود
نهی کردن او از آن معصیت و جهة اولی بودن خداوند بر حسنات
خلق آنست که قدرت و قوت داده بر اطاعت کردن ایشان و
و با وجود این نیز امر کرده بر آن طاعات و توفیق هدایت داده است
بر بندگان و اما جهة اولی بودن مردمان بر سیئات خودشان
از خداوند پس آنست که بر ایشان نعمت صحت و قدرت عطا
فرموده و ایشان را از معصیت نهی کرده است و با وجود این

مرتکب گناه میشوند دلیل بیست و هشتم حدیث صحیح است که
در کافی از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت حضرت
صادق علیه السلام فرمود که خداوند اکرم و کریمتر است از اینکه مردم
را تکلیف بکند بر چیزی که بر آن طاقت و قدرت ندارند یعنی
ایشان را مجبور بکند بچیزیکه بر آن عذاب میکند و خداوند اعز
و اجل است از اینکه در سلطنت او چیزی بشود که آنرا اراده نمیکند
یعنی مردم مستقل بر افعال و اعمال بشوند و خداوند بی دخل
صرف باشد که معنی تفویض است پس در این حدیث بطلان هر دو را
باجمال بیان فرمود و از باطل شدن آنها واسطه معلوم گردید

بطریق اجمال و اختصار دلیل بیست و نهم حدیث معتبر است
که در کافی بسند خود از صالح نیلی روایت کرده که گفت سؤال
کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا از برای مردمان
چیزی از استطاعت هست یا نه پس فرمود بمن زمانیکه کار را کردند
قدرت و استطاعت دارند بآن استطاعت و قدرتیکه خداوند
در آنها قرار داده بود قبل از آن کار گفتم آن قدرت و استطاعت

چیست فرمود آلت و اسباب همان کار مثال استطاعت در وقت
کار کردن مثل زنا زمانیکه زنا میکند استطاعت دارد بر زنا
کردن در وقت زنا کردنش و هرگاه ترک بکند زنا را و نکند
زنا را در وقت آن استطاعت و قدرت دارد بر ترک آن زمانیکه
ترک کند و مجبور نیست بکردن زنا در آن زمان که میکند و نیست
برای او از استطاعت قبل از آن کار نه زیاد و نه کم ولکن با کردن
آن کار و ترک کردن آن استطاعت دارد عرض کردم پس بچه
سبب بر مردمان عذاب میکند وقتیکه استطاعت و قدرت را
خداوند بر ایشان داده باشد فرمود بسبب حجة بالغه که خداوند
بر ایشان عطا فرموده و مراد از حجة بالغه امر و نهی خداوند است
بارسال رسل و انزال کتب و نصب اوصیاء و برانگیختن علماء و
بسبب آلتی و اسبابیکه خداوند در ایشان قرار داده است و مراد
از آلت که خداوند در آنها گذاشته قدرت و اراده است که در
بندگان قرار داده است و فرمود بدرستیکه خداوند اجبار
نکرده هیچ کس را بر معصیت و اراده نکرده باراده حتمی از احدی

کفر را ولکن در وقتیکه کافر شد باختیار خودش بود در اراده
خدا اینکه کافر شود و مردمان در ارادهٔ خداوند نند و در علم
اویند که نروند بهیچ چیزی از خیر بارادهٔ خودشان و باختیار خود
پس عرض کردم آیا خداوند اراده کرده از ایشان که کافر شوند آن
حضرت فرمود چنین نمیگویم ولکن من میگویم که خداوند دانست
که ایشان باختیار خودشان کافر میشوند پس اراده کرد کفر را
از جهة علم او در ایشان بکافر شدن و این ارادهٔ کفر ارادهٔ
حتمی نیست بلکه آن اراده اختیاری است یعنی این ارادهٔ
اختیاری سبب آن اختیار خود خلق است و آن علت کفر مردمان
نمیشود و علم خداوند براحوال مردم علت افعال ایشان نمیشود
پس این حدیث دلالت کرد بر اینکه خداوند بمردمان استطاعت و
قدرت داد بر کردن افعال خودشان و با وجود این قوه بر آنها
اختیار و اراده داد که اگر خواستند آن فعل را میکنند و اگر
نخواستند آنرا نمیکنند و عذاب کردن خدا بر ایشان از جهة
معصیت آنها با وجود آنکه قدرت را خداوند بایشان داده بر

این است که خداوند بر آنها حجة بالغه قرار داده است از فرستادن
کتابها و قرار دادن انبیاء و اوصیاء و باراده حتمیه کفر را از
احدی نخواسته ولکن در ازل چون دانسته که کافر و معصیتکار
باختیار خود کفر و بدکاری را باختیار خواهد کرد و آخر کافر و
گناهکار خواهد شد پس این کفر و فسق اختیاری او را اراده کرده
است باراده غیر حتمی و اگر آن کافر و فاسق باختیار خود کافر و
فاسق نمیشد خداوند نیز کفر و فسق را اراده نمیکرد باراده غیر
حتمی پس نه جبر شد و نه تفویض و ثابت شد امر بین این دو بطریق
اجمال دلیل دویم حدیث صحیح است که در کافی و غیر آن باسناد
خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود
نه جبر است و نه تفویض ولکن امر است بین این دو فرمود
مثل امر بین این دو امر آنست که تو یک کسی را در معصیت کردن
ببینی پس تو او را از آن معصیت منع و زجر و نهی بکنی پس آن
کس قبول نکند از تو و بر نهی تو گوش ندهد و بر تو ابداً اعتناء ن
کند از در پس او را رها بکنی و بخودش واگذاری پس باختیار خودش

ان معصیترا بکند پس تو او را بر معصیت کردن امر نکرده در
ان وقتیکه از تو قبول نکرد و تو او را بخودش واگذاشتی پس این
حدیث دلالت واضحکرد بر بودن واسطه در بین جبر و تفویض
و ان واسطه را بامثال بیان فرمود از جهت فهمیدن عوام و
حاصل ان فرمایش این است که خداوند مردمان را خلق کرده
و بر انها قدرت و قوت و اختیار داده است و انها را امر بطاعات
فرموده و نهی از افعال زشت کرده چونکه ایشان را بعلم ذاتی
ازلی و ابدی خود در معصیت دیده و دانسته بود پس مردمان
طغیان کننده بر نهی کردن خداوند گوش ندادند و بر منع او
اعتنا نکرده اند و نعمت صحت و قدرت او را در معصیت او
صرف کرده اند پس بعد از انکه ایشان بنای بی اعتنائی گذاشتند
بر امر و نهی خدا پس خداوند ایشان را بحال خودشان واگذاشت
و ان معصیترا باختیار خودشان کردند پس دیگر بر خدا تقصیری
نخواهد شد و در این صورت هیچ غافلی و بلکه هیچ جاهلی نمی
گوید که خداوند مردمان را بر معصیت امر کرده است و انها را

بر افعال زشت واداشته است دلیل سیم بر این حدیث معتبر است
که صدوق اعلی الله مقامه در کتاب عیون بسند خود از یزید بن عمیر
روایت کرده که در شهر مرو بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف
شدم و عرض کردم یا بن رسول الله روایت شده برما از حضرت صادق
علیه السلام که فرموده نه جبر است و نه تفویض و لکن بلکه امر است در بین
این دو امر پس معنای ان امر چیست پس ان حضرت فرمود هر کس گمان
بکند که خداوند ان کارهائی که از ما مردمان صادر میشود او
میکند و بعد از ان بر مردم بجهت ان کارها عذاب میکند پس بتحقیق
ان کس بر جبر اعتقاد کرده است و هر که گمان بکند که بدرستیکه
خداوند تفویض کرده امور خلقت و روزی را بسوی حجتهای خودش
پس بتحقیق انکس قائل شده بر تفویض پس قائل بر جبر کافر است و اعتقاد
کننده بر تفویض مشرک است گفتم یا بن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم
پس کدام است امر در بین این دو امر فرمود بودن راهی بسوی عمل کردن
بر انچه خداوند بر ان امر کرده است و نبودن راهیست بسوی ترک
کردن انچه خداوند از ان نهی کرده است پس گفتم ایا برای خداوند

این عملکردن بر طاعات و ترك کردن افعال بد مشیت و اراده
هست یا نه پس فرمود اما طاعات پس اراده و مشیت خداوند
در آنها امر کردن اوست بآنها و رضای اوست بکردن آنها
و اعانت اوست بر بجا آوردن آنها و اراده و مشیت خداوند
در معصیتها نهی کردن اوست از آنها و سخط اوست بر مرتکب
شدن آنها و خذلان و بخود واگذاشتن است در آنها گفتم پس از
برای خداوند در آن طاعات و معصیتها قضا هست یا نه فرمود
بلی هیچ فعل و کاری نیست که مردمان آنرا میکنند چه خیر باشد چه
شر مگر آنکه از برای خداوند در آن فعل خیر و شر قضاء است گفتم
معنی این قضاء چیست فرمود معنی آن قضاء حکم کردن خداوند
است بر مردمان بآنچه مستحق میشوند بر آن برای افعال خود شان
از ثواب و عقاب در آخرت و در دنیا پس این حدیث بیان کرد معنای
مشیت و اراده خداوند را که مراد از آنها امر بر طاعت است و
معاونت و یاری کردن خداوند است بر عمل کردن آنها و نهی کردن
خداوند است از معصیت و کار زشت و خذلان اوست و

بخود واگذاشتن اوست در کردن معصیتها و بیان فرمود
در این معنای قضا را که مراد از آن حکم کردن خداوند است بر
جزای اعمال از ثواب و عذاب در دنیا و آخرت و بیان کرد امر
بین جبر و تفویض را که مراد از آن وجود راهی است بسوی امر شده
و نهی شده با وجود قوة و قدرت از جانب خداوند در بندگان پس
امر و نهی را از خداوند بر طاعات و معصیتها با وجود بودن راهی
بسوی آنها دلیل باطل بودن جبر و تفویض و وجود واسطه فرموده است
و تفویض باین معنی که در این حدیث فرموده است از جماعت شیعه
قائل دارد مثل غلات خذلهم الله و یکی از معنای تفویض است
و اما تفویض بر معنای دیگر پس فی الجمله در احادیث سابقه گذشت
و بعد خواهد آمد که جماعت از غیر شیعه بر آن قائلند و بدانکه قضا
باین معنی که در این حدیث فرموده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نیز در آخر حدیث که دلیل پانزدهم بود ذکر شد و در روایت اصبغ
بن نباته که مرحوم آیة الله علامه اناراد در شرح تجرید نقل کرده است
که آن شیخ گفت چیست قضاء و قدر که ما را بآن قضاء و قدر

سبر کردیم و بدون اینها نرفتیم و نیامدیم پس حضرت فرمود آن
امریست از خداوند و حکم است از او و این آیه را خواند وَقَضَى
رَبُّكَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ یعنی حکم و امر کرده خدای تو ای پیغمبر
که عبادت نکنید مگر او را پس آن شیخ برخاست در حالتیکه مسرور
بود و آن ابیات را انشاء کرد و قریب بر این در روایت احتجاج
طبرسی است که آن شیخ گفت پس چیست قضا و قدر که آنها را
ذکر فرمودی یا امیر المؤمنین علیه السلام حضرت فرمود امر باطاعت و نهی
از کار زشت است و قدرت دادن خدا است بکار نیکو و ترک
معصیت و اعانت خدا است بنزدیک شدن بسوی او و خذلان او
است بر کسی که معصیت بکند و وعده خدا است بر اطاعت کردن
و وعید او است بر معصیت نمودن و ترغیب او است بر طاعات
و ترسانیدن خدا است از کار بد کردن همه اینها قضا خداوند
در افعال ما و قدر او است در اعمال ما و اما غیر این معناها برای
قضا و قدر پس گمان مکن آنرا پس بدرستیکه گمان کردن بغیر آنچه
من گفتم عمل را باطل میکند پس آن شیخ گفت غصه را از من برداشتی یا

امیر المؤمنین علیه السلام خداوند از تو غصه را بردارد پس حاصل الفا
با این معناهای سابق یکی و یا نزدیک باهمند و منافات در این
احادیث و معناهای قضا و قدر ندارد دلیل سیم و دویم حدیث
معتبر است که در احتجاج طبرسی و تحف العقول بسند خودش از
حضرت ابو الحسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت در رساله
خودش باهل اهواز فرمودند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند
جبر نیست و نه تفویض بلکه امر در میان این دو امر است عرض کردند
پس آن کدام است یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنکه
فرمود و من از برای هر یکی یک مثل میزنم از جبر و تفویض منزله
در میان این دو منزله مثل مثلیکه نزدیک بکند معنی را از او طلب
کننده آن و آسان بکند بر آن بحث کردن را از شرح این مطلب
و شاهد باشد بر آن قرآن بمحکم آیات خودش و تصدیق آن بکند
بحث صاحبان عقل محقق شود و از خداوند است عصمت و توفیق
و بعد از آن فرمود اما جبر پس آن اعتقاد آنکس است که گمان کرده
بدرستیکه خداوند عز و جل مجبور کرده بندگان را بر معصیتها

وعذاب کرده برایشان بسبب این معصیتها و هر کس براین قول
قائل شود و اعتقاد کند پس بتحقیق بر خداوند ظلم کرده و او را
تکذیب نموده و دروغ بسته بر خداوند فرمان او را که در آیه فرموده
وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا یعنی خداوند تو بر هیچ کس ظلم نمیکند و باز
فرموده ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ یعنی
این عذاب که بر تو میرسد بسبب آنچیزیست که تو آن را مقدم
کرده و عمل نموده و خداوند ظلم کننده نیست بر بندگان خودش
با آیات زیاده در این معنی پس کسیکه گمان بکند که او مجبور است
بر معصیتها پس بتحقیق آنکس حواله کرده گناه خود را بر خداوند عز
وجل و ظلم کرده بخداوند در نسبت دادن عذاب کردن خداوند
بر او بجهت آن معصیتها که خداوند او را بآنها مجبور کرده و هر که
بر خداوند ظلم بکند پس آنکس کتاب خداوند را تکذیب کرده است
و هر که کتاب خداوند را تکذیب بکند لازم میشود بر او کفر باجماع
جمیع امت از سنی و شیعه و آن مثلیکه برای جبر زده میشود مثل
آنکس است که مالک و صاحب گرفته یک عبد و بنده زر خرید

خود را که آن عبد زر خرید بغیر از نفس خود چیزی را مالک نیست
و قادر بر هیچ شیئ نباشد و در دست و تصرف او از متاع و مال
دنیا نیست پس با وجود این علم او که عبد او چیزی ندارد امر بکند
عبد خود را برفتن ببازار و خریدن آن عبد چیزی را برای آقای خودش
و دیگر بر آن عبد پول ندهد برای آنچیزیکه او را خواهد خرید
و آن آقای عبد بداند که آن شیئ را بدون پول نمیدهند و کسی
آن چیزی را بدون ثمن نمیتواند بدست بیاورد و از این طرف آقای
آن عبد تعریف نماید نفس خود را بعدالت و انصاف و حکیم
بودن و بر چیزی بیجا ظلم نکردن پس بترساند عبد خود را که اگر آن
چیزی را و آن متاع را از برای من نیاوردی بر تو عقاب و عذاب میکنم پس
آن عبد برود ببازار و اراده بکند که آن متاع را بگیرد و برای
مولای خود بیاورد زیرا که مولای او او را برای آن فرستاده است
پس بیابد مانع شونده بر آن و پول را از آن عبد صاحب متاع
بخواهد و بگوید که بدون پول ما متاع را مجانی و مفت بکسی نمیدهیم
زیرا که قرار بازار همین است که چیزی را در مقابل پول میدهند

نرسید و نپول پس آن عبد بیچاره بی پول برگردد خائب و ناامید
و بدون آن متاع و بگوید بمولای خود که از ابدون پول ندادند
و من هم که مبلغی پول از نداشتم و تو نیز خود ترا بر من بر عدالت
و انصاف وصف کردهٔ پس در این وقت مولای او غیظ و غضب بکند
بر آن عبد و بر او عقاب و عذاب نماید از جهة نیاوردن آن متاع
و عذر میده را که من پول نداشتم و تو نیز مرا بدون پول فرستادی
قبول نکند و آن عبد بیچاره را معاقب و معذب بکند پس در این
فرض البته آن مولای عبد ظلم کننده و تعدی نماینده و باطل گو
میشود نیز زیرا که خودش را بعدل و انصاف و حکمت وصف کرده
بود و اگر در این فرض بر این عبد عذاب نکند و ابداً بر او متعرض
نشود پس آن مولای عبد نفس خود را تکذیب خواهد کرد و خود را
در نظر بد دروغگو و خلاف گوینده خواهد نمود زیرا که اول گفته
بود که اگر متاع را نیاوری و بدون آن بیایی ترا عذاب و عقاب
میکنم پس اگر عذاب نکند دروغگو میشود و اگر عذاب بکند
ظالم کننده میگردد پس دروغ و ظلم هر دو منافات با عدل و حکمت

و انصاف دارد و عدالت و حکمتش را دروغ و ظلم نفی و رفع میکند
و خداوند اجل و عالی است از اینچیزها که مجبره و اعتقاد کنندگان
بر جبر میگویند علواً بزرگ یعنی بنا بر اعتقاد اهل جبر مثل خداوند
مثل آن مولا میشود و مثل بندگان مثل آن عبد میگردد که خود
خداوند فرموده ای بندگان من اطاعت بکنید و بر من عبادت
نمائید و معصیت نکنید و مرتکب افعال زشت نشوید و اگر
معصیت و کارهای زشت بکنید شما را عذاب و عقاب میکنم
پس با وجود این ایشان را بر معصیت کاری و بد کرداری مجبور
بکند و ایشان را نگذارد که باختیار خود بروند و اطاعت و
عبادت بکنند و بلکه آنها را وادار کند بر کارهای زشت
پس در اینصورت اگر بر مردمان در مقابل معصیت ایشان عذاب
بکند در آنوقت ظلم کننده و تعدی نماینده میشود زیرا که مردم
را خود خداوند بر معصیت مجبور کرده است و اگر عذاب نکند
در مقابل معصیت آنها هر اینه دروغگو خواهد شد و لغوگو
خواهد گشت زیرا که فرموده بود هر که اطاعت و عبادت نکند

ورا عذاب خواهم کرد پس ظلم وتعدی ودروغ هر دو منافات با
عدل وحکمت ودارند وبلکه او خالق عدل وعادلان وجاعل
صدق وصادقان است پس چطور میشود خودش ظالم وغیر عادل
وکاذب وغیر صادق بوده باشد پس وقتیکه جبر این طور قباحت
وشناعت لازم گرفت بداهة واشکارا ان باطل خواهد شد و
عجب مثل بود در بطلان جبر کلام الاملام امام الکلام وبعد از
کلامی چند انحضرت فرمودند واما تفویض که حضرت صادق علیه السلام انرا
باطل فرمودند ومندین برا انرا بخطا وضلال نسبت داده است پس
ان تفویض اعتقاد کردنست براینکه خداوند واگذار نموده بر
بندگان اختیار امر ونهی کردن را وامر ونهی خداوند در دست
مخلوقات است وخداوند مردمان مهمل وبی تکلیف گذاشته
ودر این تفویض یک کلام دقیقی است که نرفته بغور کردن در ان
ودقت نمودن بران را مگر ائمه هدایت کنندگان از عترت ال
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم مصنف میگوید یعنی بنابر همین
تفویض که اعتقاد کرده اند اختیار خلافة وامامت وخلیفه قرار

دادن بعد از پیغمبر صلی الله علیه واله در دست مردمان است نه
در اختیار خداوند ونه در دست حضرت رسول خدا صلی الله
علیه واله وسلم است وبلکه مردمان خودشان مختارند وصاحب
اختیار مطلقند در تعیین خلافت وامامت در هر که خواسته
باشند هر چند یکه ان کس فاسق وکافر بوده باشد وجاهل وبی
عقل محض شود زیرا که امر ونهی خداوند ودین او بر ایشان تفویض
شده است وبعد از این انحضرت فرمودند پس بدرستیکه اهل تفویض
میگویند هرگاه خداوند بر ایشان تفویض کرد بر جهة اهمال ومردمانرا
باختیار خودشان گذاشت هر اینه لازم میشود بر خداوند که بر
ایشان ثواب بدهد بر هر چه میکنند هر چند یکه ان فعل قبیح
باشد ونمیشود برای ایشان در افعال واعمال خودشان عقاب زیرا
که خداوند انها را باختیار خودشان حواله کرده است پس این مقاله
واعتقاد اهل تفویض بد ومعنی بر میگردد ولازمه این قول دو چیز
است یکی انکه مردمان غلبه کنند بر خداوند واو را الزام بکنند
بر قبول کردن اختیار ایشان با رای خودشان چه خداوند راضی

باشد وچه راضی نشود پس اگر چنین بوده باشد که میگویند
خداوند وهن ومهملی لازم می‌اید دویم انکه خداوند جل جلاله
وتقدس ذاته واسمائه عاجز شود از بنده کردن مردمان بامر کردن
ونهی نمودن پس وقتیکه عاجز شد تفویض بکند بانها امر ونهی خودرا
وجاری بکند امر ونهی را بر میل ایشان زیرا که خودش عاجز مانده از
بنده کردن انها بامر کردن ونهی نمودن برحسب اراده خودش
پس قرار داده باشد اختیار را بر میل ایشان در کفر وایمان وکافر
ومؤمن شدن بامیل انها بوده باشد وبرهردو ثواب داشته
باشند ومثل این تفویض مثل انکس است که یک عبد را بخرد
تا انکه ان عبد وبنده زرخرید خدمت بکند برا او واورا بشناسد
بر مولائی واقائی وبرامر ونهی او اطاعت بکند وصاحب عبد ومالک
ان بنده زرخرید ادعا بکند که من قادر وقاهر وغالب وحکیم
هستم پس در این حالت قدرت وقوت وشوکت وعظمت بر عبد
خودش امر ونهی بکند ووعده کند بر اطاعت وانقیاد عبد امرهای
اورا ثواب بزرگ را بترساند بر مخالفت ومعصیت او عذاب

دردناکرا پس در این هنگام ان عبد بر صاحب خود خلاف بکند
وبرامر ونهی او گوش نکند واقدام ننماید وهر امر ونهی که از مولای
او صادر بشود انرا باراده مولای خود نکند وبلکه ان عبد تابع هوای
نفس خود باشد وبامیل خود رفتار بکند وابدا بر میل مولای خود
اعتنا نکند ومولای او اورا بفرستد برای بعض حوائج خود ودر
ان حاجت نیز صلاح خود عبد باشد پس ان عبد برود بسوی غیر
ان حاجت وبهوا پرستی خود رود وهوای خود را بیاورد وخواهش
نفس خود را بکند از جهت خلاف کردن بر مولای خود وبجا اوردن
ضد مقصود مولا پس مولای او میبیند که عبد او خلاف اراده
اورا کرده وعمدا بر مولا مخالفت نموده وانچه اوگفته بود اورا نکرده
وضد مقصود اورا نموده پس ان عبد بگوید که من خاطر جمع شدم
بر تفویض تو تمامی کارهای خود را بر من پس از این جهت من بر هوای نفس
خودم رفتار کردم وتابع اراده خودم شدم زیرا که تفویض با امر
کردن تو بر مقصود خودت منافات دارد وتو نمیتوانی با تفویض
کردن امرها ونهیهای خودت بر من دیگر بمقام عتاب وعذاب —

بنائی بعلت آنکه با وجود تفویض کردن امر و نهی مولاے دیگر
جلوگیرے معنے ندارد زیرا که جمع شدن دو ضد محالست و تفویض
امرها و نهیها با جلوگیرے و عتاب کردن عبد محالست که در یکجا
جمع شود مصنف مے گوید یعنی بنا بر اعتقاد اهل تفویض مَثَلِ خداوند
مَثَلِ همان مولا میشود و مَثَلِ بندگان مَثَلِ آن عبد میگردد که
خداوند بندگان را از عدم بوجود آورده و قادر و قاهر و
غالب و حکیم بودن خود را ببرهان بیان کرده و بلکه نشان داده
است و ایشان را امر بر اطاعت خود و نهی از معصیت خود کرده
است و برانها وعدۀ ثواب و ترسانیدن از عذاب نموده و این همه پیغمبران
و کتابها برای هدایت و اطاعت و اجتناب کردن از معصیت
او فرستاده و با وجود این همه تاکیدات و اسباب و آلات پس مردمان
تابع هواے نفس خودشان باشند و خلاف مقصود خداوند را بکنند
و بعد بگویند که تو بر ما تفویض کرده بودے و امر و نهی و خلاف و
اطاعت را باختیار ما سپرده بودے دیگر عقاب و عتاب معنی ندارد
و خداوند را تو نمیتوانی که بر ما ها متعرض بشوے و بگوئی چرا فلان

مظلوم را کشتید و چرا فلان چیز را غصب کردید زیرا که ما اختیار
دار تو بودیم و امورات جمیع عالم بر ما تفویض شده بود و اگر یک
کسی از جانب خداوند بگوید که ایجاهلان و ای احمقان خداوند
در کدام مجلس و مشهد و در کدام محل و مکان و در چه جاے زمین
و آسمان و در کدام کتاب و بواسطۀ کدام جناب و بموجب کدام قباله
و التزام نامه امرها و نهیهاے خود را بر شما سپرده و بر اختیار شما واگذار
کرده است و خودش مثل آدمهاے خسته و دلشکسته در یک کنار
نشسته و از دور بر شماها نظر کرده است پس چه جواب دارید و چه
خواهید گفت عجب از این هذیان و تعجب از گفته این شیطان
که در میان آدمیان پنهان و در شکل انسان در آمده و لغویات
خود را جلوه داده وَلَقَدْ بَلَغَ فِي الْهَذَيَانِ إِلَى حَدِّ الْإِعْجَازِ و از بسکه
هذیان گفته هذیان او بر حد معجزه رسیده و چه عجب که او
ادعاے امامت و بلکه نبوت و بلکه خداوندے نکرده زیرا که هیچ
کدام از بشر برای معجزه هذیانی و براین گفته شیطانی قادر نیست
و ظهور میشود که اختیار امرهاے و نهیهاے خداوند در دست

مردمان وجاهلان باشد وحال آنکه خودش در سورهٔ قصص
فرموده است وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
یعنی خداوند تو هرچه را که بخواهد خلق میکند واختیار در ید
قدرت او است ونیست در مقابل اختیار خداوند از برای مردمان
وبندگان اختیاری وبعد فرمود سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
یعنی خداوند منزه است وغالی وبلند است از اینکه مردمان
باو شریک قرار بدهند ودر قبال اختیار او اختیاری داشته باشند
در دین او ودر سورهٔ احزاب فرموده وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ
إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ یعنی
نیست از برای هیچ مرد مؤمن وزن مؤمنه زمانیکه خداوند و
رسول او حکم فرمود برامری وچیزی که از برای ایشان اختیار باشد
از امر خودشان ودر مقابل اختیار خداوند ورسول او مردمان
صاحب اختیار بوده باشند ودر سورهٔ زخرف فرموده أَهُمْ
يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
یعنی آیا این مردمان رحمت خداوند را در بین خودشان تقسیم

میکنند وصاحب اختیار شده اند ورحمت را بر هر که میخواهند
میدهند وحال آنکه معیشت ایشان را در این دنیای دنی و
فانی که من خداوند ایشانم تقسیم نموده ام واختیار این معیشت
چند روزه را بایشان واگذار نکرده ام تا چه برسد براینکه احکام
خود را بایشان تفویض بکنم و واگذار نمایم پس با وجود این آیات
واضحه چطور میشود که کسی بگوید که خداوند امرهای دینیهٔ
خود را واحکام دینش را بر مردمان تفویض و واگذار کرده است
وامام علیه السلام در این مثال بطلان تفویض و واگذار کردن امر و
نهی خداوند را بر بندگان مثل ماه شب چهاردهم روشن کرده
ومانند آفتاب آشکار نموده چنانکه در مثال جبر ومجبور بودن
مردمان شناعت وقباحت جبر را مثل شمس واضح فرموده است
پس باید امام این نحو بوده باشد نه مثل امام فخر رازی که گفته
مسئلهٔ جبر وتفویض وبطلان آنها خیلی مشکلست واین مسئله
بسیار عجیب است وبلکه گفته که بر هر یکی از جبر وتفویض آیات
بسیار دلالت کرده چنانکه کلام او را در سابق نقل کردیم وما

چند آیه در اوّل در بطلان جبر و سه آیه در اینجا در باطل بودن
تفویض ذکر کردیم و علاوه بر اینها آیا میشود این نحو سخن باطل را
و حرف شنیع و قبیح را بر شخص جاهل نسبت داد چه برسد بر
عاقل چه برسد بر خالق عقل و عاقلان و بر عقل دهندهٔ مردمان
العیاذ بالله از این بهتان و از این نحو طغیان و هذیان که با
وجود این سخنان خود شرا پیشوای مردمان میدانند و ادعای
عالمی میکند پس ای برادر بدان که حلّ مشکلها و جواب مسئلها
در کلام ائمهٔ هدی علیهم السّلام است و در هر مسئله باید رجوع
باحادیث ایشان علیهم السلام کردند بکلام غیر ایشان زیرا که
دین خداوند را ایشان میدانند و قرآن در خانهٔ ایشان نازل
شده است و اگر بر امامت حضرت ابو الحسن عسکری علیه السلام هیچ
دلیل عقلی و نقلی نباشد پس همین حدیث او برهان واضحست
و دلیل لائح است بر امامت او زیرا که دیدی چه طور جبر و تفویض
را باطل کرده و شناعت و قباحت و افتضاح آنها را بر کجا رسانده
که عقل عاقلان حیران و جمیع عالمان در بیان مثال او سرگردان

است و آدم عاقل نزدیک است که دیوانه بشود از حلاوت و فصاحت
کلام آن امام علیه السلام و چنان تکلم و تعلیم فرموده است که عقول
علمای فحول در جنب آن مانند قطره است نسبت بدریای
بی پایان و بعد از ذکر آن مثال آنحضرت فرمود و هر که گمان
بکند که بدرستیکه خداوند تفویض کرده قبول کردن امر و نهی
خود را بسوی اختیار مردمان پس بتحقیق آنکس عجز را و ضعف را
بر خداوند ثابت کرده و واجب کرده بر خداوند قبول کردن
هر چیز را که مردمان عمل کرده اند از خیر و از شر و کفر و فسق و فجور
و باطل نموده است امرهای و نهیهای خداوند را که در کتابهای
خود بتوسط پیغمبران خود فرموده است و بعد فرمود در مقام
بیان امر که بدرستیکه خداوند خلق کرد مخلوقات را بقدرت
کاملهٔ خودش و استطاعت را برایشان عطا فرمود که قادر باشند
بر عبادت و اطاعت از امر و نهی او و قبول کرد از ایشان تابع بودن
بر امر او و نیز راضی از بندگان شد بر تبعیت ایشان امرهای او را
و ایشان را نهی کرد از معصیت خود و ذم کرد هر آنکسیرا که بر

او عصیان بکند و وعدهٔ عقاب نمود براو واز برای خداوند است
اختیار تمام وتمام در امر کردن ونهی نمودن واختیار میکند انچه
راکه اراده دارد وامر میکند بران مختار خود ونهی میکند ازانچه
ازا مکروه میدارد وثواب میدهد وعقاب میکند بسبب ان
استطاعتی که ازاد در بندگان قرار داده است ازجهة تابع بودن
انها امرهای خداوند را وازجهة اجتناب کردن ایشان از
معصیتهای خداوند را بعلت انکه او عدل محض است وانصاف
وحکمت از او ناشی شده وحجت را بنهایت رسانده وچیزی
نگذاشته که نگوید بوعدهٔ ثواب کردن واز عذاب ترساندن
واختیار وبرگزیدن از اوست که اختیار میکند هرکه را میخواهد
از بندگان خود اختیار کرده حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه
واله را ومبعوث کرد اورا برسالت بسوی خلق خود واگر تفویض
میکرد اختیار امور خود را بر بندگان خود هراینه جایز میشود
ازبرای قریش اختیار کردن امیة بن صلت وابی مسعود ثقفی را
زیرا که این دونفر در نزد قریش افضل بودند از انحضرت بجهة

انکه ایشان گفتند لَولا نُزِّلَ هذَا القُرانُ علی رَجُلٍ مِنَ القَریَتَینِ
عَظیمٍ یعنی گفتند چرا این قران نازل نگردید بیکی از دونفر
که یکی از اهل مکه ودیگری از اهل طایف است که هرکدام از
انها مرد عظیم الشان وصاحب دولت وشوکت ومال ومنال
است ومراد قریش از این اینان دونفر بود پس این همان قول
درمیان دو قولست که نه جبر است ونه تفویض وبرهمین قول
بین دو قول خبر داده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ان
وقتیکه سؤال کرد از او عبایة بن ربعی اسدی از استطاعت و
قدرت وقوت بندگان پس انحضرت فرمود ایا تو مالک میشوی
ان استطاعت وقدرت را بدون انکه از خداوند باشد
ان قدرت وقوت ویا انکه تو مالک میشوی ان را با شراکت ومعیت
خداوند پس عبایه ساکت ماند پس انحضرت فرمود بگو ای
عبایه گفت چه بگویم حضرت فرمود اگر بگوئی مالک میشوی
قدرت وقوت را باشراکت خداوند ترا میکشم واگر بگوئی مالک
میشوی قدرت وقوت را بدون اذن خداوند ترا میکشم

گفت پس چه بگوییم یا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود میگوئی آن
قدرت و استطاعت را مالک میشوی بسبب دادن خداوند
که بتو داده است از بدون اینکه تو خودت صاحب قدرت و قوت بوده
باشی پس هرگاه خداوند آن قوت و استطاعت را بتو داد این
انعطای اوست و اگر آنرا از تو گرفت خداوند برای این از بلای
و ابتلای او میشود بر خداوند است مالک و صاحب اختیار
بر آنچه بتو داده است و مالک است بر آنچه ترا بر آن قادر و قدرت
دار کرده است آیا نشنیده که مردمان از خداوند سؤال می
کنند حول و قوه را نزد اینکه میگویند لا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ
پس عبایه گفت تاویل و تفسیر آن چیست یا امیر المؤمنین ع
حضرت فرمود یعنی نیست برگشتن برای ما از معصیتهای خداوند
مگر بباز داشتن خداوند و نیست قوت و قدرت برای ما
بر طاعات خداوند مگر بعون و اعانت و مدد و یاری کردن
خداوند پس عبایه برخواست و دستهای و پاهای آنحضرت را بوسید
تا آخر حدیث که طولانی است پس در آخر این حدیث امر بین دو

امر را اولاً از قول خودش بیان کرد و ثانیاً از فرمایش حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرمود و این امر بین دو امر را مکرراً
بیان نمود بطریق واضح دلیل ییم و سیم حدیث معتبر است که
در کنز الفواید و تحف العقول باسناد خود روایت کرده اند که
حسن بصری نوشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که این کاغذ
از حسن بصری است بسوی حضرت حسن بن رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم اما بعد پس بدرستیکه شما طایفه بنی هاشم
کشتیهای جاری شونده اید در لجه‌ها و موجهای غرق کننده و چراغهای
تاریکی هستید و علمهای هدایت و ائمه پیش رو هستید
و آنکسانیکه هر که تابع شما باشد نجات یابد و آن کشتی میباشید
که مؤمنان بسوی آن میروند و در آن کشتی چنگ زنندگان
نجات یابند بتحقیق زیاد گردید یا بن رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم در نزد ما گفتگو در قدر و پیدا شده اختلاف
ما در استطاعت و مستقل بودن بندگان در افعال خودشان
پس تعلیم کن بر ما آنچه را که رای تو و رای پدران تو است پس

بدرستیکه شما همان ذریتی هستید که بعضی از آن از بعضی
دیگر است واز علم خداوند تعلیم شده اید وخداوند شاهد
است بر شما وشما شاهدید بر مردمان والسلام پس آنحضرت
در جواب او نوشت این کاغذ از حسن بن علی است بسوی حسن
بصری اما بعد پس کتاب تو بمن رسید در وقت حیرت تو وحیرت
انکسانیکه تو گمان کرده که انها از امتان ما یند وشما چطور
رجوع میکنید بر ما وحال آنکه در گفتن زبانی با ما باید در
عملکردن وبدان با وجود این بدرستیکه هرگاه حیرت تو وحیرت
انکسانیکه در نزد تو است بمن نمیرسید از جواب دادن ساکت
میشدم ولکن من ناصح و پسر ناصح وامین هستم وانچه من در ان ام
باشم انستکه هرکه ایمان نیاورد بقدر خیران وشران پس انکس
کافر است وهرکه حمل بکند معصیتها را بر خداوند پس انکس فاجر
شده بدرستیکه خداوند اطاعت گردیده نمیشود باکراه و
معصیت گردیده نمیباشد بمغلوب شدن که معنی جبر است و
بندگان را مهمل ونخود واگذار نکرده که معنی تفویض است و

لکن خداوند عز وجل مالک است بر انچه بر ایشان داده وقادر
است بر انچه بکه انها را بر ان قدرت داده یعنی قدرت واستطاعت
را او بمردمان داده بقدرت خداوند بکه هر انچه که خواست
از ایشان میگیرد پس فرمود اگر بندگان بامر خداوند اطاعت
کردند پس ایشان را مانع نمیشود واز اطاعت صد نمیکند
واگر انها مرتکب معصیت خداوند شدند واراده که امکان دهد
نمودند پس خداوند اگر خواست که منت بگذارد بر ایشان پس
بهدایت خودش حایل میشود میان انها ومیان معصیتهای انها
حایل نشد پس خداوند بندگان را بر معصیت وادار نکرده وانها را
برگناه کردن اجبار واکراه نفرموده وایشان را بر معصیتها الزام
ننموده است وبلکه خداوند بر انها طاعات وگناهان را شناسانیده
وقرار داده برای ایشان راهی بسوی کردن انچه که انها را بر ان دعوت
کرده از طاعات وراهی بسوی ترک کردن انچه انها را از ان نهی کرده
است واز برای خداوند است حجة بالغه والسلام ودر روایت تحف
العقول چنین فرموده هرکه ایمان نیاورد بقدر خیران وشران

رسید که خداوند او را سجد اند پس انکس که فرشته است پس
در این حدیث بیان کرد بطلان جبر و تفویض را و ذکر فرمود امری
بین دو امر را ببیان شافی و کافی بطریق اختصار که حاجت بشرح
آن ندارد دلیل سی و چهارم حدیث معتبر است که در احتجاج بسند
سند خود از داود بن قبیصه روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت
امام رضا علیه السلام میفرمود که کسی از پدرم پرسید که آیا منع کرده
است خداوند از انچه امر کرده بان و آیا نهی کرده است از انچه او را
اراده کرده و آیا اعانت کرده است بر انچه او را اراده نکرده پس پدرم
فرمود اما انچه سوال کردی آیا منع کرده است خداوند از انچه
امر کرده بان پس این جایز نیست و هرگاه جایز شود این هر اینه لازم
میشود که ابلیس را از سجده کردن بر ادم منع کند و اگر او را منع
میکرد پس باید او را معذور بکند و بر او لعنت نکند و حال انکه
کرده است و اما انچه سوال نمودی که آیا خداوند نهی کرده است
از انچه او را اراده کرده پس این نیز جایز نیست و هرگاه این جایز باشد
لازم میگردد که از حضرت ادم در ان وقتیکه او را نهی کرده از

خوردن همان درخت اراده بکند او را و خوردن را او اگر چنین
میبود اطفال مکتب او را زنا میکردند وعصی ادم ربه فغوی
و از برای خداوند جایز نیست که امر بکند بچیزی و اراده بکند
باراده حتمیه غیر او را و اما انچه سوال کردی که آیا اعانت میکند خداوند
بر انچه او را اراده نمیکند پس این هم بر خداوند جایز نیست و خداوند
اجل است از اینکه اعانت بکند بر قتل انبیاء و یاری بکند بر تکذیب
پیغمبران و مدد بکند بر کشتن حضرت امام حسین علیه السلام و فضلاء از
اولاد او علیهم السلام و چطور میشود که اعانت کند بر انچه اراده
ندارد او را و حال انکه اراده کرده و زجر بر ان مردمانیکه مخالفت
او را کرده اند و لعن کرده بر انها بجهة انکه ایشان تکذیب کرده اند
اطاعت خداوند را و از جهة مرتکب شدن انها بمخالفت خداوند و اگر
جایز باشد اعانت کردن خداوند بر انچه او را اراده نکرده است لازم
میاید که بکفر فرعون و ادعاء خدائی او اعانت بکند او را گمان میکنی
که خداوند اراده کرده از فرعون که ان ملعون ادعاء خداوندی بکند
پس گوینده این سخن تو به بکند از دروغ گفتن بر خداوند و اگر

عبد کافر میشود بعد از انکه میرسد بان و قبیله حجت از جانب خدا
لازم میشود بر ان پس حق بر او عرض و انکار میگردد پس او انکار
میکند پس بسبب انکارش حق را کافر میشود زندیق گفت پس با جبر است
که خداوند بر عبد شر را مقدر بکند و او را امر بکند بجبر و حال انکه
او قدرت ندارد بر خیر که بر ان عمل بکند و بعد از این تقدیرش بر عبد
خود عذاب بکند فرمود بدرستیکه بر عدل و رأفت خداوند
لایق نیست که بر عبد مقدر بکند شر را و از او اراده نماید و بعد
از ان او را امر بکند با آنچه میداند که او قادر نیست بکردن ان
و نهی کند او را از انچه بترک ان قدرت ندارد و بعد از ان بر او
عذاب کند بر ترک کردن انچه خداوند میداند که بنده بر فعل ان
قادر نیست پس اینحدیث دلیل واضحست در بطلان جبر و تفویض و
ثبوت واسطه دلیل سیم و ششم حدیث معتبر است که صدوق در
توحید و عیون و امالی بسند خود از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده
است که حضرت فرمود روزی ابو حنیفه از خدمت صادق علیه السلام بیرون
شد و با حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ملاقات کرد در حالتیکه ان

حضرت طفل بود پس گفت ای بچه معصیت و گناه کارها از کیست
پس انحضرت فرمود از سه وجه خارج نیست یا از خداوند خواهد
بود و حال انکه از او نیست پس سزاوار نیست از برای خداوند کریم
اینکه عذاب بکند بر بنده خودش بسبب انچه ان را ان بنده نکرده
است و یا انکه ان معصیت از خداوند است با شراکت بنده او
پس لایق نیست که شریک قوی ظلم بکند بر شریک ضعیف خود و
یا انکه بوده باشد معصیت از خود بنده بدون شراکت خداوند
و حال انکه همین است نه غیر ان پس اگر خداوند عذاب کرده بر ان
بنده پس بسبب معصیت او است و اگر عفو کرده از او پس بکرم
خود و بجود خودش از او عفو کرده است پس این حدیث دلالت
کرده بر بطلان جبر و تفویض و بودن معصیتها از بندگان
زیرا که اگر جبر باشد معصیت از بندگان نمیشد و اگر تفویض
میشد گناه معنی نداشت زیرا که هر چه بندگان بکنند اختیار
دارند و بودن معصیت از بندگان دلیل است که از برای
ایشان فعل اختیاری هست چنانکه ایة الله علامه اعلی الله

مقام در این مقام فرموده است که جماعت امامیه قسمت
کرده اند افعال را بدو قسم قسم اول آن افعال است که متعلق
است بقصد ما و بدواعی ما و باراده و اختیار ما و بر حرکت
اختیاریه ما که از ما صادر میشود مثل حرکت کردن بطرف راست
و چپ قسم دویم آنکه متعلق نیست بقصد و اراده و اختیار ما
مثل آن آثاریکه خداوند آنها را در وجود ما کرده از لونها و نموها
و حرکت نبضها و غیر ذلک و این مذهب حکما است و حق اینست
که ما بضرورت میدانیم که ما فعل کننده ایم و عقل و نقل بر این
دلالت کرده است اما دلالت عقل پس بدرستیکه میدانیم بضرورت
وجدان فرق را در میان حرکت اختیاریه مان و حرکت اضطراریه
مان و حرکت جمادات و بضرورت میدانیم قدرت خود مان را
بحرکت اختیاری مثل حرکت بطرف راست و چپ و عجز خود را از
حرکت اضطراری مثل حرکت و رفتن باسمان و افتادن از بلندی
و نبودن قدرت جمادات بر حرکات و آنکسیکه اسناد میدهد
افعال را بر خداوند مثل جبریه میگوید فرق در میان حرکت

اختیاری و اضطراری نیست و آنکس حکم میکند بر نبودن
چیزیکه ضرورت و بداهت بر بودن آن حکم کرده است و ابو
الهذیل علاف خوب گفته که خر بشر از خود بشر عاقلتر است زیرا
که اگر خر را ببری بسر جوی کوچک و او را بزنی پس از آن جوی میجهد
و جستن میکند و اگر او را ببری بسر جوی بزرگ پس هر قدر آن
حیوان را بزنی که از آن نهر بگذرد و جستن بکند جستن نمیکند
زیرا که آن خر فرق میگذارد در میان آنکه بر آن قدرت دارد و
در بین آنکه بر آن قدرت ندارد و اما بشر پس فرق نمیگذارد
در بین آنکه بر آن قدرت دارد و آنکه قدرت بر آن ندارد تمام
شد کلام علامه علیه الرحمة دلیل سیم و هفتم حدیث صحیح جعفری
است که صدوق علا الله مقامه در کتاب توحید و عیون خود
روایت کرده است که در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام جبر و تفویض
ذکر شد پس آنحضرت فرمود آیا بر شما عطا بکنم در این جبر و تفویض
اصلی که خودتان در آن ابدا اختلاف نکنید و هیچ کسی نتواند
که با شما مخاصمه و مجادله بکند و اگر با شما طرف صحبت شدند

بایشان غالب بشوید عرض کردیم اگر یاد بدهید خوب است پس
فرمود بدرستیکه خداوند اطاعت کرده نمیشود باجبار و
اکراه و معصیت شده نمیگردد بمغلوب شدن و خداوند
مردمان را مهمل نگذاشته و امر و نهی خود را بایشان واگذار
نکرده است در ملک خودش و اوست مالک آنچه بایشان
داده و اوست قادر بر آنچه مردمان را بر آن قدرت داده است
پس اگر بندگان اطاعت کردند خداوند ایشان را از طاعت منع
نمیکند و در بین طاعت و ایشان حایل نمیشود و اگر معصیت
اراده و قصد و اقدام کردند پس خداوند اگر خواست که در
میان ایشان و معصیت حایل بشود میکند آن حایل شدن را
و اگر حایل نشد و ایشان آن معصیت را کردند پس خداوند
ایشان را بر آن معصیت داخل نکرده و ایشان را بر آن مجبور ننموده
است و بعد آنحضرت فرمود هر کسیکه اطراف و حدود این کلام را
حفظ و ضبط بکند بر خصم خود غالب میشود پس این حدیث بدلالت
واضح بیان کرد بطلان جبر و تفویض را و ثبوت واسطه را بطریق

اختصار دلیل سیم وهشتم حدیث حسن بن محمد است که در
بحار از رجال کشی روایت کرده است که وارد شد بر عبد الملک
شخص قدری و بر علمای اهل شام غالب گردید تا آنکه حضرت
امام محمد باقر علیه السلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را
فرستادند تا آنکه آن شخص بخدمت آنحضرت رسید پس آن قدری
گفت بپرس از آنچه میخواهی حضرت فرمود بخوان سوره حمد را
پس آن شخص خواند تا آنکه رسید بقول خداوند ایاک
نَعْبُدُ وَاِیّاکَ نَسْتَعِینُ پس حضرت فرمود توقف کن و نگذر
از آن کلام و بگو بمن که از کدام کس استعانت و طلب یاری
میکنی و چیست حاجت تو بسوی طلب اعانت بسوی عبادت
کردن و حال آنکه در اعتقاد تو امر بتو تفویض گردیده است
پس آن شخص مبهوت شد و چیزی نتوانست بگوید و خداوند
هدایت نمیکند آن قوم را که ظالمند پس در این حدیث آنحضرت
بطلان تفویض را در چند کلمه بطریق اختصار واضح کرد
و شیخ مفید اعلی الله اعلامه در مقام بیان اعتقاد اهل

تفویض فرموده است که تفویض پس آن قایل شدن است
برفع خطر و عذاب از خلق در افعال ایشان و مباح بودن
هر چیزی برایشان که خواسته باشند از اعمال خودشان و این
قول و اعتقاد زنادقه است و صاحبان اباحه است که
همه افعال را مباح میدانند و در جبر فرموده است که جبر
حمل کردن است بر فعل و مضطر نمودن است بر افعال بقهر
و غلبه و حقیقت این ایجاد و خلق کردن فعل در بنده گانست
بدون انکه بوده باشد در بنده گان قوت و قدرت دفع آن
فعل از خودشان و نه امتناع کردن از وجود آن فعل در
ایشان و بعد فرموده و واسطه در بین این قول اینست که
بدرستیکه خداوند قادر کرده بنده گان را بر افعال خودشان
و قدرت داده برایشان بر اعمال خودشان و از برای انها حدودی
معین فرموده در افعال و اعمال خودشان و رسومی بر انها
قرار داده است و نهی کرده مردمان را از قبایح بزجر کردن
و ترسانیدن و وعده ثواب دادن و وعده عقاب نمودن

پس نبوده بقدرت دادن برایشان بر افعال خودشان اجبار
کننده انها بر ان اعمال و تفویض نکرده برایشان اعمال و افعال
انها را زیرا که مردمان را از اکثر اعمال منع کرده است و وضع
کرده برایشان حدها را در افعال انها و امر کرده ایشان را
بفعلهای خوب و نهی کرده انها را از فعلهای بد و قبیح پس این
فاصله است در میان جبر و تفویض تمام شد کلام ان بزرگوار
دلیل سیوم حدیث معتبر است که در بحار از طرایف نقل کرده
و او گفته که روایت کرده اند جمعی از مسلمانان از امام جعفر
صادق علیه السلام که روزی ان حضرت بر بعضی اهل جبر فرمود که
ایا قبول کننده تر از برای عذر صحیح یافته میشود بغیر از خداوند
که ان کس از خدا زودتر قبول میکند فرمود با آن شخص جبری که
چه میگوئی در حق کسی که بگوید من قدرت ندارم و حال انکه
او قدرت نداشته باشد ایا این شخص معذور میشود زیرا که
او راست گفته است حضرت فرمود برادر پس وقتیکه خداوند
دانست از بنده گان خود که ایشان قادر نشده اند بر اطاعت او

وزبان حال ولسان مقال ایشان نیز در روز قیامت بگوید
ای خداوند ما ما قادر نشدیم بر طاعت تو و بر عبادت کردن
برای تو زیرا که تو ما را از طاعت خودت منع کردی آیا عذر
ایشان وگفته ما صحیح نمیشود بنا بر قول اهل جبر گفت بلی قسم
بر خداوند حضرت فرمود پس بنا بر قول واعتقاد تو لازم میاید
که خداوند این عذر صحیح را قبول بکند وابداً بر احدی مواخذه
وعذاب نکند واینکه خداوند بر احدی عتاب وعذاب نکند
خلاف جمیع اهل ملتها است وضد گفته کل امتها است پس
ان جبری در انحال فوراً توبه نمود ونظیر این گفتگو در بین ان
حضرت وطاوس یمانی اتفاق افتاد که در بحار از کتاب اعلام
الدین نقل کرده که طاوس یمانی بخدمت انحضرت مشرف شد
وحضرت میدانست که او قائل بر جبر است پس براو فرمود یا
طاوس کیست که عذر را قبول کننده تر باشد از خداوند
در صورتیکه عذر اورنده راستگو باشد پس طاوس گفت
هیچ احدی یافته نمیشود که عذر صحیح را از خداوند قبول کننده تر

باشد پس حضرت فرمود براو کیست راستگوتر از انکسیکه بگوید
من قادر نیستم وحال انکه او قادر نیست پس طاوس گفت کسی
از این کس راستگوتر نیست پس حضرت فرمود یا طاوس چه
شده بر ان خداوندیکه او عذر صحیح را از همه کس قبول کننده
تر است که این خداوند قبول نکند عذر انکسیرا که میگوید من
قادر نبودم بر طاعات وحال انکه او بنا بر قول واعتقاد تو قادر
نیست بر اطاعت وعبادت پس طاوس برخواست درحالیکه
میگفت درمیان من وحق عداوت نیست اَللهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ
رِسالَتَهُ پس بتحقیق قبول کردم نصیحت تو را پس این دو حدیث
در بطلان جبر دلیل واضحست والزام معتبر است پس از دلیلهای
سابقه واز احادیث گذشته معلوم شد باطل شدن انها و
ثبوت واسطه در بین این دو امر وبلکه واضح گردید خود واسطه
از احادیث ائمه ع وایة الله مجلسی در کتاب مرات در این باب فرموده
انچه بر ما ظاهر شد از اخبار معتبره مرویه از حضرات ائمه ع
انست که بدرستی جبریکه در اخبار نفی شده ان قول جماعت اشاعره

است وتفویضیکه درانها نفی کرده‌اند قول معتزله است که
میگویند خداوند خلق کرده مخلوقات را وایشان را قادر کرده
بر افعال خودشان وتفویض کرده برایشان اختیار را پس مردمان
مستقل میباشند در ایجاد افعال واعمال خودشان بر مشیت وقدرت
خودشان ونیست از برای خداوند در عمل انها صنعی ومنعی وقدرتی
وجلوگیری واما امر بین الامرین پس ان اینست که بدرستیکه
از برای توفیقات وهدایات خداوند مدخلیت است در افعال
بندگان بحیثیتیکه نمیرسد بحد اجبار واضطرار چنانکه بدرستیکه
از برای خذلان خدا وواگذاشتن بندگان بر خود مدخلیت
است از برای کردن معصیت وترک طاعات لکن نه بحیثیتیکه
برسد بحدی که بندگان قادر نباشند بر فعل وترک واین
امر است که هر انسان از نفس خود انرا مییابد در احوال مختلف
خود وان مثل اینست که امر بکند مولا عبد خود را بر چیزی که ان
عبد بر ان قادر است وبفهماند بر ان عبد ان فعل را ووعده
بکند بکردن انچیز ثواب را واز برای ترک ان عقاب را پس اگر

اکتفا بکند از تکلیف عبدش بر همین قدر وزیاد نکند بر
این وعده ووعید بر ان عبد با علم ان مولا باینکه اثر نمیکند
ببعضی این طور رفتار کردن پس ان مولا در نزد عقلاء ملام است
ومذمت شده نخواهد شد اگر بر ان عبد عذاب کند بجهة
ترک کردن ان فعل را وکسی او را بر ظلم نسبت نمیدهد وهیچ
عاقلی نمیگوید که ان مولا اجبار کرده عبد را بر ترک کردن ان
فعل وهرگاه ان مولا اکتفا نکند بر این قسم تکلیف وبلکه زیاد
بکند الطاف واکرام خود را وموکد نماید وعده عقاب او را
بر ترک ان فعل وتاکید بکند بر ان عبد بفهمانیدن کیفیت
عبد را ترغیب وتحریص بکند بر فعل وبترساند او را از ترک ان
وبعد از ان عبد همان فعل را بکند بقدرت واختیار واراده
خویش پس هیچ عاقلی نمیگوید که مولا عبد را مجبور کرده بکردن
فعل واما کردن این لطف نسبت بقومی دون دیگری پس
ان راجع است بحسن اختیار خودشان وصفای باطن شان
وبا بدی اختیار ایشان وبر قبح باطن خودشان وبا انکه راجع

است بر چیزی که نمیرسد بان علم ما پس قائل شدن برا ینکه در
باره اشخاصی لطف زیاد و وعید بسیار میکند و در باره
دیگران نمیکند پس باعث نمیشود نسبت ظلم را بر خداوند
که او مردمانرا اجبار و اکراه کرده بر معصیتها و بعد از ان بر
انها عذاب کرده است و ابدا این سخن را عاقلی نمیگوید و بر این
تقدیر لازم نمیاید عزل کردن خداوند از ملک خود و مستقل
شدن بندگان بدون انکه از برای خداوند مدخلیت باشد
در افعال ایشان چنانکه اینها لازم میامد بر اهل جبر و تفویض
و نظیر این کلام را ان بزرگوار در رساله سیر و سلوک خود که
حقیر انرا ترجمه کرده فرموده و در جلد سیم بحار نیز بهمین اشاره
کرده و در حق الیقین قریب باین را ذکر کرده است دلیل پنجم
دلیل عقلی است که عقل هر عاقلی انرا میفهمد و بر بطلان جبر
تفویض و ثبوت واسطه حکم میکند و ان اینست که بنا بر جبر و
یا تفویض لازم میشود که ارسال و فرستادن پیغمبران و کتابها
دادن بر ایشان و وعده ثواب و ترسانیدن از عقاب و تهدیدات

هذا کتاب مسالک الشریعه در عقاید دینیه آقا
سید حسین کاعرب باغی اورمیه

هذا

کتاب ~~الهو~~

~~دیلیله و حقایق~~

شریعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی وفقنا لتحریر الدرة البیضا واللدة الغربیة و
هدانا الی تهذیب المسائل النجفیة والاثنا عشریة وارشدنا
لانقاذ کشف الحجاب وقرائة الائمة ومن علینا بتصنیف
تحفة الشیعة والتحفة المهدیة وانعمنا باتمام مسالک
الشریعة فی العقاید الدینیة والصلوة والسلام علی
رسولنا الذی هو خیر البریة المبعوث بالایات والمعجزات
لتکمیل النفوس البشریة وعلی آله الانقیا الاوصیا الحجج البالغة
الذینهم تراجمة وحی الله وخزان علمه ومعادن الحکمة و
اللعنة علی اعدائهم عدد قطر الامطار وذرات البحار من الان الی
یوم الی قیام الساعة وبعد چنین میگوید احقر جانی

حسین

حسین بن نصر الله بن صادق الموسوی الحسینی الارومی حشرهم
الله مع الرسول الامی که چون رساله سبر و سلوان آیة الله
فی العالمین غواص بحار علوم اخبار واسرار ائمه طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین علامه مجلسی اعلی الله درجاته فی اعلی علیین معتبرترین
کتب بود در بیان عقاید دینیه و مختصرترین مجموعها بود در
اظهار نمودن طریقه اثنا عشریه در اصول دینیه و فروع آن و
اخلاق کامله و عبارات آن مضمون احادیث صحیحه و ترجمه اخبار
معتبره مستفیضه بود و لکن از جهة عربی بودن آن اکثر مردمان از فواید
آن محروم و از مضامین آن بی اطلاع بودند و با وجود این مستقلا
طبع نشده بود بلکه در حاشیه شرح باب حادی عشر چند مرتبه
یا محو یا با اغلاط بیشمار طبع شده بود و از این جهة فایده آن
بعلما نیز بسیار کمی رسید و از این جهة فایده آن نیز کم بود لهذا
حقیر مدتی بود که در فکر ترجمه کردن این رساله پر فایده بوده و در صدد
اظهار امثال آن در بنای محکم از عقاید صحیحه شده بود تا آنکه در این
ایام بانجام آن اقدام نموده و در بعضی از موارد ترجمه را واضح بیان

کرده و عبارات صعب بسهولت دانسته و مسمّی کردانیده بمسائل‌
شریعه در عقاید یقینیه و اسند عا از ارباب هنر و ذکاوت
نیست که اگر بخطائی و زللی مطلع شوند بقلم اصلاح در ان
بکوشند و با ذیل اغماض انرا بپوشند از خداوند است استمداد
و اوست توفیق دهنده برشد و سداد بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی سهل لنا سلوک شرایع الدین و اوضح اعلامه و
بین لنا مناهج الیقین فاکمل بذلک علینا انعامه و خصنا
بسید انبیائه و نخبة اصفیائه فاستنقذنا به من شفا جرف الهلکات
و بصرنا به طریق الارتقاء علی عالی الدرجات و اکرمنا باهل
بیت نبیه سادات البشر و شفعاء یوم المحشر فنور قلوبنا
بانوار هدایتهم و شرح صدورنا باسرار محبتهم صلوات الله
علیه و علیهم ابد الابدین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
اما بعد پس میگوید محتاج بسوی پروردگار خود بخشنده ابن محمد تقی
محمد باقر داده شود نامهٔ اعمال ایشان بدست راست ایشان
و حساب کرده شوند باحسان اسان که بدرستیکه سؤال کرد از
من

من بعضی از کسانیکه هدایت کرده است او را خداوند بسوی
طلب کردن وجوب پیروی راهنمای حق و رشد و دور کردانیده است
خداوند در قلب او ترسیدن از معاد را این را که بیان نمایم از برای
او آنچه را که خداوند هدایت کرده مرا بسوی ان از راه نجات در این زمان
که مشتبه شده بر مردمان راههای حق و تاریک کردیده بر ایشان راه
دین و غالب شده شیطان بر دوستان خود ش و اظهار او ار دکرده بر
مهلکه‌های بزرک ابلیس نصب کرده شیطان طایفه‌ها از جن و
انس بر سر راه انکسانیکه بسوی خداوند میروند تلّه‌ها و دامها
شکار برای فریب دادن را در طرف راست و چپ یعنی از هر طرف
دام فریب کذاشته‌اند و بدعت و ضلالت را در صورت حق بمردمان
دین دار نشان داده‌اند پس از این جهة از برای من واجب شد
اینکه بیان نمایم برای انشخص راههای حق و نجات را با علمهای نورانی
و دلیلهای واضح هر چند یکه بترسیم از فرعونهای اهل بدعت
و از طعنهای کنندهٔ انها پس بدانید برادران دینی من که بدرستیکه من در
نصیحت شما تقصیر نمیکنم و از جهة بخالت نصیحت خود را از شما بر نمیدارم

و در بیان آنچه برای من ظاهر شده از حق تقصیر و بخل نمیکنم و اگرچه دماغها از جهة بیان حق بخاك ماليده خواهد شد و نمیخواهم برسید دروازه خداوند و در بیان دین خداوند عالم از لوم و مذمت بدگویان و ذم کنندگان ای برادران دینی من بطرف راست و چپ نرویدید و یقینًا بدانید که بدرستیکه خداوند عزیز و مکرم کرده پیغمبر خود محمّد را و اهل بیت او را سلام الله علیهم اجمعین پس ایشان را زیادی داده بر جمیع خلق خودش و قرار داده خداوند ایشان را معدن هاء رحمة و علم و حکمة خود پس ایشانند اصل مقصود در آفریدن عالم وجود و هستی دادن هر موجود و ایشانند مخصوص بشفاعة کبری و بر مقام محمود و محل پسندیده مخصوص است برایشان و معنی شفاعة کبری اینست که ایشان واسطه های فیضهای خداوند عالمند هم در دنیا و هم در آخرت زیرا که ایشان قابلیت دارند بر نعمتها خداوندی و بر رحمتها قدسی و از جهة طفیلی بودن مردم و شما موجودات بوجود آمده اند و فیوضات خداوند برایها ریخته شده پس همین است حکمت لازم شدن صلوات الله

برایشان رحمت بخشند مطلوب در برای ما و چونکه طفیلی ایشانیم ما موجودات

برایشان از امت تو سل برایشان در همه حاجتها زیرا که وقتیکه صلوات فرستاده شد برایشان رد نمیشود بعد آمدن آنکه خداوند تبارک فیض فرستنده است و محل صلوات که ائمة باشند قابل فیضند و از جهة برکت ایشان بدعاکننده فیض میرسد از جانب خداوند و بلکه فیض بجمیع مخلوقات ببرکت ایشان میرسد و در این مقام یکمثال از برای شما بگویم از جهة نزدیك کردن طفیلی بودن جمیع موجودات برای ائمة مثلاً وقتیکه بیاید یکنفر کرد و یا یك صحرانشین جاهل و غیر اهل بدرگاه پادشاه پس امر کند پادشاه که از برای آن کرد جاهل و صحرانشین غافل غیر اهل حاضر کنند انواع نعمتها را و گوناگون خوانها را اکرام کنند او را با نواع اکرامها و عطا کنند بر او فائده های گوناگون و بدهند او را مائده های رنگارنگ پس در این وقت عاقلان آن پادشاه را نسبت میدهند بکجی عقل و بمحض جهل و امّا هم چنین نیست در وقتیکه آن پادشاه این نعمتها را و همین خوانها و مائده ها و فائده ها و اکرامها را بکند از برای یکی از مقربین درگاه سلطنت خودش و یا

ازبرای یکی از وزیران وامیران پسندیدهٔ خود پس بعد از حاضر
شدن آن وزیر و آن امیران حاضر شود بطفیلی او آن گدایها
وان بدوی بی عقل و غیر اهل در سر آن خوانها و نعمتها پس بخوردن
از آن خوانها و نعمتها بجهة طفیلی بودن آن جاهل بآن وزیر و امیر
غافل پس در آنوقت خوردن آن گدای جاهل از آن نعمتها و رسیدن
او بآن فایده ها مستحسن میشود و بی عیب میگردد و بلکه اگر بخورد
از آن نعمتها و خوانها چند هزار نفر دیگر مثل آن گدای جاهل شمرده
میشود خوردن آنها بطفیل آن امیر و وزیر از جمیل کرم و خوبی
اکرام آن پادشاه و بلکه منع کردن آن گدای جاهلان و دور نمودن
آن گدایان نادانان از آن خوان احسان در این هنگام قبیح میشود
در نزد کریمان پس مثل جمیع موجودات مثل همان گداست نسبت
بمحمد و آل او علیهم السلام پس علت موجود شدن آنها وجود
مبارک ایشان است و باز هم میگوییم چونکه ما در نهایت دوری
بودیم از درگاه مقدس حق تعالی و از حرم کبریای ملکوت حضرت
خداوند جل شانه و ما مخلوقات ربطی نداشتیم بدرگاه جلال او

درجا

و بساحت جبروت و پس لابد است از اینکه بوده باشند میان ما
و خداوند ما ایلچی ها و دربانها و بوده باشند ایشان صاحب
دو جهت و دو مرتبه یکی جهة قدسیه و جنبهٔ ملکوتیه و دیگری
جنبه و جهة بشریه و بوده باشند بسبب جهة اولی و جنبهٔ قدسی مربوط
و مناسب بحضرت خداوند تعالی تا آنکه اخذ کنند بسبب آن جنبهٔ
ملکوتی از درگاه کبریای فیاض مطلق احکام او و حکمتهارا
و بوده باشند بسبب جهة بشریه مناسب و مصاحب با مخلوقات
تا آنکه برسانند بر ایشان آنچه را که از خداوند عالمیان اخذ کرده اند
و از همین جهة است که خداوند تعالی قرار داده رسولان و پیغمبران
خود را بحسب ظاهر از جنس بشر و در باطن تفاوت دارند و بر بشر
زیادتی دارند در اوصاف و اخلاق و در نفوس ایشان قابلیات
ایشان پس حضرات ائمه علیهم السلام مقدسون و پاکیزه و پاک شده اند
و روحانیون و از عالم روح و مناسبت با روح القدس دارند
پس ایشان که میگویند انما بشر مثلکم از جهة اینست که امة ایشان
از آن برگزیدگان نگریزند و آنچه میفرمایند از ایشان قبول نمایند

وبا

و با ایشان انس بگیرند از جهت بودن ایشان از جنس امتان و در شکل
افعال و قوی همین اشاره فرموده خداوند حکیم وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا
لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ یعنی هرگاه قرار میدادیم
پیغمبر را از جنس ملک هر آینه قرار میدادیم او را در صورت مرد از
جنس بشر و البته میپوشانیدیم آن پیغمبران را بلباس بشر تا آنکه
پیغمبران در صورت بشر باشند و مردم از ایشان نگریزند و با ایشان
انس بگیرند و از ایشان قبول نمایند و بآنچه گفته شد ممکنست
تفسیر حدیث معروف و مشهور که در اصول کافی و غیر آن بسند
صحیح روایت کرده اند از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود
وقتیکه خداوند عالم خلق کرد عقل را پس با او نطق فرمود و او را
بمقام گفتگو با خودش در آورد و بعد از آن فرمود باو که اقبال
کن پس عقل اقبال کرد و بعد از آن فرمود که ادبار کن پس عقل ادبار
کرد و بعد از آن فرمود سوگند بعزت و جلال خودم خلق نکردم
هیچ کدام از مخلوقات را که او دوستتر و محبوبتر باشد در نزد من از
تو و کامل نکردم ترا مگر در آنکس که او را دوست میدارم آگاه باش

بدرستیکه

بدرستیکه من با تو امر میکنم و با تو نهی مینمایم و با تو عقاب
میکنم و با تو ثواب میدهم اما تفسیر حدیث باینکه بوده باشد
مراد از همین عقل در این حدیث نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله بوده باشد مراد از امر او باقبال عبارت از طلب اقبال و توجه
او بسوی مراتب فضل و کمال و تقرب بجناب حضرت ذو الجلال و مراد
از ادبار او این باشد که بعد از آنکه آنحضرت رسید بنهایت
مراتب کمالات که آنحضرت از آن مرتبه تنزل کند و پائین بیاید
توجه نماید بسوی تکمیل و هدایت مخلوقات و در صورت بشر و
در جنس ایشان ظاهر گردد و باز ممکن است که بوده باشد فرمایش
خداوند قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا یعنی بتحقیق که خداوند نازل
کرده بسوی شما بندگان یک ذکری و یاد کننده را که آن رسول
است اشاره باشد بآنچه گفته شد باینکه بوده باشد انزال رسول
کنایه از تنزل و پائین آمدن او از همان درجه بلند همچنان درجه و
مرتبه که نمیرسد بآن ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل بسوی معاشرت
مخلوقات و انس کردن با ایشان و هدایت کردن ایشان بسوی خالق

خودشان ازو بدرستیکه انحضرت ودیعه گذاشت حکمتهای
معرفتها و حکمتها و اثار خود را وانچه را که براو نازل شده از
ایات قرانیه و معجزات ربانیه در نزد اهلبیت خود پس فرمود
در حدیثی که متواتر و قطعی است و کسی انرا انکار نکرده
اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقلَین کِتابَ اللهِ وَعِترَتی اَهلَ بَیتی لَن یَفتَرِقا
حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ یعنی بدرستیکه من میگذارم در میان
شما بعد از خودم دو چیزی ثقیل و سنگین را یکی کتاب خداوند
است و دیگری عترت و اهل بیت من است و هرگز این دو چیز
بزرگ از همدیگر جدا نمیشوند تا انکه وارد شوند هر دو باهم
بر من در حوض کوثر و بدرستیکه از احادیث بسیار ظاهر شده
اینکه علم قران کُلّاً در نزد اهل بیت پیغمبر است و این حدیث
متواتر و قطعی نیز دلیل است بر اینکه علم قران در نزد ایشان
است و حضرات ائمه علیهم السلام در میان ما بعد از خودشان
احادیث را گذاشتند که ماها باانها رجوع کنیم پس جایز نیست
در این زمان برای ما مگر تمسک کردن و چنگ زدن باحادیث

ایشان

ایشان و همچنین در رسیدن سایر فیضها و کمالها حضرات ائمه علیهم
السلام واسطه اند در میان خالق و مخلوق پس هر فیض و بخشش که
از جانب خداوند بیاید اول بایشان میرسد و بعد از ان قسمت
میشود بر سایر مخلوقات پس در صلوات فرستادن برایشان و خواهش
کردن و طلب نمودن رحمت است بسوی معدن ان رحمت و خواستن
فیوضات است بسوی قسمت کنندهٔ ان فیضها تا انکه قسمت شود
ان فیوضات بر سایر مخلوقات و بعد از ان بدانید ای برادران
دینی من بدرستیکه خداوند عالم وقتیکه اکمل و کاملتر گردانید
رسول خود را فرمود وَما آتیکُمُ الرَّسولُ فَخُذوهُ وَما نَهیکُم
عَنهُ فَانتَهوا یعنی انچه را که پیغمبر بسوی شما اورده و امر کرده پس
انرا بگیرید و از انچه شما را نهی کرده پس دور شوید از ان و اجتناب
نمائید پس واجب میشود بر ما بندگان بسبب همین
نص صریح خداوند تعالی متابعت حضرت رسول خدا
صلی الله علیه واله در اصول دین مان و فروع ان و در
امور معاش مان و در عقاید معادمان و بالجمله یاد گرفتن جمیع امور

کردن

ایشان و تدبر نمودن و فکر کردن در آثار و اخبار ایشان پس
درین زمان ما اکثر مردمان ترک کرده اند رجوع کردن به آثار
و اخبار اهلبیت را و برای خود اعتماد کرده اند پس جمعی از آنها
بمسلک حکماء رفته اند همچنان حکمائی که خود ایشان بضلالت
افتاده اند و مردمان را بضلالت انداخته اند که اقرار نکرده اند
بنبوت پیغمبری و ایمان نیاورده اند بکتاب و اعتماد نموده اند به
عقلهای فاسد خود و رایهای کاسد خود شان پس مردمان جاهل
نیز آنها را پیشوا قرار داده اند و با آنها اقتدا کرده اند پس این قسم مردمان
جاهل تاویل میکنند نصوص صریحه صحیحه را و میگویند که این
احادیث با مذهب حکماء موافق نیست با وجود آنکه این مردمان
جاهل می بینند که دلیلهای حکماء و شبهه‌های آنها افاده نمیکند
ظن را و بلکه وهم را و بلکه نیست فکرهای این حکماء مگر مثل
تار عنکبوت در ضعف و سستی و باز می بینند مخالفت هواهای
و ضدیت رایهای حکماء را زیرا که جمعی از آنها را اشراقیون
میگویند و جمعی را از آنها مشائیون مینامند پس موافق نگشته

رای این طایفه با آن طایفه دیگر معاذ الله از اینکه اعتماد کنند
مردمان بعقلهای خود در اصول عقاید خود شان پس بحیرت
افتاده باشند در چراگاه حیوانات یعنی البته این نمیشود
و هر اینه در تعجب بودم از اینکه چگونه جرات میکنند
بتاویل کردن نصوص واضحه که از اهل بیت عصمت و
طهارت صادر شده و این تاویل آنها از جهت حسن ظن باشد
بیکنفر شخص یونانی کافر که اعتقاد بدینی و بمذهبی نکرده ابدا
و البته این جای تعجب است و یک طایفه از اهل زمان ما بدعتها
را دین اخذ کرده اند و با همان بدعت بخداوند عالم عبادت
میکنند و همان بدعت را بتصوف و بصوفیگری نام نهاده اند
پس رهبانیت را عبادت اخذ کرده اند و نام نموده اند با وجود
آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده و
امر بزن گرفتن و بمعاشرت خلق و حاضر شدن در جماعات
و باجتماع با مؤمنین در مجلسهای ایشان و بهدایت بعضی
بعض دیگر را و بیاد گرفتن و یاد دادن احکام خداوند را و به

عیادت مریضها و بمشایعت جنازهها و بزیارت مؤمنین و
بسعی کردن در حاجتهای ایشان و بامر بمعروف و نهی
از منکر و باقامه حدود خدا و بنشر و اشکار کردن احکام
خداوند امر فرموده و همان رهبانیت که از اجماعه صوفیه
بدعة گذاشته اند لازم دارد ترک نمودن جمیع اینها را از
واجبات و مندوبات و بدرستیکه اینجماعه صوفیه
در ضمن این رهبانیت احداث و اختراع کردند بعضی بدعة
ها را و انها را عبادت میگویند باعتقاد باطل خودشان
و از جمله این بدعتها است ذکر خفی انها که انعمل خاص است
در هیئة خاصه که وارد نشده بر گفتن ان نه حدیثی و نه خبری
و یافته نشده در کتابی و نه در اثری و از جمله انها است ذکر
جلی که غنا خوانندگی میکنند در ان ذکر جلی با شعرها
و شهقه میکشند مثل شهقه خرها و عبادت میکنند باعتقاد
خودشان بصفیر زدن و دست زدن و اعتقاد مینمایند
براینکه نیست عبادتی مگر اینها و قسم از ذکر خفی و جلی که

هردو ناهای انبدعة است و ترک میکنند جمیع واجبات
و مندوبات را و قناعت میکنند از نماز کردن که واجب است
بمنقار زدن بزمین مثل منقار زدن کلاغ و اگر اینها از
علماء اعلام اثنا عشریه نترسند هر اینه ترک میکنند
همین نماز را نیز و بعد از این بدعتها بدرستیکه اینجماعت
صوفیه لعنت خداوند برایشان قناعت نمیکنند باین بدعتها
و بلکه تغییر میدهند اصول دین را و قائل میشوند و اعتقاد
میکنند بوحدت وجود و معنای مشهور و معروف ان که از
بزرگان صوفیه در این زمان شنیده شده کفر است بر خداوند
تعالی و باز هم در اصول دین اعتقاد میکنند بر جبر و ساقط
بودن عبادات و بر غیر از اینها نیز قائل شدند از اصلهای
فاسده و سخیفه که محل ذکر انها نیست پس حذر کنید ای برادران
دینی من و حفظ نمائید ایمان خودتان را و دین خود را از
وسوسههای این شیطانها و از تسویلات این ملعونها و حذر
نمائید از اینکه فریفته شوید بخیالات و صفات صنعت شده

الهاهی چنان حالا از وضع تنها آنها را احداث و اختراع کرده‌اند از جهت
قریب قلیل تأمل جاهلان و نادانان بی‌اطلاع باشید که بدرستیکه
من در این رساله بیان میکنم مختصری از آنچه بر من واضح و آشکار
شده از احادیث متواتره قطعیه از اصول دین و مذهب تا آنکه
بضلالت نیفتند بفریب دادن و مزخرف نمودن این صوفیه و تمام
میکنم حجت خداوند را بر شما و ادا مینمایم بر شما آنچه را که بر من رسیده
از احادیث امامان شما در خصوص عقاید لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ
عَنْ بَیِّنَةٍ وَیَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ یعنی تا آنکه هلاک شود بعد از
بیان من آنکه هلاک خواهد گشت از روی برهان و واضح شدن
دین و ایمان و زنده گردد آنکه زنده میشود از روی برهان و
میگویم بر شما آنچه را که اراده کردم بیان آن را در دو باب باب
اول در بیان آنچه است که باصول عقاید و دین تعلق دارد
بدانید ای برادران من بدرستیکه خداوند شما جل جلاله
بتحقیق یاد داده و تعلیم کرده بر شما در کتاب خودش راه عالم
دانا شدن را بر وجود او و صفات او پس امر فرموده بر شما که

تدبر و تفکر نمائید در آنچه او ودیعه گذاشته در آفاق
و اطراف و جوانب آسمانها و زمین و در آنچه که در نفسهای شما
گذاشته است از غرایب صنعتها و عجایب حکمتها پس وقتیکه
شما تامل کردید بصیرتهای عقل خودتان یقین میکنید بر اینکه
از برای شما پروردگار است حکیم و علیم و قادر و قاهر که
روا و ممکن نیست بر او ظلم و فعل قبیح و بعد از دانستن
توحید میدانید که بدرستیکه پروردگار شما فرستاده است
بسوی شما یک پیغمبر یکه را اعانت شده از جانب خداوند با آیات و
علامات ظاهر و آشکار و معجزات باهره و واضحه پس عقل
بالبداهه شهادت میدهد که از برای خداوند جایز نیست اینکه
اظهار بکند بادست دروغگو مثل این آیات و علامات و معجزات
و خوارق عادات را پس وقتیکه یقین کردی با این برهان راست
گو بودن همین پیغمبر را و اعتقاد نمودی باین بیان امامان این
شخص را از جانب خداوند عقلا واجب و لازم میشود بر تو که
تبعیت کنی و مطیع شوی او را و اعتقاد نمائی بر راست

کو بودن او در هرچه بتو خبر میدهد در اصول دین و
فروع آن پس از آن چیزهائی که ثابت شده در دین بآیات بسیار
و احادیث متواتره بیشمار اینست که خداوند واحد و احد بالذات
است و از برای او شریک نیست در ملک و در سلطنت او و
اینکه جایز نیست عبادت بر غیر خداوند و اینکه در خلق کردن
عالمها اعانت نکرده بر خدا تعالی غیر خودش و اینکه خداوند
احدی الذات است که نیست از برای او اجزاء خارجیه و نه اجزاء
خیالیه و نه عقلیه و اینکه خداوند احدی المعنی است که نیست
برای او صفتها علاوه بر ذات او و بلکه صفات او عین ذات او است
و اینکه خداوند ازلیست که ابتداء نیست بر وجود مقدس او در
جانب اول و ابدیست که ممتنع است فناء بر او در اول و در
آخر و اینکه او جسم و جسمانی و زمانی و مکانی نیست یعنی محتاج
بجسم و زمان و مکان نیست و اینکه خداوند زنده است بدون
حیات و زندگی زاید بر ذات او و بدون کیفیت زندگی و اینکه
خداوند اراده کننده است بدون خطور در قلب بدون فکر

و بدون خیال و تأمل کردن و اینکه خداوند میکند
آنچه میکند باختیار و اراده میکند و او مجبور نیست
در افعال و کردهای خویش و اینکه خداوند بر همه چیز قادر
است و اینکه خدا تعالی هرگاه اراده کند خلق کردن چند
هزار امثال این عالم هر آینه خلق میکند بدون ماده و
بدون اصل و بدون مدت نه آنطور است که بعض حکما
میگوید که خلق کردن جسمها نمیشود مگر بماده قدیمه و استعداد
و اینکه خداوند علام عالم بر جمیع اشیاء است جزئیات آنها
و کلیات آنها و اینکه علم او بآنچه بوده است در ازل و بآنچه
میشود بعد از این یکقسم است و تغییر نمیکند علم او بجزئی بعد از
خلق کردن آن و اینکه از علم او پنهان نمیشود مثقال ذره در زمین
و در آسمان و نه چنان است که بعض حکما میگوید که خداوند
جزئیات را نمیداند و قائل شدن باین قول کفر است و لازم
نیست و بلکه جایز نیست فکر کردن در چگونگی علم خداوند
که آیا علم او چه طور است و نیز لازم نیست فکر نمودن در چگونگی با

صفات خداوند زیادتر از انچه مقرر کرده اند و بیان فرموده اند آنحضرات
ائمه علیهم السلام برای متابعات انکه زیادتر از ان راجع است به
فکر کردن در ذات خداوند و بدرستیکه نهی فرموده اند از فکر نمودن
در ذات خداوند در احادیث بسیار و اینکه خداوند هیچ چیز برا
نمیکند مگر از جهة حکمة و مصلحة و اینکه او ظلم نمیکند بر احدی
و تکلیف نمیکند بر کسی انچه را که طاقة ندارد و اینکه خداوند
تکلیف فرموده بر بندکان خود از جهة مصلحة و منفعت ایشان
و از برای انها بعد از تکلیف اختیار است در بجا اوردن انفعل
و در ترک نمودن ان و اینکه نه جبر است و نه تفویض بلکه امر بین
امرین است پس قائل شدن و اعتقاد کردن بر اینکه بندکان در
فعلها و قولها و کردارها و رفتارهای خود مجبورند لازم
کرفته ظلم کردن را از خدا و معلوم است که ظلم از خداوند محال است
و قائل شدن بر جبر و بر ظلم از خداوند کفر است و باز اعتقاد
کردن بر اینکه از برای خداوند مدخلیت و دخالت در اعمال
و افعال بندکان ندارد و ابدا افعال عباد را ربطی بخداوند ندارد

کفر است زیرا که این معنا تفویض است و نه بلکه از برای خداوند
مدخلیت است در اعمال و طاعات بندکان خودش بهدایات و
توفیقات و ترک کردن هدایة و توفیق و همین ترک فرمودن خداوند
هدایت و توفیق خود را در شرع انور اضلال میکویند بر ان
و لکن بهمین هدایت و توفیق بندکان مجبور بکردن عبادات
نمیشوند و بترک هدایات مجبور بترک نمودن اعمال نمیکردند
چنانکه هرکاه اقا عبد بنده زرخرید خود را امر بکند بچیزی
و بترک کردن ان وعده عذاب نماید و اعلام کند این را براو
پس در وقتیکه اقا بر همین اکتفاء کرد و بنده نیز انعمل را بجا نیاورد
عقلاء عقاب و عذاب کردن بر ان عبد را از اقای
خودش قبیح نمیدانند و اکر ان اقای عبد تاکید
نماید ان تکلیف را بچند تاکیدات و تهدیدات و
ملاطفات و مهربانیها و موکل کند بر ان عبد تاکید را
و حاصل شدن انفعل را و انموکل و محصل مجبور نه
کند عبد را بر انفعل بلکه کارشان مجرد تاکید و

و طهر ید بوده باشد پس آن عبد خود بجا آوردن آن
فعل را عقلاء میدانند که آن عبد مجبور نشده بتاکید
و طهر ید است بعمل آوردن آن فعل و باین قدر از واسطه
میان جبر و تفویض اخبار بسیار دلالت کرده و اما اینطور
نیست فکر کردن در شبههای قضا و قدر و خوض نمودن
در آن بعلت آنکه ائمه علیهم السلام بتحقیق ما را نهی کرده اند
از تفکر نمودن در قضا و قدر زیرا که در آن شبههای قوی است
که عقلهای اکثر مردمان عاجزند از آن و از حل کردن آن و بتحقیق
کثیری از علماء بضلالت افتادند در شبههای قضا و
قدر پس حذر کن از فکر کردن و تامل نمودن در اینها پس بدرستیکه
فکر در اینها فائده نمیدهد بر تو مگر ضلالت را و زیاد نمی
کند ترا مگر جهل را و بعد از دانستن توحید و اوصاف
خداوند واجب است که ایمان بیاوری بحق بودن جمیع انبیاء
و رسولان بطریق اجمال و بر عصمت و طهارت ایشان و نکو
فرمائی ایشان و بد گفتن بر ایشان و استهزاء بر ایشان و گفتن

چیزیکه باعث باشد بحقارت شان و عیب گوئی ایشان هر یکی
کفر است و اما مشهور و معروف ایشان پس آدم و نوح و ابرهیم و
موسی و عیسی و داود و سلیمان و سایر ایشان است که خداوند در
قران اسم ایشان را ذکر فرموده است و واجب است که ایمان بیاوری
بحق بودن قران و آنچه در آنست بطریق اجمال و نازل شدن آن
از نزد خداوند و معجز بودن آن و انکار آن و خفیف شمردن آن
کفر است و هم چنین کردن چیزیکه لازم دارد خفیف شمردن آنرا
مثل سوزانیدن آن بدون ضرورت و انداختن آن در مکانهای قاذورات
نعوذ بالله کفر است و اما آنچه لازم ندارد اینها را مثل دراز کردن
پا بطرف قران پس اگر قصد کند خفت قران را باین کافر میشود
و اگر نکند کافر نمیشود و هم چنین واجب است تعظیم کردن کعبه و اهانت
آن کردن چیزیکه سبب اهانت آن میشود کفر است مثل حدث
کردن در آن با اختیار و لغو گفتن چیزیکه باعث اهانت است و هم
چنین تعظیم کتابهای حدیث حضرت پیغمبر و ائمه علیهم السلام
واجب است و کردن و گفتن بعضی چیزها خارج میکند کسی را

از دین اثنا عشریه نه از اصل اسلام و همچنین واجب است
اعتقاد کردن بوجود ملائکه و بودن ایشان جسمهای لطیف یا
بعضی از ایشان و اینکه از برای بعضی جناح و بال دارد و از برای
ایشان صعود و نزول و بالا رفتن باسمان و پائین امدن بزمین
است و انکار کردن معروفان ایشان که جبرئیل و عزرائیل و میکائیل
و اسرافیل باشد و انکار جسم بودن ایشان کفر است و واجب
است قائل شدن بعصمت و طهارت ایشان و تعظیم و احترام
ایشان و اهانت بر ایشان کفر است و گفتن چیزیکه باعث حقیر
شمردن ایشان است کفر است و همچنین کفر است عبادت صلیب
و صنم و هر نوع بوت که باشد و سجده کردن بر غیر خداوند به
قصد عبادة و همچنین کفر است اعتقاد کردن بحلول خداوند
و داخل شدن حضرت حق تعالی در غیر خود چنانکه این را بعضی از
صوفیه میگویند و جماعت غلات و غلو کنندگان در حق
بعضی امامان اعتقاد دارند یا انکه اتحاد و یکی شدن خدا
با غیر خودش چنانکه این را بعضی از صوفیه میگویند و همچنین

کفر است اعتقاد کردن بر اینکه از برای خداوند زن و فرزند و
یا شریکیست چنانکه این را نصاری میگویند یا انکه خداوند جسم
است و یا مکان دارد مثل عرش و غیر ان و یا انکه برای خداوند
صورت و یا جزء و یا عضو است پس همه اینها کفر است پس بدان
ای برادر که دیدن خداوند بچشم ممکن نیست نه در دنیا و نه در
اخرت و انچه وارد شده درین خصوص تاویل دارد و مراد دیدن
خداوند است بچشم دل و قلب و ایضا بدرستیکه ممکن نیست
رسیدن بسوی کنه و حقیقت ذات خداوند و یا بسوی کنه صفات
او بدرستیکه اعتقاد کردن بتعطیل و فارغ شدن خداوند از
امور خلق و همچنین نفی کردن صفات از او باطل است چنانکه
این لازم میاید بر انکسانیکه قائل شده اند بمشترک بودن وجود
در بین خداوند و بین سایر موجودات بحسب لفظ و بلکه واجب است
ثابت کردن صفات خداوند بر او بر وجهیکه نقص لازم نیاید
مثل اینکه بگوئی که خداوند عالم است و لکن نه مثل عالم شدن مخلوقات
باینکه بوده باشد علم او حادث و یا انکه ممکن شود زایل شدن

علم او و یا انکه علم او بحادث شدن حصول و تغییر و یا الات و اسباب باشد
و یا انکه علم او از علتی ناشی شود پس وقتیکه خداوند را عالم دانی
بان نحویکه من کفتم پس ثابت میکنی بر خداوند صفت علم را و نفی
میکنی از ان صفت علم انچیزها را که مقارن و تبدیل است بان
صفت علم خداوند از صفات نقص در تصور بشر تعالی صفت علم او را
یکنو حقیقت انعلم و باز میکوئی که خداوند قادر است بر جمیع ممکنات
و قدرت در ما بصفت زایده و عالات ماست که حادث است و با الات
و اسباب است پس تو نفی میکنی این امور را از خداوند و میکوئی
خداوند قادر است بذاته بدون صفت زایده و بدون کیفیت حادث
شده و بدون کیفیت اسباب و الات پس ذات مقدس بسیط او غیر
مرکب او که کنه او را نمیشود درک کرد کافیست در ایجاد و خلق
کردن همه موجودات و باز میکوئی که خداوند مرید و اراده کننده
است و اراده کردن در ما لازم دارد چند چیز را اول تصور ان
کار دوم تصور منفعت ان سیم تصدیق کردن حاصل شدن
ان منفعت را چهارم مرتب بودن ان نفع بر ان کار پنجم تردد و

تامل در ان در اغلب اوقات تا انکه برسد بر عزم و جزم پس در ان
وقت در نفس شوق حادث میشود که باعث کردد بحرکت رکهای
بدن تا انکه صادر شود از ما همان کار و اما اراده خداوند پس
نیست انمکر علم قدیم و ذاتی او بر چیزها و بر انچه در انچیزهای است
از مصلحت و بعد ایجاد ان در زمانیکه در خلق ان چیز مصلحت
است پس اراده خداوند یا ایجاد نمودن او است چیزی را چنانکه
اراده باین معنی در احادیث وارد شده است و یا علم او است
ببودن ان چیز اصلح و خوبتر چنانکه اراده باین معنی را متکلمین
و صاحبان علم کلام میکویند و باز میکوئی که خداوند سمیع
و بصیر و شنونده و بیننده است و انچه در ماها کمال است از
سمیع و بصیر بودن عبارتست از عالم بودن بر شنیدنیها و اما
بودن انعلم بسبب کوش و چشم با سایر شرایط ان پس از جهت
عاجز بودن ما است و احتیاج ما است باسباب و الات و
اما در خداوند پس نیست در او مکر علم او بشنیدنیها و دیدنیها
در ازل و ابد و در اول و اخر بذات بسیط و مجرد خودش بدون

حادث شدن صوتی والتی وبدون شرط بودن آن چیز زیرا
که اینها همه از صفات نقص است وباز میگوئی که خداوند حی
وزنده است وزندگی وحیات در ماها بدرستیکه انصفت
زائده است که انصفت لازم دارد حس وحرکت را واما در خدا
تعالی ثابت است بروجهیکه لازم ندارد نقص را زیرا که خداوند
زنده است وزندگی بخش است بذات خودش بعلت آنکه صادر
میشود از او افعال عجیب وکردکار غریب ومیداند جمیع امور را
وانوجودیکه این نحو باشد البته زنده خواهد بود پس ذات مقدس
بسیط او قائم مقام صفات والات است در ماها پس هر انچه
کمال است در حیات او زنده بودن از مدرک بودن وفعال شدن
وهرچه بخواهد ایجاد کند پس آن از برای خداوند ثابت است و
هرچه آن نقص است از احتیاج بسوی کیفیات واسباب و
الات پس ان در خداوند نیست وباز میگوئی که خداوند متکلم
وگوینده است وتکلم وگفتن در ماها با الات واسباب میشود
واما کلام وتکلم خداوند پس ایجاد وخلق کردن صوتست در

هرچه اراده کند وانداختن تکلم است در نفس ملک ویا
پیغمبر ویا غیر از این پس آن تکلم قائم نشود با ذات خداوند و
محتاج نمیگردد در تکلم بسوی اسباب والالات وان تکلم حادث
است واز صفات فعل خداوند است واما انچه کمال ذاتی است
از تکلم پس آن قدرت او است بر ایجاد تکلم وکلام ویا علم او
بمدلول ومعنی کلام واین قدرت وعلم قدیم است واز
صفات ذات مقدس او است وزاید بر ذات نیست وهمچنین
در جمیع صفات خداوند پس نفی نکن از او صفات را واو ثابت
مکن برای او انچه را که باعث نقص وعجز است یعنی مگو که
صفات ندارد ومگو که صفات نقص وعجز دارد وبعد ازین
بدان بدرستیکه خداوند صادق وراست گو است که دروغ
بر او محال است وجایز نیست وبعد ازین بدان که باید اعتقاد
کنی بر اینکه عالم وغیر از خداوند همه موجودات حادث است
وبعد از انکه نبودند بوجود امدند باینمعنی که زمان وجود
اینها میرسد در ازل بنهایت وبحد ومنقطع میشود نه باینمعنا که

جماعتی ملاحده تاویل کرده اند از حدوث ذاتی نه زمانی بعلت
آنکه حادث بودن عالم باین معنی که ما گفتیم اجماع و اتفاق جمیع
اهل ملتها و دینها است و احادیث بر حادث بودن عالم و ما
سوی الله بحدوث زمانی و ذاتی متواتر است و اعتقاد کردن
بقدیم بودن عالم و قائل شدن بعقول عشره و عقلهای ده تا
و هیولای قدیم چنانکه حکماء اعتقاد کرده اند کفر است و زندقه
و بعد از این بدان بدرستیکه انکار آنچه معلوم شده ثابت
بودن آن از دین بضرورة بحیثیتیکه مخفی نباشد بر احدی
از مسلمانان مگر بر نادری که از آنها کفر است و مستحق میشود
منکران قتل را و آنها بسیارست مثل وجوب نمازهای
پنجگانه و عدد رکعتهای آنها و اوقات آنها فی الجمله و شامل
بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیرة الاحرام و قرائة و قیام
و شرط بودن طهارة در آنها و مثل واجب بودن غسل جنابت
و حیض و بلکه نفاس بنا بر اظهر و بلکه بودن بول و غایط و
ریح باطل کننده وضو بنا بر احتمالی و مثل وجوب غسل

اموات

اموات و نماز کردن بر آنها و دفن آنها و مثل واجب بودن زکوة و
روزه ماه رمضان و بودن اکل و شرب معتاد و جماع در قبل زن
باطل کننده روزه و مثل وجوب حج و شامل بودن حج بر طواف
بلکه سعی در بین صفا و مروه و احرام و وقوف در عرفات و مشعر
بلکه ذبح قربانی و سر تراشی و رمی انداختن جمرات فی الجمله اعم از وجوب
و مندوب بنا بر احتمالی و مثل واجب بودن جهاد فی الجمله بنا بر اظهر
و مثل رجحان نماز جماعت و رجحان صدقه بر مساکین و فضیلت علم
و اهل آن و فضیلت راست گفتن که نافع باشد و مرجوحیت دروغ
نافع و مثل حرام بودن زنا و لواط و شراب خوردن نه نبید خوردن
زیرا که در حرام بودن نبید اجماع مسلمانان نیست و مثل حرام
بودن خوردن گوشت سگ و خوک و خون و میته و مثل حرام
بودن نکاح مادر و دختر و خواهر و دختران خواهر و برادر و عمه
و خاله و بلکه مادر زن و خواهر زن با بودن زن در نکاح بنا بر
اظهر و مثل حرمت ربا فی الجمله بنا بر احتمالی و حرام بودن ظلم و خوردن
مال مردم بدون جهت حلال بودن و حرام بودن قتل مردم بدون

حق بلکه مرجوح بودن فحش و نسبت دادن مردم بزنا و لواط و مثل
راجح بودن سلام دادن و رد سلام بنا بر اظهر و رجحان نیکوئی و
والدین و مرجوح بودن عاق والدین بلکه راجح بودن صله ارحام بنا
بر احتمالی و غیر اینها از انچیزهائیکه مشهور است در میان مسلمانان
بحیثیتیکه شک نمیکند در ان مگر کمی از مردم و اما انکار کردن انچه
معلوم شده بضرورة مذهب اثنا عشریه پس انشخص که انکار
کند همین چیز را پس ملحق میشود باین انکار کنندهٔ مخالفین و این
انکار خارج میکند انکس را از دین ائمه طاهرین سلام الله علیهم
اجمعین مثل انکار امامت امامان دوازده گانه و یا یکی از ایشان
و انکار فضیلت و علم و واجب بودن اطاعه ایشان و فضیلت زیارت
ایشان و اما واجب بودن دوستی و تعظیم ایشان فی الجمله و بطریق
اجمال پس از ضروریات دین اسلام است و منکر انکافر است مثل
ناصبیها و خارجیها و از جمله انچیزهائیکه شمرده شده از ضروریات
دین اثنا عشریه حلال بودن متعه است و حج تمتع است و برائت و
بیزاری از غصب کنندگان خلافه و ریاست ائمه است و بیزاری

از انکسانیکه با حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین و علیهم السلم
جنگ کردن و بیزاری از جمیع قاتلان حضرت امام حسین کشنده
کان با امامان سلام الله علیهم و گفتن حی علی خیر العمل در اذان
است و بعد از دین لا بد است اعتقاد کنی بحقیت حضرت رسول خدا
و ائمه هدی علیهم السلم که ایشان معصومند از اول عمر تا باخر عمر
ایشان از گناه کبیره و از گناه صغیره و هم چنین در تمام پیغمبران و
ملئکه و اعتقاد نمائی بر اشرف بودن ائمه از جمیع مخلوقات و افضل
بودن ایشان از جمیع پیغمبران و از جمیع ملئکه مگر از جد خود
حضرت پیغمبر اخر الزمان علیهم السلم و بر اینکه ایشان میدانند
جمیع علمهای جمیع پیغمبران را و بر اینکه ایشان میدانند علم
ما کان و علم ما یکون را تا روز قیامت و اینکه در نزد ایشان
است کتابهای و اثار جمیع پیغمبران مثل توریة و انجیل و زبور
و صحف ادم و شیث و ابرهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان
و پیراهن حضرت ابرهیم و تابوت و لوحهای موسی و غیر از اینها از اعتقاد
کنی بر اینکه جهاد انکه جهاد کردن از ایشان و جهاد نکردن انکه جهاد

نکردند و ساکت شدن انکه ساکت شد و نطق کردن انکه نطق کرد
از ایشان و جمیع افعال و احوال و اقوال ایشان بامر خداوند عالمیان
بود و اینکه خدای تعالی هر چه برسول خودش تعلیم کرد و امور خان
خصوصیه اطهار بحضرت امیر المؤمنین تعلیم نمود و یاد داد و
همچنین هر امام لاحق جمیع علمها را امام سابق یاد در وقت امامت
میدادند و اینکه ائمه ع برأی و اجتهاد خود نمیگویند بلکه جمیع
احکام را میدانند از جانب خداوند و جاهل بهیچ چیز نمیشوند که
از ان سوال کرده شوند و میدانند جمیع لغات و زبانها را و جمیع
اصناف مردم را میدانند که مؤمنند یا کافرند و بر ایشان
داده میشود اعمال این امت در هر روز چه خوش کار و چه بدکار اینها
و اعتقاد مکن براینکه ائمه این عالم را خلق کرده اند بامر خداوند
عالم بعلت انکه ما را از این اعتقاد نهی فرموده اند در احادیث
صحیحه بسیار و اعتنا نیست درین باب بانچه از مرحوم شیخ
رجب برسی صاحب مشارق الانوار روایت کرده از اخبار غیر
معتبره ضعیفه زیرا که این اخبار موافق است با اعتقاد غلات و کنکر

و با اعتقاد ما اثنا عشریه موافق نیست و باید اعتقاد کنی براینکه
از برای ائمه سهو و نسیان در هیچ وقت جایز نیست و ممکن نخواهد
شد و ان اخباریکه بر سهو ایشان وارد شده انها حمل شده
بر تقیه زیرا که سهو کردن پیغمبر مذهب دیگران است و واجبست
تو که اقرار و اعتقاد بکنی بمعراج جسمانی حضرت پیغمبر و اینکه این
حضرت ببدن خود رفت و از اسمانها گذشت و گوش مده بشبهها
حکماء که میگویند پاره شدن و بهم شدن افلاک نمیشود زیرا که
این شبههای واهی لغو کوی است و در نهایت ضعف است و
معراج از ضروریات دین است و انکار ان کفر محض است و بر تو
واجبست که در مقام تسلیم باشی در هر چه بتو برسد از احادیث
معتبره ائمه پس هر گاه درک کرد مضمون انرا فهم تو و رسید بان
عقل تو ایمان بیاور بان بتفصیل و اگر عقلت بان نرسید
بطریق اجمال ایمان بیاور و علم انرا بخود ایشان واگذار کن و
مبادا غافل زد کردن خبری از اخبار ایشان از جهت ضعف عقل
تو از فهمیدن ان و شاید انچه از ایشان باشد و تو انرا رد بکنی

بجهة بدفهمیدن خودش درین وقت خداوند را تکذیب میکنی
در بالای عرش که حکم از آنجا آمده چنانکه حضرت امام جعفر
صادق فرموده و بدان بدرستیکه علوم ائمه عجیب است و احوال
و احوال ایشان غریب است که عقلهای ما بآنها نمیرسد پس
جایز نیست برما انکار کردن آنچه بما برسد از علوم و احوال
ایشان و بعد ازین بدان بدرستیکه واجب است اعتقاد نمودن
بحاضر شدن حضرت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلم در نزد
مردن نیکوکاران و بدکاران و در وقت جان دادن مؤمنان
و کافران پس نفع میرسد بمؤمنان بشفاعت ایشان در آسان
شدن جان دادن و سهل بودن سکرات آن و شدت میشود بر
منافقین و دشمنان ایشان و وارد شده در احادیث معتبره
که آن اشک که از چشمان مؤمنان در وقت جان دادن میآید
از جهت شدت فرح و سرور است بدیدن ایشان و واجب
اعتقاد کردن باینها بطریق اجمال و لازم نیست فکر نمودن در
کیفیت حضور ایشان که آیا در اجساد و جسمهای اصلی و یا در

جسم مثالی و یا غیر اینها حاضر میشوند و جایز نیست تاویل
این احادیث بجسم یا بعلم ائمه و یا بنقش شدن صورت ایشان در
قوه خیالیه جان دهنده و یا که این تاویل تحریف و تغییر است
در آنچه در دین ثابت شده است و ضایع کردن اعتقاد
مؤمنان است و واجب است ایمان آوردن براینکه روح انسان
بعد از مفارقت از بدن باقی است و تعلق میگیرد ببدن جسد
و بدنیکه مثل بدن و جسد بود که در دنیا دارد و همان روح
انسان با جنازه انسان میشود مطلع میگردد بر تشییع کنندگان
خودش پس هرگاه مؤمن خاص شده باشد روح قسم میدهد
بر ایشان که او را زود بقبر بگذارند تا آنکه برسد بآنچه خداوند
برای او مقرر فرموده از درجات رفیعه و از نعمتهای بزرگ و هرگاه
منافق باشد قسم میدهد برایشان که او را زود نبرند
و بقبرش نبرند از جهت ترس از آنچه آماده کرده خداوند برای او
از عذابها و آن روح با غسل دهنده خودش و مشایعت
کنندگان و پیش‌نماز کننده خود است تا وقتیکه دفن شده باشد

ومتابعت کنند او بر کرد پس تعلق میگیرد روح به بدن
اصلی خود پس وارد میشوند براو دو ملک که منکر و نکیر باشند
در صورت با هیبت هرگاه آن شخص منافق باشد و اگر مؤمن
باشد و نیکوکار وارد میشوند براو دو ملک بشیر و مبشر در
صورت خوب پس سؤال میکنند از اعتقادات او و از امامان او یکی
یکی پس اگر جواب نداده باشد یا جواب درست از یکی از ایشان
نمیدهند او را بعمودی از آتش که پر میشود قبر او از آتش تا روز قیامت
و اگر جواب خوب بدهد بشارت میدهند او را بکرامت و
نعمتهای خداوند و میگویند براو که بخواب خوابیدن عروس چشم
روشن و حذر کن از اینکه تأویل کنی اینها و ملک و سؤال
کردن ایشان را زیرا که اینها از ضروریات دین است و حذر
کن از اینکه گوش بدهی و بشنوی تأویلات جماعت ملاحده و
ملحدین را در جمیع ملائکه که تأویل میکنند ایشان را بعقلها و
نفسهای فلکی زیرا که بتحقیق آیات قرآنیه بسیار و اخبار بیشمار
وارد شده به بودن ایشان جسمهای لطیفه که قدرت دارند بظهور شکل

بهفتند و ایشانرا حضرت رسول خدا و ائمه هدی میدیدند و بدرستیکه
ایشان صاحبان جناح و بال هستند دوتا و سه تا و چهارتا و
زیادتر از اینها و بدرستیکه ملائکه زیادترین و بزرگترین مخلوقات
خداوند عالمند و بتحقیق وارد شده اخبار بسیار از هر یکی
از ائمه اطهار در کیفیت و عظمت و غریب و عجیب بودن خلقت
و شان و شغل و احوال ایشان و واجب است که اعتقاد کنی
بر اینکه آسمانها باهم چسبیده و متصل نیست بلکه از هر آسمانی تا آسمان
دیگر بقدر پانصد سال راه است و میان آنها پر است از ملائکه
و بتحقیق وارد شده در اخبار بسیار که نیست در آسمانها جای
قدمی مگر آنکه در آنجا ملکی است که تسبیح و تقدیس میکند
خداوند را و واجبست که اعتقاد کنی معصوم بودن ملائکه را
از هر گناه و گوش مده بسوی آنچه مشهور شده در میان
عوام الناس و در کتابهای تاریخ و در تفسیرها که آنها نوشته
شده از کتابهای عامه و آنها نیز همان چیزها را از کتابهای یهود
نقل کرده اند از قصه هاروت و ماروت و نسبت خطا و گناه

یا انبیاء و پیغمبران زیرا که بدرستیکه وارد شده رد اعتقاد را احادیث
صحیحه از امامان ما و تفسیر فرموده اند ان آیات را که در خطای
بعضی انبیاء وارد شده بر وجهیکه لازم نیامده خطای و فسق
ایشان اصلا و این رساله وسعت ندارد ذکر کردن تفصیلهای انها
را و بعد از این بدان بدرستیکه لازمست بر تو ایمان آوردن
بفشار قبر بطریق اجمال و اما بودن ان از برای جمیع مردمان و یا از برای
مؤمنان غیر کامل پس از اکثر احادیث ظاهر میشود که فشار قبر از جهة
غیر کاملها است و لابد است از اعتقاد کردن براینکه فشار قبر در
جسد و بدن اصلی است نه در قالب مثالی و براینکه بعد از فشار
قبر و سؤال دو ملک روح انسان نقل میشود بسوی بدن
مثالی و در جسد برزخی داخل میگردد بمثل جسد دنیای و در بعضی
اوقات میایند بسوی قبر خودشان و مطلع میشوند بر زوار
و زیارت کنندگان خودشان و انس میگیرند بزیارت کننده خود و نفع
میرسد بایشان بزیارت کردن مؤمنان ایشان را اگر مؤمن باشند
و در بعض اوقات میروند بسوی وادی السلام وان نجف اشرف

است

است بر شریف نشده ان هر از بحجه و سلام بوده باشد و در بعضی
اوقات منتقل میشوند بجسدهای مثالی مؤمنان بسوی جنت
دنیا پس نعمت داده میشوند در ان بانواع نعمتها و میخورند از
میوههای ان و میاشامند از نهرهای ان چنانکه خداوند فرموده
در باره ایشان وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا
بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
یعنی البته گمان نکن انکسانیرا که در راه خداوند کشته شده اند که
انها مردهاند بلکه ایشان در نزد خداوند زندهاند و روزی
داده میشوند و شادند بانچه خداوند بر ایشان عطا فرموده
از فضل خودش و اگر صاحبان ان ارواح کافر و معاند باشند
میبرند انها را بسوی جهنم دنیا پس در انجا عذاب کرده میشوند
تا بروز قیامت و اگر ایشان مستضعف باشند و خوب و
بد را نشناسند و کسی را بحق بودن و باطل بودن ندانند پس
ظاهر بعض احادیث انست که ایشان را تا بروز قیامت مهلت
میدهند و نعمت داده و عذاب کرده شده نمیشوند

و ارواح

و واجب است که اعتقاد بکنی که از برای خداوند در دنیا
یک جنتی و یک جهنمی هست علاوه بر جنت و جهنم آخرت
و همیشگی بلکه وارد شده از امام رضا علیه السلام در حدیث
معتبر که جنت آدم جنت دنیا بود نه جنت آخرت و واجبست اعتقاد
کردن ببودن جنت و جهنم در آخرت بر حسب انچه وارد شده از
صاحب شرع انور بطریق علم و یقین پس تاویل نمودن آنها
بمعلومات حقه و معقولات باطله و باخلاق خوب و بد کفر است و
الحاد بلکه واجب است اعتقاد کردن ببودن آنها الآن و بالفعل
مخلوق و موجودند نه اینکه آنها بعد از این و در قیامت موجود و مخلوق
خواهند شد و بتحقیق وارد شده در حدیث صحیح از حضرت امام
رضا که هر کس انکار کند وجود جنت و جهنم آخرت را الآن بالفعل
پس انکس منکر شده آیات قرآنی را و معراج پیغمبر را زیرا که آنحضرت
در معراج آنها را دیده و همین کس کافر است و واجبست که ایمان
بیاوری و اعتقاد کنی برجعت پس بدرستیکه رجعت از خصایص
جماعة اثنا عشریه است و مشهور شده ثابت بودن آن از ائمه در زمان

ایشان و شیعیان بتحقیق در اخبار صحیحه وارد شده از ایشان
که فرموده اند نیست از ما آنکسی که ایمان نداشته باشد برجعت
ما و آمدن ما قبل از قیامت و آنچه ظاهر میشود از اخبار در بیان
آنست که محشور میکند و زنده مینماید خداوند در زمان ظهور
حضرت قائم آل محمد علیهم السلام و یا نزدیک ظاهر شدن او
جماعتی از مؤمنین را تا آنکه چشمهای ایشان روشن باشد بدیدن
امامان خود شان و دیدن سلطنت ایشان در تمام روی
زمین و جماعتی از کافران و منافقان را از جهة انتقام کشیدن
از ایشان در دنیا قبل از قیامت و اما مستضعفان از هر دو
فرقه پس ایشان تا روز قیامت رجعت نمیکنند و اما رجعت
کردن ائمه پس بتحقیق دلالت کرده احادیث کثیره برجعت نمودن
حضرت امیر المؤمنین و اخبار بسیار دلالت نموده برجعت حضرت
سید الشهداء و جمعی از احادیث وارد شده و در رجعت حضرت
رسول خدا و سایر ائمه هدی علیهم السلام و اما بودن رجعت
ائمه در زمان حضرت قائم یا قبل از آن یا بعد از آن پس اخبار

دران مختلف وارد شده پس واجبست که اقرار و اعتقاد کنی
برجعت بعض مردم و ائمه بطریق اجمال و رد نمائی علم آنچه وارد
شده از تفصیل اینها بخود ائمه و بتحقیق نقل کردم آن اخبار را
که وارد شده درین باب در کتاب بحار الانوار و بازیک
رساله علیحده در خصوص رجعت نوشته ام چنانکه مترجم
کتاب تحفة الشیعه که در اثبات رجعت است درین باب تصنیفه
کرده و آیات بسیار و احادیث بیشمار در انکتاب نقل نموده و
واجبست اعتقاد کردن بر اینکه بدرستیکه خداوند تعالی
جمیع مردم را در روز قیامت محشور میکند و ارواح آنها
را بسوی جسدهای اصلی آنها بر میگرداند و انکار نمودن
حشر و با تاویل کردن آنچه باعث انکار ظاهر آن است چنانکه
شنیده میشود در زمان ما از بعض ملحدین کفر است و الحاد
باجماع جمیع مسلمانان و اکثر قران وارد شده در اثبات این و
در کفر کسانیکه انکار کرده اند این را و تو التفات مکن و گوش
نده بسوی شبهه‌های حکما در این خصوص از نبودن اعاده

معدوم و تاویل کردن آیات و احادیث درین باب بمعاد روحانی
زیرا که اینها کفر است و واجبست که اعتقاد بکنی بحق بودن
حساب و منتشر شدن نامهٔ اعمال خلق بطرف راست و چپ و
بر اینکه خداوند موکل کرده بهر کسی دو ملک یکی در طرف راست
او است حسنات او را مینویسد و آنکه در طرف چپ او است سیئات
او را مینویسد پس در روز دو ملک است که مینویسند
اعمال روز را پس وقتیکه روز تمام شد اند دو ملک صعود
میکنند بالا میروند با اعمال او پس وقتیکه شب شد دو ملک
دیگر میایند و اعمال شب او را مینویسند و حذر کن از تاویل
کردن اینکه ملائکه با آنچه در زمان ما شنیده میشود زیرا
که آن کفر است و واجبست که ایمان بیاوری بشفاعت حضرت
رسول خدا و ائمه هدی و بر اینکه خداوند عالم خلاف وعده
نمیکند در ثواب دادن بکسی که اطاعت او را بکند و حکم کند
که وعدهٔ عذاب که برای خلاف کننده کرده نکند و او را بیامرزد
بدون توبه اگر آنکس مؤمن و ایمان داشته باشد و اینکه خداوند

تو به را بمقتضای وعده خود قبول میکند و اینکه اعتقاد بکنی
بمخلد بودن کفار و عناد کننده با امامان در عذاب جهنم و
اینکه مستضعفان از اهل خلاف امیدوار رحمت خداوند
عالمند که احتمال نجات دارند بفضل خداوند و مستضعفان
همان ضعیف عقلهایند که بعضی از ایشان مثل عقل زنان
و اطفال را دارند و بعضی از ایشان حجة خداوند تمام نشده
دربارهٔ ایشان و حق را کما هو حقه نشناختند و اعتقاد بکنی
بداخل شدن مؤمنان بجنت و مخلد بودن ایشان در آن
ولکن بجنت رفتن مؤمنان خالی از سه قسم نیست زیرا که
جمعی از ایشان بجنت میروند بدون اینکه بایشان عذاب
برسد نه در برزخ و نه در آتش دوزخ و جمعی بجنت میروند
ولکن بایشان عذاب در برزخ میرسد و از آتش دوزخ
محفوظ میشوند و جمعی دیگر اول بجهنم میبرند و مدتی
در آنجا میمانند بقدر گناه ایشان و بعد از آن بیرون میایند
و بجنت میروند و در آن مخلد و همیشگی میباشند و بدان

بدرستیکه شفاعت حضرات معصومین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم
اجمعین مختص است بمؤمنان و از برای غیر ایشان شفاعت معصومان
نمیرسد و بدانکه حبط و پوچ شدن اعمال و پوشیده شدن گناهان
باعمال صالحه و احسان و بعبادات واضح و ضایع کردن بعض عبادات
بعض گناهان و ضایع نمودن بعض گناهان بعض طاعات را ثابت
است در نزد من بنابر بعضی معنای پوشیدن اعمال و
پوشیدن گناهان و آیاتیکه دلالت کرده بر این بحد نماید
و احادیث درین خصوص بنهایت نادرند و آن دلیلهائیکه اهل
کلام بر نشدن اینها آورده اند ضعیف است چنانکه مخفی
نیست بر تدبر و تفکر کننده در آنها و بعد از اینها لابد
است از ایمان آوردن تو بهر چه وارد شود از زبان صاحب
شرع از صراط و میزان و جمیع احوالات قیامت و هولهای
آن و البته تاویل مکن آنها را بچیزی مگر آنچه وارد شده
تاویل آن از خود صاحب شرع زیرا که اول کفر و الحاد تاویل
و تصرف کردن است در نصهای و احادیث صریحهٔ ائمه علیهم

بعقلهای ضعیف و هواهای نجی خداوند ما را و سایر
مؤمنان را از آن هواها و خیالها حفظ فرماید والسلام علی
من اتبع الهدی

باب دوم در بیان آنچه متعلق میشود بکیفیت
عمل و بتحقیق دانستی تو ای دوست من آنچه را که ثابت کردم در
اول از واجب و لازم شدن متابعت اهل بیت عصمت
علیهم السلام در افعال ایشان و اقوال ایشان و تدبر و تفکر
کردن در اخبار و آثار ایشان پس بدان ای دوستیکه جمیع ما
خیر و خوبی و جمیع خوبیها را ما در احادیث و اخبار ایشان
یافتیم زیرا که هیچ حکمتی از حکمتهای خداوندی نیست مگر
آنکه همان حکمت بصراحت و شرح در احادیث ایشان
است اما از برای کسیکه بر آید با آنها بقلب سلیم و عقل
راست و عقل را کج نکند برفتن طریق ضلالت و کوری و
اثر نکنند فهم او با طوار اهل زیغ و ردائت و راه وصول
بسوی نجات و طریق رسیدن و فائز شدن بسعادات و درجات
دران احادیث ظاهر است و واضح است از برای کسیکه بر دارد

کوری هوا را از بصیرت خود و متوسل شود بسوی پروردگار
خویش در نیت صحیح خویش و بتحقیق خداوند فرموده
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آنکسانیکه
جد و جهد کنند در راه معرفت ما و طریق شناختن احکام
و شریعت ما هر آینه ما ایشانرا هدایت و راه نمائی میکنیم
بطرف راههای خودمان و محالست خلف وعده بر خداوند
تعالی وقتیکه بیایند از آن درها که خداوند امر فرموده بمردمان
که از آن درها بیایند پس آنچه واجبست در اول از برای راه روند
بسوی دین و شریعت خداوند اینست که صحیح کند نیت خود را
زیرا مدار و اعتبار اعمال در قبول آنها و کمال آنها موقوفست بر
مراتب نیت و این نیز حاصل نمیشود و اعمال درست نمیگردد
مگر بتوسل تام بجناب حقتعالی و پناه بردن باو از شر شیاطین
و غالب شدن هواهای بد و بعد از این تفکر و تامل کند در بزرگی
این مقصد بلند و فکر کند نیز در اینکه این شخص بعد از رفتن او
از این دنیای فانی دیگر از برای او ممکن نیست رجوع بر آن از جهت تدارک

آنچه از وقوف شده و حذر کند از حسرت بزوال و مصیبت
و از واحسرتاه گفتن و از فریاد وامصیبتاه کشیدن بعد از مرگ
و بعد از این فکر کند در فانی شدن دنیا و تقلب احوال آن و عدم
اعتماد و اعتناء بران و بر عزت و فخر آن برگردد در اثناء این فکرها
بسوی آنچه وارد شده از ائمه هدی علیهم السلام در فناء دنیا و عدم
اعتبار آن نه بسوی کلام غیر ایشان از سایر مردمان زیرا
که برای کلام ائمه تأثیر غریبی است از جهت آنکه کلمات ایشان
از چشمه وحی و الهام صادر شده است و این تأثیر در کلام
غیر ایشان نیست و هر چند بکه مضمون آنها یکی باشد و باز
کلام غیر ایشان مثل غزالی و ابوطالب مکی و امثال آنها مشتمل
است بر حق و باطل و بدرستیکه آنها مجسم میکنند باطلهای
خود را در اثناء ذکر کردن در نظر نگاه کنندگان بکلام آنها تا آنکه
داخل کنند مردم را بتله‌ها و دامهای خودشان و باطل را ببرند
در لباس حق بگویند و فریب دهند بعد از این بدان بدرستیکه
بدی آنچه نیست که در میان مردمان مشهور شده از خطور قلبی

و با تلفظ زبانی بران بلفظ عربی و یا عجمی بلکه نیت عبارت
است از داعی قلبی و باعث شونده باطنی بکردن انسان یک
عمل را و آن نیت امر مخفی است در نفس انسان مطلع نمیشود
بران مگر جاهد و جهد کنندگان در طاعت خداوند همچنان
که اشاره بهمین کرده خداوند ایشان را بعیبهای نفس خود و وارد
آن و دواء آن چنانکه خداوند فرموده فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا
یعنی خداوند الهام کرد بر نفس فجور و دواء و درد آنرا و تقوی
و دواء آنرا و آن نیت و داعی نفس تابع است بر آن در حالیکه
شخص انسان در آن حالت اقامت دارد چنانکه در تفسیر فرمان
خداوند وارد شده است قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ یعنی بگو
که هر کس عمل میکند بر شاکله و بر نیت خود و این ظاهر است
برای کسیکه تدبر و فکر کند در آنچه گفته شد مثلاً وقتیکه بوده
باشد شاکله و طریقه و سجیه کسی حب دنیا و حرص بر آن دنیا
پس آنکس هیچ عمل نمیکند از اعمال خیر و افعال شر مگر آنکه مقصود
اصلی او از آن عمل جمع کردن دنیا میشود پس وقتیکه نماز کرد

میشود باعث وداعی او بر نماز کردن انکه زمانیکه نماز را نکند
واخلال بنماز بکند این بدنیای او مخل میشود وضرر میرساند
و زمانیکه شراب بخورد میخورد بجهت انکه خوردن شراب معین
او میشود بدنیای او هم چنین وقتیکه غالب شود بر کسی دوستی
پادشاهان و مقرب بودن نزد ایشان عمل نمیکند چیزی را مگر
انکه ملاحظه میکند برای انعمل مدخلیت را در تقرب و دوستی
ایشان و قرینه و شاهد بر این انکه بدرستیکه او ترک میکند
اکثر اعمال خیر را که موافق طبع ایشان نبوده باشد پس وقتیکه
ملتفت این شدی پس بدان بدرستیکه از برای مردمان در نیت
خودشان منازل و درجات است پس اول ایشان انکه غلبه کرده
شقاوتشان بر ایشان چنانکه اشاره کردم بسوی او و نیست
منظور انها در اعمال خود مگر مثل انچه ذکر کردم از خیالهای فاسد
و این شخص وقتیکه سعی نکرد در ترک کردن اینحالت شوم و بدعاقبت
تدریجا انکس بالامر دود در شقاوت و قساوت تا انکه ترک کند
دین و اعتقاد خود را و دیگر امیدوار نمیشود خیر او ابدا دوم

از

از ایشان انکس است که از این درجه خبیثه مرتفع شده
پس در نفس او هم حب دنیا و هم حب اخرت است باهم و گمان
میکند که انها باهم جمع میشوند و در بعض اوقات غلبه میکند
بر او حب اخرت پس عمل میکند برای ان و این شخص مادامیکه بر
ندارد نفس خود را از این درجه در نزدیکی لاحق میشود بالشخص
اول سیم از انها انکس است که غلبه کرده بر او خوف عذاب خداوند
و منتبه و فکر میکند در شدت عذاب و عقاب دردناک
پس همین خوف عذاب سبب شده از برای انداختن دنیا
از نظرش پس عمل میکند هر وقتیکه عمل بکند از اعمال خوب
و ترک میکند هر چه ترک بکند از اعمال بد از جهت خوف عذاب
و این عبادت بنا بر اظهر صحیح است ولکن در درجهٔ کمال نیست
و بتحقیق وارد شده از حضرت صادق علیه السلام که این عبادت
عبید و بندگان زرخرید است و چهارم از ایشان انکس است
که بتحقیق غلبه کرده بر او شوق او بسوی انچه اماده فرموده خداوند
از برای نیکوکاران در جنت پس عبادت خداوند میکند از

برای

برای طلب این درجات و بتحقیق وارد شده در خبر سابق که
این عبادت اجیران است و این شخص نزدیک است بشخص سابق
و پنجم از ایشان انکس است که عبادت میکند بر خداوند از برای
انکه خداوند اهل است از برای عبادت بندکان و این درجه
صدیقان است و بتحقیق فرموده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که مَا عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ نَارِکَ وَلَا طَمَعاً فِی جَنَّتِکَ وَلٰکِنْ وَجَدْتُکَ
اَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُکَ یعنی من عبادت نکردم بر تو از جهة
خوف از اتش دوزخ تو و نه از جهة طمع من در جنت تو ولکن
عبادت کردن من برای تو از جهة انست که ترا اهل و سزاوار
یافتم برای عبادت پس عبادت کردم بر تو و بتحقیق وارد شده
از حضرت صادق ع که فرموده که این عبادت احرار و ازاد شدکان
است و این دعوی از غیر ائمه هدی ع مسموع نمیشود زیرا که
این ادعا ممکن نمیکردد در واقع مکر از برای کسیکه میداند
نفس خود که هرکاه نبوده باشد از برای خداوند جنتی و نه
دوزخی و بلکه اکر العیاذ بالله کناه کار بجنت برود و اطاعة

کنندکان

کنندکان بدوزخ بروند هر اینه انکس اختیار میکند عبادت
کردن بر خداوند را از جهة بودن خداوند تعالی مستحق و اهل
عبادت و اطاعت ششم از ایشان انکس است که عبادت بکند
بر خداوند از برای شکرکذاری او پس باین نحو که ملاحظه کند نعمتهای
غیر متناهی خداوند عالم را پس حکم میکند عقل او بر اینکه
این منعم حقیقی و نعمت دهنده نامتناهی مستحق و سزاوار عبادت
است از جهة منعم بودن او و هفتم از ایشان انکه عبادت بکند
بر خداوند از جهة حیاء انکس پس بدرستیکه عقل او حکم میکند
بخوب بودن حسنات و بد بودن سیئات و بداند این را که خدا
مطلع است بر او در جمیع احوال او پس این شخص عبادت میکند
بر خداوند از جهة حیا و التفات نمیکند بسوی ثواب و عذاب او
و بسوی این درجه اشاره میکند انچه وارد شده در تفسیر احسان
که شخص عبادت بکند بر خداوند مثل انکه خداوند را می بیند
واکر انکس خدا را نمی بیند پس او انکس را می بیند و هشتم از ایشان
انکس است که عبادت کند بر خداوند از برای محبت خداوند تعالی و رتبه

محبت

محبت خالق از اعلی مراتب کمال است و آن محبت حاصل میشود
بذکر خداوند علی الدوام از جهة محبت او و بکثرت عبادت و بیاد
آوردن نعمتهای خداوند بر او و بذکر نمودن لطفهای خداوند بر او
پس وقتیکه حاصل شد محبت خداوند دیگر در حکم عقل جایز
نمیشود مخالفت دوست او از برای دوست بودن آنکس با خداوند
و دیگر نظر نمیکند بسوی نفع و ضرر و تمام آنکه عبادت بکند برای او
از برای مقرب بودن خود در نزد خداوند و بجهة طلب کردن نزدیکی
و قرب بخدا تعالی و از برای قرب معنیهای زیاد است باریک اشاره
میکنم بسوی بعضی آنها زیرا که متصور نیست در شان خداوند
قرب زمانی و نه مکانی پس مراد با قرب بحسب درجه و کمال است
زیرا که شخص در مراتب نقص در نهایت دوری است از خداوند
از جهة غایت کمال و نهایت بلندی خداوند از بندگان پس زمانی
که شخص بر دارد از نفس خودش بعضی از نقصانها را و یا متصف
شود با بعض کمالات پس کم میشود دوری او از خداوند و موصوف
میگردد با بعضی از اخلاق او و با مراد از قرب بحسب مصاحبت معنوی

است با خداوند و بحسب مناسبت ذکری است مثال او زیرا که
هرگاه بوده باشد یک دوست در مشرق و دوست او در مغرب
پس آن دوست همیشه در ذکر و فکر آن دوست است و بخدمتهای
او مشغول است و بکارهائیکه تعلق باو دارد توجه میکند
پس اینشخص در حقیقت نزدیک است بدوست خود از آن
دشمن که در پیش او بوده باشد و شک نیست در اینکه این دو
معنی که از برای قرب ذکر کردم حاصل میشوند بعبادت کردن
پس ممکنست که غرض عبادت کننده حاصل شدن این دو
معنی بوده باشد و از برای قرب معنای دیگر است و برای بیان
دریافت آنها است در میان این مراتب که ذکر کردم نهایت ندارد و
بدرستیکه اشاره بسوی بعضی از آنها نمودم بطریق مثال گفتن
تا آنکه تصور کند مؤمن که بسوی خداوند میرود خطر این راه را
و توسل بکند بسوی خداوند تا آنکه خداوند بقدرت خود بر
او نجات بدهد از مهلکهای این راههای خودش تا آنکه زمانی
که داخل شد در زمره عباد مخلصان و بندگان خالصان خداوند

پس خاطر جمع باشید از شر شیطان چنانکه خداوند فرموده إِنَّ
عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی ای ابلیس بدرستیکه از
برای تو تسلط نیست بر بندگان من و چه خوب مثل زده شده
شیطان بسگ در خانه که اذیت میکند بر انکس که اراده کند
داخل شدن بر خانه صاحب خود را و ممکن نمیشود دفع کردن ان مگر
بنهی کردن صاحب خانه و زجر کردن او انسگ را یا انکه انسان اشنا شد
کان داخل شونده بخانه صاحب ان از صدیقهای او و دوستهای
صاحب خانه است پس همچنین است این شیطان سگ ملعون
که موکلست بدرگاه خداوند تا انکه داخل نشود اجانب و انکسیکه
لایق داخل شدن قرب خداوند نیست از جهة شقاوت او پس وقتیکه
زجر کرد خداوند انرا بسبب أَعُوذُ بِاللَّهِ گفتن عبادت کننده و از جهة
پناه بردن بندگان بخداوند عالمیان از شر انشیطان و یا انکه بلا
بدانند بدرستیکه ان داخل شونده از جمله مقربان این درگاه است
و از خواص مالک الملوک است و اکثر اوقات اینشخص داخل میشود
باین درگاه و خارج میگردد از ان و از برای او انس است بصاحب خانه

پس در اینوقت ان ابلیس متعرض بر او نمیشود پس از این جهة مرشد
باستعاذه و هرگاه متوسل شود در راه رونده بسوی خداوند
بخود خداوند تعالی و صحیح بکند نیت خود را بقصد جد و جهد
خودش در اول امر بطلب نمودن انچه که میداند بدرستیکه ان
خیر و خوبی اخرت او است و باک نکند بر اینکه او را اهل زمان
خود و جهال ان اهل دوران خودش قشری و حشوی و اهل خشد
و خالی بگویند و یا انکه او را نسبت میدهند اهل دنیا بجهل و
نادانی پس وقتیکه این شخص در اینوقت در این مقام و منزله شد
ظاهر میگردد حق برای او عیانا و اشکار میشود واقع برای او
بداهة پس سزاوار است بعد از اینکه طلب کند یک معلمی
و یاد دهنده که انس داشته باشد بکلمات اهل بیت اطهار و
اهل خبره بوده باشد باحادیث ایشان که اعتقاد بانها داشته باشد
و مصدق انها باشد نه انمعلمی که اخبار را تاویل بکند با رای
و هوای خودش بلکه رجوع بکند بانکسیکه اعتقادات خود را
از روی اخبار صحیح کرده باشد و شروع بکند بطلب کردن علم

انجهه رحمه الله و از برای رضای خداوند و بعد از این تدبر و فکر
بکند در اخبار اهل بیت طهارت و بوده باشد قصد او تحصیل
علم از برای عمل پس عمل نفع نمیدهد بدون علم چنانکه در حدیث
صحیح از حضرت صادق وارد شده که فرمود عمل کننده بر غیر بصیرت
و علم مثل سیر کننده است بغیر راه راست که زیاد نمیکند سرعت
سیر او مگر دور شدن از راه را و علم بدون عمل نمیکند و حاصل
نمیشود علم بدون عمل چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده که
هر که عمل کند بانچه میداند خداوند کرامت فرماید بر او علم آنچه
را که نمیداند پس بتحقیق امام علیه السلام تشبیه کرده عالم را بچراغی که
بوده باشد با راه رونده در راه تاریک زمانیکه توقف بکند و
راه نرود روشن نمیشود بر او مگر مقداری کمی و هر قدر برود
روشن میشود بر او مقدار دیگر پس علم اعانت میکند بر عمل کردن
و عمل نمودن زیاد میکند علم را پس سزاوار است که قسمت بکند روز
خود را البته سه قسمت پس در یک قسمت از روز سعی بکند از برای طلب روزی
حلال و در یک قسمت دیگرش سعی بکند در طلب و تحصیل علم و در

قسمت دیگر آن مشغول بشود بعبادات از واجبات و مندوبات
و باز سزاوار است که تحصیل کند قدری را از علوم آنچه بجهت
محتاج بودن علم و فهم احادیث بانها مثل علم صرف و علم
نحو و قدری کمی از علم منطق و اندکی از علم اصول و بعض کتابهای
فقه و بعد از این بذل بکند جد و جهد خود را در علم احادیث
و مطالعه بکند کتب اربعه و همان چهار کتاب معروف را که کافی و
من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار باشد و ملاحظه بکند
غیر اینها را از کتابهای مرحوم صدوق و غیر او و بتحقیق جمع شده در
نزد ما بحمد الله علاوه بر کتب اربعه قریب بدویست کتاب و
بتحقیق جمع کردم اخبار او تفسیر نمودم مطالب آنها را در کتاب
بحار الانوار پس امانت باد بر تو بنظر کردن در آن و غوطه زدن
در لجههای آن و طلب فائده از آن کتاب پس بدرستیکه آن کتاب
یک دریای است چنانکه نامیده شده باشد پس بدان ای برادر
من بدرستیکه از برای هر عبادت روحی و جسدی و ظاهری و
باطنی است پس ظاهر و جسد آن عبادت حرکات مخصوصه

ان عبادتست و باطن عبادات ان اسرار است که از ان عبادت
مقصود است و ان ثمرات است که مرتب است بر ان عبادت و روح
ان حضور قلب و اقبال و طلب کردن حصول انچه از عبادت کردن
مقصود است و ان ثمرات حاصل نمیشود مگر بسبب این روح مثلا
نماز که ان عمود دینست که قرار داده خداوند ان را افضل و بهترین
اعمال بدنی و مرتب کرده بان اثار بزرک را که فرموده در بارهٔ
ان در قران اِنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْکَرِ یعنی بدرستیکه
نماز انسان را نهی میکند از فحشاء و منکر و از اعمال زشت
و افعال نادرست و باز حضرت رسول خدا صلی الله علیه و
اله فرمود که اَلصَّلوٰةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ یعنی نماز معراج مومن است
و محل عروج قلب مومن است بسوی خداوند عالم و مرتب نمی
شود بر ان نماز این ثمرات و این فائدها مگر بحضور قلب که
ان روح نماز است زیرا که جسد و بدن بدون روح مترتب نمی
شود بر ان اثری و از همین جهة است که نماز ما ها نهی نمیکند ما
را از فحشاء و منکر و حاصل نمیشود برای ما بان نماز کردن عروج

نمودن از این درکات دنیه بسوی درجات عالیه پس بدرستیکه
نماز مثل معجون خداوندی است و مثل مرکب آسمانی است
وقتیکه ملاحظه شود در ان شرایط و اداب عمل کردن ان
نفع میدهد از برای جمیع مرضهای نفسانی و دردهای روحانی
پس لازمست که انسان بوده باشد در همه فعلهای از افعال
نماز متذکر و متفکر در سر همان فعل و تامل کننده در غرض
و مقصود از ان پس در دعاها که قبل از نماز وارد شده
مانوس کردن نفس انسانست که وحشی شده بسبب مشغول بودن
ان بامور دنیا که مضطرب شده بان امور انسان بر حسب
حکمتها و مصلحتها تا انکه بوده باشد در نزد شروع کردن
بر نماز انس گیرنده بحضرت خداوند و باز از شرایط قبول عمل
تقوی و ورعست از گناهان زیرا که بمرتکب شدن انها
دور میشود شخص از درگاه خداوند و بتحقیق خداوند فرمود
اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی بدرستیکه خداوند قبول
میکند اعمال را از پرهیزکاران و وقتیکه مرتکب شد انسان

افعال قبیح و بد او دور گردید بسبب این افعال در نهایت دوری
پس تضرع و زاری میکند قبل از نماز که خداوند گناهان او
را بیامرزد و از جرمهای او عفو بکند تا آنکه برگردد و اهل
شود بر عبادت خداوند و بر مناجات او و در تکبیرات افتتاحیه
که قبل از نماز است تنزیه و پاک نمودن خداوند است از شریک
قرار دادن و برای او مثل قائل شدن و از نقص قرار دادن و از
اینکه ممکن شود بر بندگان ادراک خداوند بقوای ظاهره و
باطنه و از اینکه برسد بر کنه او عقلها و فهمها و در تکبیرات
تذکر و یاد آوری است عقاید حقه را تا آنکه برقرار گردد آن اعتقادات
در نفسها و در دعای توجه که قبل از نماز خوانده میشود تلقین و
یاد دادن اخلاص است در نیت کردن نماز و عبادت و ظاهر کردن
نهایت عبودیت و بندگی است و برداشتن نظر است از غیر خداوند
متوجه شدن بنده است بتمام وجودش بسوی خداوند و در
قرائت کردن در نماز مکالمه و گفتگو کردن است با دوست حقیقی
خود و مناجات نمودن است بذکر مدح او و در اول نماز وصف

کردن

کردن او است با صفات کمالیه از جهة وسیله بودن بر رسیدن
حاجات و رعایت نمودن آداب گفتگو و مناجات کردن است یعنی
در الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم گفتن است و بعد ازین ظاهر
نمودن و آشکار کردن عبودیت و بندگی است یعنی در ایاک نعبد
گفتن و بعد ازین اظهار خالی شدن است از قدرت و قوه و طلب
کردن اعانت و مددکاری است از خداوند در جمیع کارها و
خصوصا در عبادت کردن بر او یعنی در و ایاک نستعین و بعد
ازین طلب هدایت کردن است بسوی راه راست و آن راه درست
و روشن راه حضرت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام است در
جمیع اعتقادات و اعمال و اخلاق و در تمامی راههای که بسوی
خداوند میرود و این مطلب شامل است بر جمیع مطلبهای بلند یعنی
در اهدنا الصراط المستقیم و بعد ازین بر خداوند پناه بردن است
از رفتن بسوی راه دشمنان و مندرج میشود در این راه باطل
دشمنان ایشان جمیع اعتقادات باطلها و اخلاق خبیثها و راههای
ضلالتها و تمامی فسقها و فجورها زیرا که همه اینها راه دشمنان ایشان

است یعنی در غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم وَلَا الضَّالِّینَ گفتن وهم چنین در
رکوع وسجود تواضع وفروتنی واظهار ذلّت ومسکنت است
بر خداوند تعالی از جهة دفع کردن آنچه در نفس انسان حادث
میگردد از کبر وغرور وفخر پس خداوند امر فرموده که بندهٔ
خودش بگذارد اعضای خوب خود را بر خاک در نزد خداوند
وهم چنین در هر فعلی از افعال نماز حکمتهای ومصلحتهای
بزرگ است که کتابهای بزرگ بشرح آنها وفا ندارد در تحقیق
وارد شده در اخبار صحیحه در هر فعلی از فعلهای نماز اسرار
غریب وحکمتهای عجیب بدرستیکه اشاره کردیم در مقام
بسوی بعضی از آنها بر جهة مثال واگرنه پس وفا نمیکند این
رساله وهزار مثل این بشرح یکی از آنها پس سزاوار اینست که
شخص رجوع کند بسوی احادیثیکه در این خصوص وارد شده
است ومراجعه نماید بنظر کردن باسرار جمیع عبادات وحکمتهای
آنها وبعد از این بیاورد هر فعلی را از افعال واقوال العبادات
بروجدان تا آنکه بوده هر فعلی از فعلهای العبادات وسیلهٔ

قرب آنکس بسوی درگاه خداوند وسبب کامل کردن نفس او و
علت هدایت او بسوی طریق نجات او وبعد از این بدان بدرستیکه
نزدیکترین راههای بسوی خداوند تعالی چنانکه ظاهر آیات
نبیها واحادیث بیشمار است این راه دعا کردن ومناجات نمودن
است ولکن از برای دعا ومناجات چند شرطست از حضور قلب و
توسّل تام وبریدن امید از غیر خداوند واعتماد کامل بر او و
متوجه شدن در جمیع امور از بزرگ وکوچک وبسیار وکمی بسوی
او ودعاهائیکه وارد شده از صاحب شرع انور بر دو نوعست
نوع اوّل آن اوراد واذکار است که مقرّر وموظف شده در هر
شبانه روز که شامل اند بر تازه کردن اعتقادات وطلب نمودن
مطلبها وروزیها ودفع شر دشمن ومثل اینها وسزاوار است
از برای مرد کامل اینکه جدّ وجهد کند در حضور قلب وتوجه و
تضرع کردن در وقت خواندن دعا ولکن ترک نکند اوراد را در صورتی
که میسر نگردید تضرع وخضوع قلب بر او ونوع دوم مناجاتست و
آنها اند دعاها است که شامل است بر اصناف کلمات در توبه

است یعنی در غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم وَلَا الضَّالّینَ گفتن و هم چنین در
رکوع و سجود تواضع و فروتنی و اظهار ذلّت و مسکنت است
بر خداوند تعالی از جهت دفع کردن آنچه در نفس انسان حادث
میگردد از کبر و غرور و فخر پس خداوند امر فرموده که بندهٔ
خودش بگذارد اعضای خوب خود را بر خاک در نزد خداوند
و هم چنین در هر فعل از افعال نماز حکمتهای و مصلحتهای
بزرگ است که کتابهای بزرگ بشرح آنها وفا ندارد و در تحقیق
وارد شده در اخبار صحیحه در هر فعلی از فعلهای نماز اسرار
غریب و حکمتهای عجیب بدرستیکه اشاره کردیم در مقام
بسوی بعضی از آنها بر جهة مثال و اگر نه پس وفا نمیکند این
رساله و هزار مثل این بشرح یکی از آنها پس سزاوار اینست که
شخص رجوع کند بسوی احادیثیکه در این خصوص وارد شده
است و مراجعه نماید بنظر کردن باسرار جمیع عبادات و حکمتهای
آنها و بعد از این بیاورد هر فعلی را از افعال و اقوال العبادات
بر وجدان تا آنکه بود هر فعلی از فعلهای العبادات وسیله

قرب آنکس بسوی درگاه خداوند و سبب کامل کردن نفس او و
علت هدایت او بسوی طریق نجات او و بعد از این بدان بدرستیکه
نزدیکترین راهها بسوی خداوند تعالی چنانکه ظاهر آیات
انبیا و احادیث بیشمار است این راه دعا کردن و مناجات نمودن
است ولکن از برای دعا و مناجات چند شرط است از حضور قلب و
توسل تام و بریدن امید از غیر خداوند و اعتماد کامل بر او و
متوجه شدن در جمیع امور از بزرگ و کوچک و التجا بردن بسوی
او و دعاهای که وارد شده از صاحب شرع انور بر دو نوع است
نوع اول آن اوراد و اذکار است که مقرر و موظف شده در هر
شبانه روز که شامل‌اند بر تازه کردن اعتقادات و طلب نمودن
مطلبها و روزیها و دفع شر دشمن و مثل اینها و سزاوار است
از برای مرد کامل اینکه جدّ و جهد کند در حضور قلب و توجه و
تضرع کردن در وقت خواندن دعا ولکن ترک نکند اوراد و اذکار را
که میسر نگردید تضرع و حضور قلب بر او و نوع دوم مناجاتست و
امثال آن دعاها است که شامل است بر اصناف کلمات در تو

واستغاثه واعتذار و اظهار حب و دوستی خدا و ذلت و مسکنت
وانکسار و در گمان من آنست که سزاوار نیست خواندن اینها مگر
باگریه و ناله و تضرع و خشوع تام و سزاوار است اینکه اختیار کنند
از برای آن مناجات اوقات مخصوصه را و نخوانند اینها را بدون آنچه
که ما گفتیم زیرا که بدون حضور قلب و خشوع خواندن آن مناجات
شبیه باستهزاء میشود و این دو نوع از دعاها ببرکت اهل بیت در
نزد ما زیاد است که فرصت وفا ندارد بمشغول بودن و خواندن
ده یک آنها پس اما قسم اول از اینها پس اکثر آنها در کتاب مصباح شیخ
طوسی و در مصباح شیخ ابرهیم کفعمی و در کتاب سمات و کتاب اقبال
ابن طاوس در ضمن تعقیبات و دعاهای ایام اسبوع و اعمال سال
و غیر اینها ذکر کرده اند و قسم دوم نیز مزبور است در این کتابها و
غیر اینها مثل دعاهای خمسه عشر حضرت امام زین العابدین و مناجات
معروفه بالانجیلیه و دعای کمیل و غیر آن و صحیفه کامله تمام آن
در مقام دوم است و بعد از این بعض این دعاها مناسب است
با حالت خوف و بعض مناسب است با رجا و بعضی از اینها مناسب

است از برای دفع بلاء و بعضی از برای فراوانی نعمتها و غیر آن
اینها از احوال مختلفه که بر انسان وارد میشود پس سزاوار است
از برای شخصیکه در هر حالت است باتدبر و فکر در معنای
آنها و گریه و ناله در اثناء آنها پس وقتیکه تو سلوک نمودی این
مسلک را یقین میکنی بر اینکه بدرستیکه این راه نزدیکترین
راههاست بسوی خداوند و باین راه و باین مسلک حاصل
میشود مطالب دنیا و آخرت و بعد از این بدرستیکه بزرگترین سعادات
نفس خلقهای خوب و پاک و پاکیزه است از رضا و جود و بذل
و بخشش و اخلاص و مسکنت و حلم و غیر اینها از اخلاق خوب
که عقل و صاحب شرع اینها را خوب شمرده و دوست دارد و بزرگ
ترین اوصاف هلاک کننده انسان خلقهای بد و خبیث
است از بخل و جبن و کبر و خودپسندی و ریاء و غضب و حسد
و غیر اینها از صفات و ملکهای بد و زشت که عقل و صاحب
شرع انور اینها را اقبح شمرده پس واجب است بر انسان که سعی
بکند که از این اخلاق بد خالی بشود و متصف گردد بآداب پسندیده

اند دعاها را بخوانند که مناسب بحالت است

و اوصاف شریفه رحمها عن صبوه گمان و خیال نموده اند که این
دو تا حاصل نمیشود مگر بترك الفت و مخفی شدن از خلق و مرتکب
شدن مشقت و لازم کردن گرسنگی همیشگی و بیداری
علی الدوام و سایر آنچه انها داب و کار ایشان است و بدرستیکه
من یافتم از ایشان کسی را که متحمل این مشقت و زحمت شده
بودند و خلقهای زشت و بد او زیاد شده بود و خلقهای
خوب او اندك شده بود زیرا که طریقه ایشان و مشقت و زحمت
کشیدن انها بطریق خودشان سودا را زیاد میکند این ممکن
نیست برکسی که با ایشان گفتگو کند از جهة بدخلقی زشتی ایشان
اوصاف ایشان و تکبر و خودپسندی ایشان بر یا خشم کشیدن
قوت میکرد بحیثیتیکه گمان میکنند که انها از درجه پیغمبران
گذشتاند و مرتبه از انبیاء بلند تر است و لهذا از این جهة
جمیع مردم را دشمن میگیرند و از خلق وحشت میکنند و هم
چنین است سایر صفات انها و لکن این صفتهای انها بر
مردمان مخفی است و ظاهر نمیکنند اینها را از جهة انکه مردم

بالنها

با انها مباشرت و معاشرت و الفت نمیکنند و گمان کنند
که طریق علاج رفتن این اوصاف خبیثه انکه اولا توسل
بجوید بسوی خدا و ند در برداشته شدن این صفات رذیله
او و بعد از ان فکر کند در بدی اخلاق او و در عیبهای نفس خود
و بد بودن اصل خود و در انچه حال او بان میرسد و در ناقص
احوال و اعمال خود و در بدی و نقصان نیت خود و بعد از
این فکر علاج کند هر خصلت زشت خود را بعادت دادن
نفس خود بضد ان خصلت تا انکه برگردد ضد خصلت بدی او را
او خلق او شود و عادت گردد و در این اثناء فکر کند در احادیث
که در ذم ان اوصاف زشت وارد شده و در تعریف ضد
انها و کتاب ایمان و کفر از اصول کافی پر است از مذمت صفت
زشت و مدح اوصاف خوب مثلاً انکه صاحب صفت بخل
است مداوا میکند بر نفس خود بعد از توسل بخداوند
عالم و بعد از فکر کردن در اینکه مال دنیا نفع نخواهد داد
برای بعد از مردن و در اینکه بذل و بخشش و اداء حقوق ان

برای

ان براو نفع نخواهد کرد و بدرستیکه خداوند خلاف وعده نمی
کند که براداء حقوق مال قرار داده و بعد از این تامل و فکر بکند
در ایات و احادیث که در مذمت بخل و اداء نکردن حقوق مالی
وارد شده و بعد از این زجر بکند نفس خود را و حمل نماید
خود را بر عطاء کردن و اداء نمودن حقوق خداوند پس این
عطاء و اداء حقوق در مرتبهٔ اول بر شخص دشوار و سخت میشود
و در مرتبهٔ دوم کم کم سهل و آسان میشود تا انکه عطاء کردن
حقوق براو عادت و خلق میشود که دیگر براو ممکن نمیگردد
ترک ان و منع حقوق و هم چنین صاحب صفت رفعت
و بالا نشین بودن در مجلسها و صدد طلب کردن در
انها معالجه میکند بر نفس خود بعد از فکر کردن در انچه
ما گفتیم باین نحو که مینشیند در مجالس در پایین ان و
مکرر باین طور رفتار میکند و در جای فقراء و ضعفا
نشیند تا انکه بر گردد این حالت از برای او عادت میگردد
و پایین نشستن براو خلق میشود و صفت کبر و خود پسندی

از و رفع و بر طرف میگردد و هم چنین میکند در سایر خلقهای
زشت و در طریق معالجهٔ انها افضل و بهتر انچه خوانده میشود
از دعاها در رسیدن بر خلقهای خوب و دور شدن از صفات زشت
دو دعا است در صحیفهٔ کامله یکی دعاء مکارم اخلاق است
دیگری دعاء استعاذه از سوء اخلاق است و ملازمت کردن
عبادات شرعیه و اداء نمودن واجبات و مستحبات با شرطهای انها
کفایت میکند در بر داشتن صفات خبیثه از خود که ان
صفات انسان را اهلاک میکند و با وجود ان عبادات و طاعات
دیگر شخص محتاج نیست بسوی مرتکب شدن بدعتهای
صوفیه و اختراع نمودن شریعت دیگر پس در ینوقت خیال
میکند دفع کردن صفت بد را ببدتر و رفع نمودن خصلت
زشت را بزشت تر و بعد از این بدان ای برادر من بدرستیکه
نافلههای شبانه روز و خصوصا نماز شب تمام کنندهٔ
نقصان نمازهای واجب است و ان نافلههای شب و روز
از سنتهای خاص پیغمبر است که انها را ابدا ترک نکرد تا انکه از دنیا

رفت پس تو نیز ترک مکن ان نماز را و اگر ترک کردی پس قضا کن انها
را در ماه اینکه میسر شد قضا بر تو و امانت باد بر تو از روزه
گرفتن به روزه اول پنجشنبه از هر ماه و اخر پنجشنبه از
ان و اول چهارشنبه از دهه دوم از ماه پس بدرستیکه این
با از سنتهای انحضرتست و امانت بر تو باد در نماز شب بدعا
و تضرع و گریه و ناله پس بدرستیکه اینوقت از شب وقت
نزدیک شدن بنده است بخداوند خودش و در دعا و در حمد
و مناجات در ان وقت شب باز است و قلب انسان از شغل
های دنیا فارغ است و عمل و عبادت کردن در ان ساعت نزدیک
بخلوص نیت است چنانکه خداوند فرموده اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ
اَشَدُّ وَطْأً وَاَقْوَمُ قِيلاً و در تهذیب و کافی و علل الشرایع
در تفسیر این ایه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرموده
مراد از ان برخاستن شخص از رختخواب خود است برای نماز
شب که اراده دارد بان محض خداوند عالم را و غیر خداوند مقصود
او نیست و اراده نمیکند مگر خداوند را و اما ترجمه ایه شریفه که

در تفسیر ایه حق تعالی فرموده انست که ان عبادتیکه در اثنای شب و وقت
نماز شب از انسان ناشی و صادر میشود همان عبادت از جهت
کلفت اشد و اصعب است و محکم است از جهت گفتگو و مناجات
با خداوند از برای انکه حضور قلب در انوقت زیاد است و امانت
باد بر تو در هر وقت بر دعا کردن برای مؤمنان بالتفصیل
پس بدرستیکه ان دعای تو حاجت ترا روا میکند و باعث
بر اورده شدن ان میشود و با وجود این تو اجر داده میشوی
بان دعا کردن بدو مقابل انچه از برای خود طلب کرده بلکه
چند مقابل ان و لازم کن بر خود در تعقیب نماز صبح اندعاها
و اذکاریرا که وارد شده در احادیث از ائمه و مواظبت کن بر
انها پس بدرستیکه در این ساعت روزیها قسمت میشود و
بعد از این تعقیب لازم کن بر خود در راه رفتن و ایستادن و نشستن
خود مداومت کردن را بذکر لا اِلٰهَ اِلَّا الله یعنی نیست خدای
بغیر از خداوند یکتا که مثل وی شریک و بذکر سُبْحَانَ الله
یعنی منزه و پاکست خداوند از اینکه وصف بشود و بعقل و فهم

بباید و بذکر اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ یعنی حمد و مدح و ثناء و تعریف بی نهایه
برای خداوند است و بذکر اَللّٰهُ اَکْبَرُ یعنی خداوند بزرگتر است
از اینکه بمدح و توصیف شود و بفهم و ادراک بر آید زیرا که این چهار
ذکر رکنهای عرش عبادت و معرفت خداوند عالم است و بعد از
اینها صلوات بفرست بر حضرت پیغمبر و بر اولاد او زیرا که صلوات
بر ایشان افضل اعمال است و بعد از ین مواظبت نما بر قدری
وافی از ین چهار ذکر که در قرآن و اخبار وارد شده و اما ماشاءَ
اللّٰهُ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ است از برای رزق و میسر و آسان شدن کار
و حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ است از جهت دفع ترس و خوف از دشمنان
و از شدتها و لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ است
برای دفع هم و غم دنیا و آخرت وَ اُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیرٌ
بِالْعِبَادِ است بجهة دفع کردن مکر دشمنان و اندک اینچه مواظبت
میکنی بر آن از اذکار در هر روز آنست که صلوات بفرستی بر محمد
و آل او علیهم السلام صد مرتبه و در روز جمعه و شب آن هزار
مرتبه و بگوئی در هر روز سیصد و شصت مرتبه بعدد رگهای

بدن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ عَلٰی کُلِّ حَالٍ یعنی مدح و ثناء
برای خداوند است که پرورش و تربیت دهنده جمیع عالمهاست
و این مدح و ثنا باد بر او در همه حالات و اگر این را در هر صبح
و شام بخوانی پس آن افضل است و بگو در هر روز هفتاد مرتبه
اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ و هفتاد مرتبه اَتُوبُ اِلَیْهِ یعنی طلب آمرزش و بخشش
گناه میکنم از خداوند که از من عفو کند و بسوی خداوند برمی
گردم و توبه میکنم و اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ را زیاد بگو زیرا که آن کفاره گناه
و باعث زیادتی روزی و اولاد میشود و بخوان هر یکی از
تسبیحات اربعه را صد مرتبه در هر روز و بعد از هر نماز همه
تسبیحات اربعه را سی مرتبه بخوان و در هر روز صد مرتبه
بخوان لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِینُ یعنی نیست خدای
مگر خداوند که پادشاه حق و آشکار است و اگر بر صد مرتبه
قادر نبوده باشی پس سی مرتبه بخوان و در هر روز صد مرتبه
بخوان لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ یعنی نیست از جای بجای
حرکت کردن و قدرت و توانائی بر هیچ چیز مگر بقدرت دادن

حرکت بخشیدن از خداوند و بگو در هر روز ده مرتبه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا یعنی شهادت میدهم براینکه نیست خدای مگر خداوند که یکتا و بی شریک است که خدای یکتا است از جمیع جهات چه در افعال و چه در صفات و منفرد و یگانه است از ما سوای خود و بی احتیاج است از جمیع حیثیات و از برای خود زن و اولاد اخذ نکرده چنانکه جماعت نصاری میگویند و بگو قبل از طلوع افتاب و قبل از غروب ان ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی نیست خدای مگر خداوند که یکتا و یگانه است از جمیع جهات و صفات و حیثیات و شریک برای او نیست و از برای او است پادشاهی و سلطنت و برای او است مدح و ثناء او است که زنده میکند و میمیراند و او است که میمیراند و زنده میکند و او است که همیشه زنده است که بر او مردن و فوت نخواهد

شد

شد و در دست قدرت او است تمامی خیرها از خوبیها و او است که حامل مبدء قدرت است بر هر چیز و همه چیزها در تحت سلطنت او است و بگو در هر روز ده مرتبه اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم یعنی پناه میبرم بر خداوند که شنونده همه چیزهای جلی و خفی است و حامل مبدء شنیدن است و عالم بر همه خفایا و سترها است و حامل مبدء جمیع علمها است و جمیع علوم از او است از وسوسه های شیاطین جن و انس و پناه میبرم بخداوند تعالی از اینکه ان شیطانهای وسوسه کننده ها و فریب دهنده ها بر اطراف من حاضر شوند و مرا اغوا نمایند و از عبادت باز دارند مرا و جهة پناه بردن من بر خداوند در این خصوص انست که بدرستیکه خداوند شنونده و مبدء شنیدن جمیع چیزها است و عالم بر همه اشیاء و حامل مبدء جمیع علمها است پس بدرستیکه بتحقیق وارد شده در احادیث که این دو ذکر که هر یکی را ده مرتبه میخوانی دو سنت ثابت و لازم است

واگر این دو ذکر را فراموش کردی در وقت آن پس قضا کن
آنها را بعد از وقت و بگو صد مرتبه بعد از نماز مغرب و
نماز صبح بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم یعنی نیست حرکت و از حالی بحالی و از جای بجای دیگر
و نیست قدرت و قوت بر هیچ چیزی مگر از خداوند یکه حامل
مبدء بلندی و حامل مبدء عظمت و بزرگیست و اگر قادر
نشدی بصد مرتبه پس هفت مرتبه بگو پس بدرستیکه این
ذکر امانست از هفتاد نوع نوعهای بلا و زیاد بکن خواندن سوره
قل هو الله احد را و سوره انا انزلناه را و اگر قادر شدی بر خواندن
سوره انا انزلناه در هر روز صد مرتبه پس بخوان و باز بخوان
آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم تا العلی العظیم
باشد و اگر تا بخالدون بخوانی بهتر است و بخوان آیه شهد
الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم قائما بالقسط لا اله
الا هو العزیز الحکیم و آیه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من
تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء

بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار و تولج
النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق
من تشاء بغیر حساب و سوره حمد را و سوره قل هو الله را
بعد از هر نماز و بتحقیق وارد شده بر جمیع آنچه ذکر کردم احادیث
صحیحه و در افضل و اشرف بودن آنها شک مکن بر آن و رد کنها
که آنها را بعضی از قشریها و بی مغزهای جاهلان بدعت کنند که
جماعه مخالفین بر ائمه طاهرین جمع کرده اگر مؤمن بوده باشی
باهل بیت و بر خود لازم مکن بجا آوردن نماز جعفر طیار را
در هر روز یکمرتبه و اقل آن در هفته یکمرتبه و در نزد شدتها
روز یکمرتبه حال پس بدرستیکه آن نماز مجربست برای قضاء
حاجتها و در حدیث صحیح حضرت صادق فرموده که صورت
نماز جعفر طیار اینست که آن چهار رکعت است بدو تشهد
و دو سلام و در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت
الارض بخواند و در رکعت دوم سوره و العادیات و در
رکعت سیم سوره اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم

سورهٔ قل هو الله احد میخوانند و در هر رکعت بعد از قرائت
سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ پانزده مرتبه
میگوئی و در رکوع همین را ده مرتبه میگوئی و چون سر از رکوع
برمیداری ده مرتبه و در سجدهٔ دوم ده مرتبه و بعد از سر بر
داشتن قبل از آنکه برخیزد ده مرتبه و در هر چهار رکعت چنین
میکنی که مجموع آن سیصد مرتبه میشود و هزار و دویست
تسبیح بوده باشد و در حدیث معتبر دیگر وارد شده که
هر سوره که میخواند بعد از حمد صحیح است و بر تو باد بتحصیل
کردن و بدست آوردن کتابهای دعا و عمل نمودن عملهائیکه
مختص است بروزها و شبها پس بدرستیکه از برای هر یک از
دعاهای شبها و روزها تاثیریست که مختص است بآن در
نزدیک شدن بدرگاه خداوند تعالی و سعی کن از تابع بودن
آن اعمالیکه کندیده اند آنها را در کتابهای معتبره از احادیث شیعه
پس بدرستیکه حضرت رسولخدا فرموده که عمل اندک با سنت
خوبست از عمل بسیار با بدعت و بر تو باد کم خوردن و کم خوابیدن

ترک

ترک کردن حیوانی یا آنچه خداوند انعام فرموده باز نعمت
بر تو و کم خوردن نه بحیثیتیکه ضعیف شود بآن بدن تو که
قادر بر عمل کردن نبوده باشی پس بدرستیکه بدن تو چهار
پائیست و او لاغر سواری نتوانست و تو محتاج هستی بقوت دادن
آن از برای اعمال زیاد و بر تو باد سعی کردن در حلال بودن
آنچه میخوری و میپوشی و دور کردن آنها را از جمیع شبهه‌ها و بلکه
دور کردن جمیع آنچه را که صرف میکنی بر نفس خود و یا صرف میکنی
در راه آنها و بر تو باد باندک نمودن و بلکه قطع کردن مصاحبت
فاسقان و ظالمان و مباشرت و معاشرت ایشان پس بدرستیکه
برای صحبت آنها تاثیر غریبست در قساوت قلب و دور
بودن از خداوند مگر آنکه از نفس خود بیابی که غرض تو از مصاحبت
با آنها هدایت کردن آنها و یا رفع ظلم از یک مظلوم است و یا آنکه
از آن ظالمان تقیه بکنی و بر تو باد که اختیار بکنی و برگزیده
نمائی برای خود کسی را که با او هم مجلس و هم صحبت میشوی و او مدد
و معاون تو باشد بر تحصیل و طلب کردن آخرت تو و مصاحبت

خشنود

نشو هم مجلس مباش با هر که می بینی او را پس بدرستیکه
مصاحبت و هم صحبت شدن اکثر مردمان و بیشتری از
اهل زمان تو ضرر و اذیت بدین و بدنیای تو دارد
چنانکه در حدیث معتبر وارد شده که حواریون بحضرت
عیسی عرض کردند که ای روح الله با کدام کس هم مجلس شویم
فرمود با کسیکه دیدن او خداوند را بخاطر شما بیاورد و علم
شما را گفتگوی او زیاد بکند و عمل او شما را باخرت
راغب بکند و سزاوار استینکه سکوت نمائی از
آنچه بر تو فائده ندارد و در علم حلال و حرام و مسائل
دینیه بدون یقین گفتگو مکن پس بدرستیکه فتوی
دهنده در لب جهنم است و اگر بدون علم مسائل شرعیه
بگوید و مردم را بضلالت ندارد گوینده سزاوار جهنم
میشود و بتحقیق خداوند فرموده اِنَّ الَّذِینَ یَفتَرُونَ
عَلَی اللهِ الکَذِبَ لَا یُفلِحُونَ یعنی بدرستیکه آنکسانیکه
افترا و نسبت کذب را بر خداوند میدهند و چیزی را

بخداوند منسوب میکنند که خدا نفرموده آنکسان رستگار
نمیشوند و باز فرموده یَومَ القِیٰمَةِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللهِ
وُجُوهُهُم مُسوَدَّةٌ یعنی روز قیامت می بینی آنکسانیرا که
دروغ بر خداوند بسته اند و رویهای آنها سیاه شده است و
سزاوار است بر تو که غنیمت بشماری مصاحبت و مجالست
علماء ربانیون را و آداب و اعتقادات و اخلاق دین خود
را از ایشان اخذ و دریافت نمائی و ملاقات بکنی زاهدان
را و بلکه عبادت کنندگان را و با ایشان هم صحبت بشوی
در اکثر اوقات تا آنکه اعمال و افعال و اقوال و آداب ایشان
بر تو موعظه و نصیحت باشد و حذر بکن از اینکه ظن بد و سوء
ظن در باره ایشان بکنی و بر تو باد حمل کردن هر آنچه
که از مؤمنان دیدی بر صحت نه بر زشتی و معصیت
و بر تو باد ذکر نمودن خداوند در نزد بلاها
پس صبر بکن بر آن بلاها که دنیا دار بلا است و در وقت
نعمت بر خداوند شکر بکن از جهت نعمتهای او و در وقت

اطاعة عمل بکن برانها و در وقت مصیبت پس از جهة
خدا انها را ترک نما برای خوف از او نه از جهة دیگر و بر تو
باد بر مطالعه کردن و ملاحظه نمودن ان احادیث که در صفات
مؤمنان و در حالات متقیان وارد گردیده و خصوصًا
انخطبه که از برای همام بیان فرموده حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم که در نهج البلاغة است و اوصاف مؤمنان در
ان جمع است و بدرستیکه پدر بزرگوار علامه من قدس
الله روحه بران خطبه یک شرح خوب جامع نوشته و بر
تو باد مطالعه انشرح و بعد از این بدان ای برادر من بدرستی
که انچه که من القاء نمودم و نوشتم برای تو در این رساله
تمامی انها را اخذ کردم از معدنهای نبوة و از خودم
نمیگویم ابدًا و بر معدن رسالت دروغ نسبت نمی
دهم و حذر کن از اینکه گمان کنی در بارهٔ پدر بزرگوار علامه
من اینکه او از صوفیه بوده است و اعتقاد میکرده مذهب و
طریقهٔ ایشان را حاشا ثم حاشا دور بوده است ازین

وچکو

وچگونه این میشود و در حال انکه ان بزرگوار بود مانوس ترین اهل
زمان خود باحادیث اهل بیت و اعلم و اعمل اهل زمان بود
بان احادیث و بلکه از فقیهان متدین ورع بود و در اوایل امر خود
نامیده میشد بصوفی بودن از جهة اینکه جماعة صوفیه لعنهم الله
برا او رغبت بکنند و نزد او بیایند که بلکه انها را نهی بکنند
از این اقوال و اعمال فاسده و کاسده و از این بدعتهای زشت
و بدرستیکه بسیاری از انها را بهمین تدبیر هدایت کرد براه
حق و زمانیکه دید در اخر عمر خود که این مصلحت ضایع
شد و علمهای ضلالت و طغیان و حزب شیطان بلند
شد و غلبه کرد و یقین کرد ان بزرگوار اعلی الله درجاته
که ایشان بعد از این هدایت نخواهند یافت و دانست
که انها دشمن خداوند عالمند بصراحت و بداهت از انها
تبرء کرد و بود همیشه انها را تکفیر میکرد و نسبت کفر بانها
میداد در اعتقادات باطله انها در اصول دین و
فرع دین و من میدانم طریقه و مذهب پدر علامه خود

را

زاو در نزد من الآن خطهای ان بزرگوار در خصوص
کافر دانستن او و صوفیه را و باطل کردن اعتقادات انها را
موجود است و بوده باشد اینکه گفته شد اخر انچه در این
رساله اراده کردم بیان انرا از فضل و کرم خداوند امیدوارم
که بر تو نفع بدهد بسبب انچه که من در این رساله بتو القا
کردم و نوشتم و از تو التماس میکنم در وقت عبادات و دعاء
که مرا فراموش نکنی و در زمان مظان اجابت دعوات
و مناجات مرا یاداوری بکنی خداوند مرا و ترا توفیق بدهد
بر انچه انرا دوست میدارد و از ان راضی است و قرار
بدهد من و ترا از کسانیکه متذکر میشود پس تذکر برا او
نفع میکند و سلام بر پیغمبر هدایت کننده او و اولاد
بزرگان و کریمان او باد تمام شد بخیر و بتمام شدن
ان ترجمه نیز تمام شد و امیدوارم از کرم و فضل خداوند
ترجمه نیز فائده بدهد بر مؤمنان و ذخیرهٔ مترجم شود
در روز قیامت بمحمد و اله علیهم السلم و اتمام این در

روز اول از دههٔ دوم از ماه دوازدهم از دههٔ سیم
از صد چهارم از هزار دوم از هجرت نبوی صلی
الله علیه و اله گردید الحمد لله رب العالمین علی کل حال

حسب الفرمایش عمدة الاخیار آقا
میرزا آقا مدیر مطبعهٔ استاد
الماهر شهیدی
اسد آقا
انجام
پذیرفت
۱۳۳۲